

۲۸۷ - ر

انشعاب در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران



يك گام به پیش

یا

يك گام به پس

چندکلمه در آغاز ۳/

۱- انشعاب در زمان وزمینه‌های رشد انحراف در جمع ما ۵/

۲- "مسائل حا دومیرم جنبش ما" ۱۶/

۳- دکم‌های "اقلیت" بنفع پرولتاریا ما شیده میشود ۲۷/

۴- منظورا زا صول وکا بردآن چیست؟ ۳۵/

۵- نظری بر "حرفهای کهنه شده" منشویکی ۴۰/

چند کلمه در آغاز

نوشته‌ای که در دست دارید، برخی جوانب نظرات منسجمین را بررسی میکنند. لازم به توضیح است که قسمتهای مختلف این جزوه به مرور زمان و در فاصله انتشار شماره‌های ۶۲ الی ۷۴ ارگان منسجمین نگاشته شده و در نتیجه مستقل از نقدهای منتشره در روزنامه‌ها را ارگان سراسری سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران - اکثریت - تنظیم گشته است. برخی از مطالبی که مورد بررسی این جزوه است، بعداً و یا همزمان با آن در روزنامه‌ها مورد بررسی دقیق‌تر و عمیق‌تری قرار گرفته و خواننده میتواند در تمام این موارد، اساس و برینندهای روزنامه‌ها را ببیند. طبیعی است که لغزشهای احتمالی در نوشته‌های یک فرد بسیار بیشتر محتمل بوده و از اینروست که درخواست میشود، در تمام مواردی که روزنامه‌ها کارپیرا مون انحرافات نظری منسجمین صریحاً اعلام موضع نموده و یا دست‌به‌انتشار نکرده‌اند است، اگر لغزشهایی نسبت به کارها مشاهده شود، بیشک این روزنامه‌ها را ست که با یداساس قرار داده شود.

قسمتهای مختلف این نوشته، قبلاً بصورت جداگانه و هر یک به مجرد نوشته شدن در سطح بسیار محدود و بمنظور پیشبرد بحثهای داخلی یکی از مجامع صرفاً هوادار منتشر گردیده است. به همین خاطر نیز برخی موارد، خصوصاً مثالهای گوناگون ذکر شده در قسمت اول از دیدگاه خواننده معمولی نامأنوس خواهد بود. اگرچه هیچ یک از قسمتهای این جزوه خالی از لغزشهای احتمالی نخواهد بود ولیکن باید گفته شود که بخشهای سوم و چهارم در مدت زمان بسیار کم و با سرعت زیاد تنظیم شد و به همین دلیل سهم بیشتری از لغزشهای احتمالی را بخود تخصیص خواهد داد. غرض از اینست که همه قسمتها بدون هیچگونه تغییری منتشر میشوند اینست که چنانچه خلاف آن عمل شود، اکنون که بسیاری از مطالب مورد بررسی در این جزوه بصورت دقیقتری از طرف سازمان منتشر گردیده، اقدام به تنظیم دوباره این جزوه آنرا بصورت روئوشنی از مقالات کار در خواهد آورد.

مطالب گوناگون این جزوه به منظور پیشبرد بحث ایدئولوژیک و سیاسی رهنمود سازمان مینویسند دفاع از مواضع اصولی فدائیان خلق - اکثریت - نوشته شده و با روشنی کامل اعلام میشود که همه مطالب این جزوه صرفاً نظری هستند و منعکس کننده درک نگاشته‌اند از مواضع سازمان بوده و کلیه مسئولیت آن صرفاً متوجه میباشند.

و با لاجرم غرض از انتشار وسیع تر این مطالب، تنها و تنها این است که ما همه، حرفهای بی‌گفتن داریم. بگذارید در لایه‌های سطوح جزوات با رفقای نا دیده به بحث بنشینیم. بگذارید بیشتر بگوئیم تا بیشتر با موزیم و میقل پذیریم و شاید، تنها شاید سوزنی تیز به رفیق نا دیده‌مان بیا موزانیم.

انشعاب در سازمان

و

زمینه‌های رشد انحراف در جمع ما



پیش از آنکه وارد بحث مشخص شویم ضروری است بعنوان مقدمه، درک صحیحی از انحراف و زمینه‌های رشد آن در جمع خود حاصل کنیم زیرا این امر مهم‌ترین مسئله‌ای است که امروز تک ما را تهدید میکند. تا زمانی که شناخت دقیقی از زمینه‌های تاریخی و ایدئولوژیک انحراف نداشته باشیم و با تیزهوشی اشکال بروز آن را در جمع خود پیگیری ننماییم سخن گفتن بر سر تحولات فکری درون سازمان چریک‌های فدائیان می‌تواند بهترین زمینه‌ها را برای بی‌خبری ما از آنچه امروز در میان خود ما میگذرد فراهم آورده و دست‌آپورتونیم را در همان‌کال خود بیا زکندارد.

شناخت اسلوب تمیز دادن راه درست از راه غلط بر خودمان انتخاب راه درست تقدم دارد. چگونه قادر خواهیم بود حقیقت را از کجراه متمایز کنیم؟ برای پاسخ به این سؤال اساسی، سخن خود را از ریشه‌های ترین مفاهیم ممکن آغاز می‌کنیم یعنی از مقولات و تعینات حقیقت‌جبر، ضرورت و آزادی.

عنصر ذهنی انقلاب باید بتواند با حرکت آگاهانه و درگ از این مقولات نقش تاریخی خود را در روندقا نونمند تکامل اجتماعی تشخیص دهد. تاریخ چیزی جز سیرقا نونمند واقعیت اجتماعی در جهت حقیقت نیست. علم تاریخ دو وظیفه را بر دوش می‌کشد. اولاً انکشاف این قانونمندی و ثانیاً انکشاف نقش عنصر ذهنی در این روندقا نونمند. این قانونمندی به دیگر سخن جبر تاریخی است و ضرورت چیزی جز آگاهی نسبت به این جبر نیست. اینجا است که نقش عنصر ذهنی در گذار از جبر به آزادی روشن میشود. عنصر ذهنی نقش تاریخی خود را که زدن نقب از جبر به آزادی است از هیچ راهی جز درک قانونمندی تکامل و حرکت آزادانه در راستای این ضرورت نمی‌تواند به انجام رساند. ما تریالیسم دیا لکتیک بردو با بهینا میشود. ما تریالیسم فوری باخ و دیا لکتیک هگل.

۱- دیا لکتیک هگل: هگل دیا لکتیک خود را از همانجا آغاز میکند که همه ایدئالیست‌ها آغاز کرده اند یعنی از ایده مطلق. لیکن هگل در مسیر عرفان بناچار از واقعیت عبور میکند. هگل در گذار از واقعیت به دیا لکتیک میرسد. در یک کلام، مسیر هگل چنین است: ۱- حقیقت مجرد است ۲- حقیقت مشخص میشود ۳- حقیقت به تجرید باز میگردد. در همین مرحله دوم است که هگل بزرگترین دستاورد خود را به پای بشریت میریزد. دیا لکتیک هگل در مرحله دوم متولد میشود زیرا که حقیقت مشخص، هگل را به جهان واقعیت رهنمون میشود و در این جهان است که هگل به دیا لکتیک حرکت و تحول دست می‌آورد. به همین دلیل است که هگل دست به انکشاف عینیت میزند. از بنیروست که او یک ایدئالیست عینی است. دیا لکتیک هگل بر ایده استوار است و از بنیروست که ما رکس میگوید هگل

دیا لکتیک را از سر زمین نهاده بود و توضیح می‌دهد که آنچه وی کرده بنای دیا لکتیک بر قاعده یعنی بر ماده بود.

دیا لکتیک ما تریالیستی دستاورد ما رکن بود.

۲- ما تریالیسم فویرباخ: ما تریالیسم فویرباخ ما تریالیسم مکا نیستی بود. ما تریالیسمی مرده بی عمل و ایستا "استاتیک". فویرباخ به هسته ایده آلیستی فلسفه هگل یورش برد ولی یورش مکانیستی و نه دیا لکتیکی. او نتوانست یورش خود را به یک نفی دیا لکتیکی بدل کند و از این رو هگل را در همه ایما دیکتاری گذاشت. دیا لکتیک هگل نیز مشمول این یورش فویرباخ گشت. از این رو ما تریالیسم فویرباخ با حرکت و تکامل بود نتیجه باز زندگی بیگانه است.

۳- ما تریالیسم دیا لکتیک: ما تریالیسم دیا لکتیک حاصل پیوند علمی بین ما تریالیسم فویرباخ و دیا لکتیک هگلس است و بر بستر نفی دیا لکتیکی. مجموعه دستاورد های اندیشه بشری در همه رشته های علوم پدید. مارکس با پی ریزی دیا لکتیک بر شاخه فلسفی ما تریالیستی، توانست دیا لکتیک هگل را به چنان اسلوب علمی شناخت و پیرایه بدل کند که بعنوان عام ترین بیان حرکت و تکامل کلیه پدیده ها و جهان مادی، عصر نوینی را در عرصه فرهنگ و شعور اجتماعی و تاریخ بنیان گذارد. مارکس بنیاد نگذاشت فلسفه علمی است. دیا لکتیک ما تریالیستی آن سلاح برنده ای بود که نسل بشر را تجهیزیدان توانست در اکتبر ۱۹۱۷ نقب تاریخی خود را به آزادی بزنند. انکشاف رابطه بین جبر و آزادی دستاورد میراث هگل است و مارکس وانگس با طرح این موضوع که "فلسفه تا بحال سعی در توضیح جهان داشتند ولی سخن بر سر تغییر آنست" فصل نوینی را در عرصه شناخت از مقولات جبر و آزادی بنیان نهادند. سخن مارکسیسم بر سر تغییر جهان بود. با پیدایی مارکسیسم، اندیشه قوام یافت، خود را با شناخت و با سوخت در صفوف کار به یک نیروی اجتماعی تبدیل شد. عنصر ذهنی در پیوند با توده ها و تنها در پیوند با توده ها بود که به نیروی مادی تاریخ بدل گشت. اتحادیه کمونیستها و انترناسیونال یک انعکاس اجتماعی و تاریخی بیشتر نهفته در ما نیست حزب کمونیست بودند. هرگاه سوسیالیسم علمی به عنوان علم رهایی پرولتاریا با جنبش خود بخودی کارگری درآمیزد، سازمان سیاسی طبقه کارگر بنا می‌گردد حزب کمونیست بشکل یک نیروی اجتماعی در عرصه مبارزه طبقاتی سر بر می‌گردد. اندیشه ستارگ لنین پیرامون حزب کمونیست حاصل درک عمیق او از ما تریالیسم- دیا لکتیک بود و با تکیه بر جهان بینی علمی مارکس وانگس در تقابل با همه نظرات انحرافی انحلال طلبانه و لیبرالی قرار گرفت و سرانجام در عرصه عمل مشخص بر همه آنان چیره گشت. مارکسیسم لنینیسم با همه عظمت خود بر ما تریالیسم دیا لکتیک استوار است. کار بست اسلوب دیا لکتیکی و جهان بینی ما تریالیستی در عرصه مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهان بر علیه سرمایه انحصاری هیچ حاکمی مستقل از مارکسیسم لنینیسم پدید نیامده و تمایز دارد. هر انحراف سیستماتیک از م. ل. بای در انحراف از اصول ما تریالیسم دیا لکتیک دارد. اپورتونیسیم یعنی عدم پی بندی به اصول. هر گونه نفی اصول م. ل. اپورتونیسیم است و این بی شک ملهم از تجدید نظر در اصول بینش دیا لکتیکی و ما تریالیستی است.

عنصر ذهنی هیچگاه از درون مبارزه خود بخودی نمی‌چو شده رد این اصل انکارنا پذیر هیچ چیز جز اکوتومیسیم ناب و عریان نیست. این عین جهالت است اگر بی پذیریم در هر مرحله تاریخی یا در هر کشور موظف به انکشاف اصول از ابتدا تا به انتها است. عناصر و محافل جنبش چپ در ایران هیچگاه خود را ملزم به کشف دوباره ما تریالیسم دیا لکتیک، ما تریالیسم تاریخی و اقتصاد سیاسی ندیدند. همانطور که هیچ پژوهشگر علم زیست شناسی خود را موظف به کشف دوباره سلول و متابولیسم نمی‌داند. مبارزه طبقاتی نیز به همین صورت است. نفی این حقیقت یعنی نفی خطت تاریخی و جهانی دانش بشری مبارزه سیاسی دارای یک سلسله قوانین عام است که خطوط کلی آن بُعد جهانی بخود می‌گیرد. نگاه کوتاهی به گروهها و احزاب چپ در همین ما نیز این حقیقت را به روشنترین شکل خود عیان می‌کند. به همان سادگی که میتوان شرکای جریان خط ۳ را در بسیاری کشورهای جهان یافت، شرکای ترسکیستهای ایرانی را نیز میتوان در اقصی نقاط کره زمین تمیز داده به همان گونه که قوانین عام و علمی م. ل. در سراسر جهان منتشر شده است و مهلا در سراسر جهان مبارزه میکنند، جلوه های گوناگون اپورتونیسیم نیز در پیوستگی جهانی با هم بر می‌بینند و به عنوان دشمنی مارکسیزم نشرو گسترش می‌یابند. برای شناخت بیشتر جنبه های اپورتونیسیم باید آنرا در سراسر جهان تعقیب کرد و از آن فراتر، بنیادهای بینشی آن را در انحراف از ما تریالیسم دیا لکتیک جست.

اپورتونیسیم چپ یکی از انحرافات تاریخی جنبش کارگری است. اساسا "مارکسیزم در مبارزه بی‌مان با آنارشیسم قوام یافت. مارکس کتاب فقر فلسفه" خود را در نقد کتاب فلسفه فقر پرودون نوشت. مبارزه بی‌مان مارکس وانگس با آنارشیسم به پیروزی انجام میدومارکسیسم توانست این تفکرات انحرافی را در جنبش کارگری از تخت قدرتی به زیر کشد. از آن پس اپورتونیسیم چپ نه بعنوان یک تفکر نیرومند و منسجم بلکه با در پیوژی و خفت خود را در میان صفوف مارکسیستها می‌زند. اپورتونیسیم چپ به فقر مغرط فلسفی دچار است. لنین میگوید "بنیاد مستدولوزیک چپ روی ایده الیسم ذهنی است" چپ رویی شک به ما تریالیسم دیا لکتیک تکیه ندارد. چپ رو در جنبش کارگری فعالیت میکند، راه خود را جستجو میکند او نیز می‌خواهد به نقش عنصر ذهنی جواب دهد ولی از آنجا که از آرمان های خود حرکت میکند، ذهن خود را به جای عین می‌نشاند. او که از پیش فریفته نبود پیروزمندان انقلابیون جهان است، چنان در رسیدن به مقصد عجله دارد که به ناچار با بدجهان واقعیات رانفی‌کننده او از ابتدا قدم در راه اشتباه میگذارد. بجای حرکت از واقعیات، از ذهن خود حرکت میکند و از پیش راه خود را انتخاب کرده است. اگر واقعیات راه او را به تسمخ می‌گیرند این دیگر تقصیر واقعیات است زیرا که آنچنان شور انقلابی در خود جست است که حتی یک لحظه در صداقت خود شک نمی‌کند. او معتقد است که صداقت میتواند سدر راه اپورتونیسیم شده پس اگر اپورتونیسیم انحراف از اصول است، این معادله در فکر چپ رونق می‌گیرد: او از اصول منحرف نشده است بلکه اصول نسبت به ذهنیت او منحرف شده. مارکوزه معتقد است که طبقه کارگر دیگر فاسد شده است آنچه

باقی میماند نیروی انقلابی روشنفکران است. هیچک از انقلابیون ایران نگفته اند که طبقه کارگر فاسد شده است. رفیق بویان میگفت طبقه کارگر به دنبال فرهنگ لمبیتی روان است. چنین اتفاقی میتواند واقعیت داشته باشد و صحت و نادرستی آن تنها با مطالعه شرایط زندگی طبقه کارگر در سالهای گذشته روشن میشود ولی رفیق بویان معتقد بود از خود بیگانگی فرهنگی طبقه کارگر با مبارزه بویان روشنفکران علیه رژیم درمان میشود. به نظر او طبقه کارگر فرهنگ خود را در مبارزه طبقاتی خود بلکه در مبارزه سیاسی روشنفکران بازمی یابد. از آنجا که چپ روجای واقعیات از ذهنیات خود حرکت میکند، حقیقت را نیز با آرمان های خود یکی میداند. نتیجه اینکه چپ رواجی از ذهنیات با فراتر نمیگذارد. اوحی یک قدم از هگل عقب تر است زیرا هگل در مرحله دوم در روی زمین واقعیات گام برمیدارد و این مشخص کننده عینیت ایده آلیسم هگل است. چپ رو به ایده آلیسم ذهنی دچار است. با سلاح دکما تیسیم به جنگ واقعیات میروید. سوار بر آرمانهای خود جهان واقعیات را دور میزنید و در نهایت به جهل مطلق میرسید حال آنکه هگل با تکیه بر دیالکتیک در جهان واقعیات سیر میکند و به ایده مطلق بازمیگردد. چپ رو در فاطمه دودهنیت خود یعنی از ذهنیت به ذهنیت حتی لحظه ای نیز حاضر نیست از جهان عینی گذر کند. از آنجا که او میخواهد از فراتر از جهان واقعیات بگذرد دنیا چار قدم در بل جهل میگذارد زیرا که تنها بل جهل است که ذهنیت را مستقیماً به ذهنیت متصل میکند. او چنان فریفته آرمانهای رویایی خویش است که آنرا عین حقیقت می پندارد. نهال تازه رسته عنصر ذهنی انقلاب را که ریشه در واقعیت دارد چنان شتابان به سوی ابرهای خیال پردازی خود میکشد که ریشه آنرا بکلی از واقعیت بیرون می آورد و سپس کودکانه دستان خود را به هم میزند و سرمست از این قهرمانی چشمان خود را به روی واقعیت میبندد. او شاد است لیکن شادی او با مبارزه قانونمند طبقاتی سخت بیگانه است. این شادی پایان تلخ چپ روی است.

چپ روهها همه جا یافت میشوند. یک روز در شمال آفریقا بنام حزب انقلابی خلق اتیوپی "E. P. R. P." را بر خود میبندند و بر علیه رژیم مترقی چپ اتیوپی دست به ترو و سفید میزنند. روز دیگر در مایباد سختراتی میکنند و کودکانه یک کلاشنیکف را در آغوش میگیرند. آخر آنان نمیتوانند به آغوش واقعیات و توده ها پناه ببرند زیرا که نمیتوانند به میراث گذشته پشت بیاورند. آنها با زماندگان مجسم گذشته اند لیکن تاریخ را به سوی آینده میبرد. پویش تاریخ در بندید اندام آنان تند باد سردی را میگرداند که به ناچار مجبورشان میکند به گرمای آغوش خود و سفنگشان پناه ببرند. ملها که ریشه در واقعیت دارند تند باد تاریخ را به جان میخورند، ژرف تر ریشه در واقعیت میدوانند، ساقه خود را استبر میکنند، شاخه میرویانند و بی محابا خود را به دست تند باد تاریخ میدهند تا در سارگیتی کرده بیفتانند. تا جهان را انبوه طراوت و زندگی شان فرا گیرد. تارشد کنند و سربه آسمان ساینند و آنگاه خورشید نیرو بخش حقیقت را در حالیکه ریشه در واقعیت دارند در آغوش کشند. لیکن چپ روهها چنان خوف و وحشتی به جهان واقعیات مینگرد که شتابان ریشه خود را از واقعیت بیرون می آورد. او چنان واقعیات را سراسر بر آرز

حشرات نفرت انگیزی چون تاکتیک، انعطاف، رفرم، سازش، صبر، پارلمان، قرارداد، مذاکره، شکست و... میداند. او که مثل ملها مخالف سازشکاری، پارلمانتاریسم، رفرمیسم و پاسیفیسم است برای دچار شدن به اینها با پارلمان، رفرم، صبر و سازش نیز عداوت میکند. او از همان ابتدا و در اولین دقیقه میخواهد به همه اعلام کند که سخت انقلابیست توده ها نباید پس از مدتی وزمانی که او را در اسباب رزات خود بخودی شان یافتند به انقلابی بودن اوی بیبرند بلکه باید از درگیری رویاروی او با رژیم و در دور دستها و از همان دقیقه اول به انقلابی بودن و عواقف شوند. ماجراجویی انقلابی بهترین کارت معرفت است.

در جمع ما چپ روی خود را بصورت "پاداری از میراث گذشته"، مقاومت در مقابل "اپورتونیستهای نو" مطلق کردن گرایشات سازشکارانه و سرکوبگرانه خورده بورژوازی حاکم، فرار از روشن کردن اصول، شتاب زدگی در مبارزه ایدئولوژیک و کوشش در پنهان شدن پشت دیوارهای تشکیلاتی، منعقد کردن یک جلسه و در نظرات سازمان، به دنبال بهانه های کودکانه برای انشعاب گشتن، صدور قطعنامه های پرطمطراق در محکوم کردن سازمان و در نهایت مخفی کردن توده ها در صندوقخانه های تشکیلاتی و سانسور ارگان سراسری سازمان جلو میزند. بسیاری از خود می پرسند چگونه دفاع قاطعانه خود را از مبارزه مسلحانه پیشتر از در مقابل نظرات پاسیفیستی گذشته در جنبش توجیه کنند و از این بیان برخی جواب میدهند: گذشته را باید همچنان مطلق کرد ما متعلق به گذشته ایم. این سنگ آوار است که به خطای گذشته اعتراف کنیم. در این صورت چگونه از خون رفقای شهید دفاع کنیم و اینگونه از واقعیات میبرند و به آغوش خود پناه میبرند. پرولتاریا حقیقت جو است و هر کس از حقیقت فرار کند به پرولتاریا پشت کرده است. برخی از این رفقا هنوز معتقدند که تبلیغ مسلحانه همیشه محور بوده است، امروزه بخش منسب از سازمان نیز بدان باور ندارد. ذهن ایندسته از رفقا سخت مشوش است.

انحراف دیگر راست روی است. راست روی ریشه در ماتریالیسم مکانیستی دارد. راست رو آنقدر واقع بین است که فقط واقعیت را میبیند و بآن عشق میورزد. او در سراسر زندگی خود فقط به این اهمیت میدهد که عنصر ذهنی ریشه در واقعیت داشته باشد. او چنان مصرانه پایبند آن است که صرفاً به ریشه مینگرد. اوحی برای لحظه ای سر خود را بلند نمیکند و از گرمای حقیقت بی بهره ای نمیبرد. او در نهایت به کوژ پشت خمیده قامتی تبدیل میشود که تنها قبا ی رنگ باخته رفرمیسم برانزده اوست. رفرمیسم به تاکتیک امروز پناه میدهد. او همیشه در مقابل استراتژی دهها راه میگذارد. او هیچوقت نمیداند که کدامیک اتفاق خواهد افتاد. او از برهه فرار میکند و آنرا به آینده موکول میکند هدف او نیز در حرف پیروزی سوسیالیسم است اما فعلاً... او حرف خود را با همین جمله شروع میکند "اما فعلاً..." او به بروسی تاکتیکها پناه میدهد به هدف استراتژیک. گنیت او همیشه لنگ است و افتان و خیزان در پی واقعیتها راه میپوید. او با چنان نخوتی از چپ روهها سخن میگوید که مثل آنرا در هیچ کجا جز اشرافیت

نمی‌توان یافت. او با شور انقلابی طبقه کارگر سخت بیگانه است. زاویه دید او نسبت به مسائل استاتیک و پایداری است و همیشه از پرسش‌های مشخص فرار می‌کند. راست‌رو به جهش معتقد نیست. او پروسه تدریجی تا کشیکها را پیش رو می‌گذارد و در راست روگوش می‌کند قانون تحول کیفی و تبدیل کمیت به کیفیت از طریق جهش را به نوعی دور بزند زیرا اسلوب مکانیستی تحول کیفی و جهش را به رسمیت نمی‌شناسد. زمینه‌ها تاریخی راست‌روی به اولین روزهای پیدایش سوسیالیسم علمی بر می‌گردد. مارکسیست‌ها همیشه با انحراف به راست مبارزه کرده‌اند. نوشته مارکس در نقد کشیدن برنامه "گتا" یکی از نمونه‌های درخشان مبارزه با راست‌روی است. این نوشته مارکس بعدها رهنمود محکمی برای لنین بود. لنین در مبارزه با اپورتونیزم راست می‌نویسد " سرمایه داری خودگورکن خودش را خلق می‌کند، خود عوامل نظم نوین را خلق می‌کند ولی با اینحال این عوامل گوناگون بدون یک جهش هیچ تغییری را در موقعیت عمومی اشیاء پدید نمی‌آورد و امر دست‌زدن به سلطه سرمایه را شروع نمی‌کنند " او می‌گوید " یک تعاونی یک دکان است. هر تغییر، هر تدقیق و هر اصلاحی را که می‌خواهی بکن با اینحال حقیقت همان است که تعاونی یک دکان است. این درس را عصر سرمایه داری به سوسیالیست‌ها آموخت. هیچ شکی نیست که این یک بیان درست از ماهیت تعاونی‌ها بوده تا آنجا که این تعاونی‌ها همچون یک ضمیمه بی‌اهمیت مکانیسم نظم بورژوازی باقی مانده‌اند. اما همچنین نتیجه می‌شود که از زمانیکه پرولتاریا قدرت دولتی را بدست می‌آورد و از لحظه‌ای که قدرت دولتی پرولتاریائی به سطح تنظیم سیستماتیک قوانین و مقررات سوسیالیستی اعتلا می‌یابد، موقعیت تعاونی‌ها بطور ریشه‌ای و اساساً تغییر می‌کند اینجا کمیت به کیفیت فرامی‌رود. یک تعاونی بصورت جزیره کوچکی در جامعه سرمایه داری، یک دکان است. یک تعاونی هرگاه همه جامعه را دربرگیرد، جامعه‌ای که در آن زمین سوسیالیستی و کارخانه‌ها ملی شده‌اند، سوسیالیسم است " لنین در اینجا به روشنی توضیح می‌دهد که با گسترش دامنه تعاونی‌ها و با به قول برنشتین، سردمدار رویزیونیسم، اتحادیه‌های کارگری هیچگاه سوسیالیسم قابل حصول نیست. لنین منظور خود را از جهش به روشنی توضیح می‌دهد و آن به دست گرفتن قدرت سیاسی از جانب پرولتاریاست. اپورتونیزم راست‌سوی دارد گسترش آرام نهادهای اتحادیه‌ای و تعاونی در یک روند پیوسته رقم‌ها را به جای سوسیالیسم جا بزند. مبارزه روزالوکزامبورگ علیه برنشتین و رویزیو - نیستهای حزب سوسیال دمکرات آلمان جلوه بارزی از مبارزه علیه اپورتونیزم راست بود. مبارزه بی‌امان لنین علیه سوسیال شوونیستهای انترناسیونال دو نیز نمونه درخشان دیگری از مبارزه علیه اپورتونیزم راست است.

نمونه‌های بارز اپورتونیزم راست در جمع ما بی‌اعتمادی به سازمان، تسلیم طلبی در مقابل حزب بوده، حمله بی‌امان به سازمان و " فراموش کردن " اقلیت منشعب از سازمان، نفی مکانیستی گذشته سازمان، لجن پراکنی به سازمان، دامن زدن به تضادهای فرعی، عدم پایبندی به اصول،

دامن زدن به بحثهای ژورنالیستی، نا سالم سازی امر مبارزه ایدئولوژیک و کشاندن توده‌ها به بی‌اعتمادی نسبت به سازمان که به زعم اپورتونیزم راست دوره جلوی پای توده‌ها خواهد بود؛ یکی با سیفسم و دیگری گرایش به حزب توده و در کل نتیجه آن منفرد کردن صحیح‌ترین و اصولی‌ترین و به معنی دیگر، خطرناکترین جنبش کمونیستی ایران برای اپورتونیزم راست، هست. اپورتونیزم راست خوب میدانند که متحدان و برای درهم کوبیدن سیاست اصولی سازمان، اپورتونیزم چپ است. در دمعنی با خط اصولی، این رسم همیشگی اپورتونیزم چپ و راست است که به هم تان قرض بدهند. اپورتونیزم چپ نوک حمله خود را روی سازمان گذاشته و هر دم فریاد " انقلاب " سر می‌دهد. همیشه گوش می‌کند با تبلیغاتش سیاست اصولی و انقلابی سازمان را بی‌پوشانند و سازمان را بصورت رونوشتی از حزب توده جلوه دهد. اپورتونیزم راست نیز عموماً اپورتونیزم چپ را " فراموش کرده " و نوک حمله خود را متوجه سازمان کرده و در توده‌ها این شبهه را پدید می‌آورد که سیاست سازمان همان سیاست حزب توده است ولی جریان پیگیری اصولی که از همان ابتدا هیچ اشتباهی نکرده، همان حزب توده است از این روست که او توده‌ها را به نفی مکانیکی سازمان و بریدن از آن تشویق می‌کند. راست‌رو پیش خود می‌اندیشد، حال که سازمان حرف خود را " تغییر داده " برای اینکه دوباره مجبور نشود در دفاع از سازمان حرقم را " تغییر دهد " پس بگذار برای همیشه به حزب توده بپیوندم و بتوانم منم سهمی در آن نخوت آریستوکراتیک داشته باشم زیرا که فعلاً همه می‌گویند " سازمان همان حزب توده است "!

اگرچه در جنبش کمونیستی همیشه بر علیه اپورتونیزم چپ و راست مقابله می‌شود. ولی لنین همیشه انحراف دیگری به نام سانتریسم نیز شدیداً حمله کرده است، آنجا که در این شرایط زمینه‌های مناسبی برای بروز این انحراف دیده می‌شود به شرح و افشای سومین نوع اپورتونیزم نیز می‌پردازیم. زمینه‌های سانتریسم به دوران پیش از جنگ جهانی اول بر می‌گردد لیکن پس از دودستی‌ها و خصومت‌های بعد از ورثکستگی انترناسیونال دوم به شکل بارز چهره خود را نشان داد. دواردوی آشتی‌ناپذیر پدید آمده بودند. اپورتونیست‌ها که به سوسیال شوونیستهای عربیان بدل گشته بودند و انترناسیونالیستهای انقلابی. سانتریست‌ها همانطور که از نشان پیداست آندسته‌ای بودند که مدعی شدند در میان این دواردو ایستاده‌اند. سردهسته سانتریستهای دوران انترناسیونال دوه کارل کائوتسکی بود. لنین در آثار خود که پس از انقلاب اول روسیه و خصوصاً " بین سالهای ۱۶-۱۹۱۴ به رشته تحریر درآورده به جوانب گوناگون این نوع اپورتونیزم اشاره می‌کند. لنین سانتریسم را تحت عنوان محیلانه‌ترین نوع استتار و در لاف پیچیدن اپورتونیزم افشا می‌کند. او می‌گوید سانتریسم " مخلوطی از وفاداری به مارکسیسم در حرف و فرمانبرداری اپورتونیزم در عمل " است که اینچنین برای استقلال ایدئولوژی طبقه کارگر مفراست. لنین معتقد است که خاشنین عربیان برای پرولتاریا " بهتر " از نوع پوشیده آن هستند. وقتی که جنگ جهانی اول آغاز شد، سوسیال شوونیستهای عربیان

بصورت آشکار عمل انقلابی را مزمت کرده و بیعت خود را با دولت‌های محلی هیچگاه مخفی نکردند. آنها شیاطین آشکار بوده‌اند ولی پورتونیسم در لاف‌ها پیچیده شده کاوشکبستی چیز دیگری بود. اوپشتیبانی خود را از شووینیسم در پشت پرده واقع بینی و همه جانبه نگری علمی پنهان کرد.

آبخور فلسفی سانتریسیم مکاتب پوزیتیویسم و پلورالیسم است. این مکاتب یا به قانونمندی حرکت پدیده ها با ورنند و یا آنچه‌ها را پایه‌های مختلف را برای حرکت یک پدیده قائل هستند که عملاً از تمیز دادن عامل عمده از عوامل جزئی عاجز هستند. پوزیتیویسم ادعای ایستادن در ورای ماتریالیسم و ایده‌آلیسم را دارد. مشخصه سانتریسیتها عدم برخورداری از اصول مشخص سیاسی است. تاکتیکیهای آشتی‌جویانه و گنج‌سری آنان در برخورد به تفادهای خط پرولتری و جریانهای اپورتونیستی در جنبش کارگری از خصوصیات سانتریسیم است. سانتریسیم میخواهد همه چیز و هر چیز را با هم آشتی دهد لکن تیز اصول را در تئوری و عمل کند میکند و بر آن برده ضخیم میکشد و از نظر ریشه‌ها را تعدیل میکند و با به‌های ایدئولوژیک برخورد را مخفی‌مینما و دیوبویس‌های تفادمند را خنثی میکند. دلان آشتی در پشت شعار وحدت پرولتری مخفی میشوند و خط مشی غیر اصولی طرح‌طلبانه و سرهم بندی‌گرایانه خود را توجیه میکنند. آنان بدلیل عدم برخورداری از اصول اعلام میدارند که چنانچه نتوان همه را در چهارچوب یک توافقنامه کرد هم آورد پس باید چهارچوبه را گشاد کرد تا برای همه قابل پذیرش باشد.

مخالفتان مارکسیزم اغلب فریاد " وحدت " سر میدهد تا اختلافات اصولی منجر به انشعاب در آن را مخدوش سازند. آنان مارکسیستهای انقلابی یعنی بلشویکها را انشعاب‌گر خوانند. به آنان اتهام انعطاف‌ناپذیری و ناتوانی در همکاری و پیشبرد بحث سازنده با دیگر شعب جنبش کارگری زدند. اتهامات آنها بشمار بود ولی در همه آنها یک جو حقیقت یافت نمیشد. لنین و بلشویکها، وحدت انقلابی را پیش شرط پیروزی در مبارزه طبقاتی میدانستند لکن وحدت بهر قیمت را رد میکردند تئوری سیاسی سانتریسیتها نمونه بارز انقطاع و جایگزین‌کننده اکلکتیسیم بجای مارکسیزم است. لکن پیروان سانتریسیم مدعی بدعت‌گذاری و نوآوری در تئوری و سیاست هستند. آنان مدعی‌نمایندگی " گرایش مستقل " و پابیندی به نقطه نظرات و افق وسیع " دید خودشان " هستند. آنها کوشش میکنند نشان دهند که مردمی با چنان افق گسترده فکری هستند که به بلندبهای سرگیجه آور بی‌طرفی عروج کرده، در " ورای نفاقها " ایستاده و بر دو جانب افراطی تفادچیره گشته‌اند! در حقیقت سانتریسیم ماهیتاً قادر به " جناح خاصی " بودن و " نیروی مستقل " بودن نیست زیرا قادر نیست حتی یک موضع روشن و یابیک جواب قطعی به مسائل مبهم اجتماعی بدهد. مارکس و انگلس در این مورد به طنز میگویند: " این حضرات به تعداد کله‌هایشان عقاید گوناگون دارند "!

لنین دعاوی گروهی بی‌بررسی و غیر اصولی سانتریسیت را که کوشش میکردند جریانی برای خود دست و پا کنند و بدون داشتن یک پلاتفرم قطعی ایدئولوژیک طبقاتی، موجودیت قارچی خود را بر شرایط گذرا و توطئه‌ها^۴ سیاسی استکا دهند رد کرد زیرا که اینها هیچگاه نمیتوانستند به یک " طوفان " دامن زدن و در بهترین

حالت خود تنها یک " نسیم " بودند.

سانتریسیم در جنبش کارگری روسیه بوسیله تروتسکی و شرکا تبلیغ میشد. تروتسکی که به قبول لنین در بیشتر موارد جناح سانتریسیت را نمایندگی میکرد سخنگوی متظاهر سرهم بندی گری و ناسیاسی سیاسی بود. در دوران‌هایی که مبارزه طبقاتی بسیار حاد میشد و در نقاط عطف تاریخی، اپورتونیستها همیشه به چپ و راست در نوسان بودند. از هر طرفی که تروتسکی به مارکسیسم حمله می‌کرد به هر حال از موضع دشمنی با مارکسیسم به آن حمله میکرد. زمانی که حزب به علت اختلافات سازش‌ناپذیر در حال انشعاب بود، تروتسکی با فریادهای بی‌معنی وحدت‌طلبی به میدان آمد. وحدتی که حامل آن چیزی جز سرهم بندی بلشویکها با انحلال طلبان و البته آنهم در چهارچوب یک پلاتفرم اپورتونیستی نبود.

هرگاه نگاهی به عملکرد سانتریسیتها بیاندازیم خواهیم دید که در تحلیل نهائی به خیانت نسبت به آرمانهای انقلاب و نفی مارکسیسم در غلطیدند. پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، کاوشکبستی به دشمن آشکار طبقه کارگر روسیه بدل گشت. لنین کتاب " انقلاب پرولتری و کاوشکبستی مرتد " را به افشای این سانتریسیت‌کهنه کار اختصاص داد. تروتسکی نیز سالها بعد به راه سلف خود رفت و به آرمان‌های پرولتاریای شوروی خیانت کرد. سالها پیش از آن، لنین لقب یهودا به تروتسکی داده بود.

یهودا از حراریون مسیح بود که به او خیانت ورزید. لنین تحت عنوان " عرق شرم یهودا تروتسکی " میگوید " یهودا تروتسکی در اجلاس، ملونوم نمایش عظیمی از جمله به انحلال طلبی و اوتزویسم Otzovism^۵ را به نظاره گزارد. او عهد و پیمان بست که حقیقت را به حق میگوید. کمک به او داده شد، پس از اجلاس کمیته مرکزی ضعیفتر شد. گروه و پیرو قدرتش بیشتری به هم زد و بول اندوخت. انحلال طلبان موقعیت خود را در " ناآزاریا " تقویت کردند و جلوی چشم استولیبین به صورت حزب مخفی تفاد انداختند. یهودا نماینده کمیته مرکزی را از پراودا بیرون کرده و نوشتن مقالات انحلال طلبانه در " Vorwärts " آغاز نمود. در مخالفت با تصمیم روشن کمیسیون مدرسه که از طرف اجلاس پلنوم منصوب گشته بود و اعلام میداشت هیچ سخنان حزبی حق رفتن به مدرسه فراکمیونی و پیرو را ندارد، یهودا تروتسکی رفت و در مورد برنامہ کنفرانس با گروه و پیرو مذاکره کرد. این برنامه هم اکنون بوسیله گروه و پیرو در اعلامیه‌ای منتشر گشته است. این همان یهودائی است که بر سرینه میگوید و ادعای وفاداری به حزب را میکند و میگوید در مقابل گروه و پیرو و انحلال طلبان لایه نکرده است. اینگونه است عرق شرم یهودا تروتسکی " .

خصوصیت سانتریسیم در جمع ما عبارت است از نفی انشعاب، نفی همزمان سازمان و بخش منشعب، " خط مستقل شدن "، تبلیغ چنان نظراتی که هیچ انعکاس عینی و تشکیلاتی در میان ندارد، کوشش در جهت لاپوشانی انشعاب، سردادن شعار توخالی وحدت، میان روی وستی در دفاع از خط صحیح، ماهها ساکت بودن و تازه به خیال انتقاد از نظرات سازمان در ماههای گذشته افتاد، اعلام نظرات دور از منطق

و متفاد، تبلیغ هم این وهم آن، دیدن خطر کودتا و در عین حال تبلیغ خلاف آن، نداشتن تحلیل و در عین حال رد کردن بی دلیل نظرات سازمان و بخش منشعب، کوشش نکردن در جهت تشخیص درست از غلط و اعلام موضع صریح، فرار از موضع گیری و از انظار مخفی شدن و ادامه بحثهای التقاطی. کسی که مبتلا به انحراف سائتریستی است پیش خود می اندیشد بهترین موضع گیری در قبال انشعاب منانه روی است و منتظر این است که ببیند کفه ترازو به نفع کدام جناح می چربد. او نیز با کفه ترازو نوسان میکند. او از انشعاب در جمع ما هراسان است زیرا انشعاب محمل دوگانگی را از او بازمی ستاند و وی را مجبور به اتخاذ موضع میکند.

امروز وظیفه تک تک ماست که صادقانه بیندیشیم، قاطعانه مطالعه کنیم و پس از تشخیص راه درست قاطعانه موضع بگیریم. تأمل در موضع گیری برای روشن شدن جوانب مسئله با گرایشات سائتریستی اساساً متفاوته است. باید بگوئیم تا در این پروسه خود همه رفتار از انحرافات اپورتونیزم چپ و راست و سائتریسم دورنگه داریم. وظیفه خود را در جنبش به درستی تشخیص داده و آن راه انجام رسانیم. هر نوع بی تفاوتی، سرخوردگی، خستگی و دل سردی نهایی جز با سیفیم ندارد. با سیفیم تنها و تنها در جهت منافع دشمنان جنبش است. شرایط جنبش کوشش خستگی ناپذیر ما را طلب میکند. باید با همه جلوه های اپورتونیزم مبارزه کرد. یک لحظه سستی برابر است با چیرگی لیبرالیسم در تشکیلات و سپس با شیدگسی آن. سخن را با قطعه ای از برتولت برشت به پایان می بریم.

"می شنویم که تو خسته ای"

می شنویم که تو دیگر نمی خواهی با ما کار کنی

و ادا داده ای، دیگر نمیتوانی فعالیت کنی

بسیار خسته ای، دیگر نمیتوانی بیاموزی

از دست رفته ای

دیگر نمیتوان انجام کاری را از تو چشم داشت.

پس بدان:

ما این همه را از تو می خواهیم

هنگامی که خسته به خواب می روی

دیگر هیچکس تو را بیدار نخواهد کرد و نخواهد گفت:

برخیز که غذای تو آماده است

چرا باید غذا آماده باشد؟

هنگامی که تو دیگر نمی توانی فعالیت کنی

در گوشه شی خواهی افتاد

هیچکس تو را جستجو نخواهد کرد و نخواهد گفت:

"بلوایی برپا شده است، و کارخانه ها

در انتظار توهستند."

چرا باید بلوایی برپا شده باشد؟

زمانی که مُردی، تو را دفن خواهند کرد

خواه مرگ تورا زاده ای خطای تو باشد خواه نه

تو می گوئی:

"مدتی دراز جنگیدم، اما حال دیگر نمی توانم"

پس گوش کن:

تو خواهی خطا کار باشی خواه نه،

هنگامی که دیگر نمیتوانی بجنگی تا بود خواهی شد.

تو می گوئی: "مدتی دراز امیدوار بودم، دیگر نمیتوانم

امیدوار باشم."

به چه امید بسته ای؟

به این که جنگ آسان است؟

این سخن، مقبول نیست

روزگار ما از آنچه می انگاشتی بدتر است.

روزگار ما چنین است:

اگر ما کاری ابر مردانه انجام ندهیم، معدومیم

اگر نتوانیم کاری کنیم که هیچکس از ما انتظار ندارد،

از دست رفته ایم.

دشمنان ما منتظرند

تا خسته شویم

هنگامی که نبرد در شدیدترین مرحله است

و جنگجویان در خسته ترین حال،

جنگجویانی که خسته ترند

شکست خوردگان صحنه نبردند.

”مسائل حاد و مبرم جنبش ما“؟!



اپورتونیسما اکنون دست به کوشش گسترده و همه جانبه ای در جهت مخدوش کردن ذهن هواداران زده است. اپورتونیسما بنگونه و نمود می کند که ما زمان هیچ تحلیلی از شرایط نداشتیم و تا کنون کتیکهای خود را روزانه عوض میکند. اپورتونیسما با تحریف واقعیت اعلام میدارد که ما زمان در طول یکسال گذشته تنها بدنبال حوادث بیرون بوده است. اپورتونیسما با زفر از برج جذمیت و با ساخت تمام مفت متحد دیرینه خود، اپورتونیسما راست را که دنباله روی از حوادث است در طبق اخلاص گذارده و سعی دارد در نظر رتوده ها با سماجت تمام به خط اصولی جنبش کمونیستی پیشکش کند. مضمون هم این قبل و قایلها گویا چنین است که ما زمان از "کار شماره ۵۹" به بعد دست به یک گردش به راست شدید زده و تبلیغ خطر کودتا را پوششی برای توجیه نظرات راست روانه خود در سوزده هواداران کرده است.

شاید چند هفته قبل، مسئله کودتا برای عده ای از رفقایک معما بود و بقیه مجبور بودند برای زدودن آثار "شبه تحلیلهای" اپورتونیسما از ذهن این عده از رفقای هوادار به بحث بنشینند ولی امروز پس از روشن شدن دو طرح بیابایی کودتا و دستگیری حدود ۶۰ نفر از گردانندگان طرح دوم، اعترافات صریح ایشان در ارتباط با بختبار خائن و اظهار تأسف خودی از شکست این طرح، مسئله کودتا تنها یک معما حل شده است. امروز دیگر این شبه تحلیلها را فقط میتوان "حمل بر مزاج" نمود. مسئله بر سر اثبات خطر کودتا نیست. امروز وظیفه ما ارائه تحلیل از این سیاست امپریالیسم و یافتن راههای مقابله با آن است. بگذار تا آنکه فریاد می کنند حاکمیت "وابسته به امپریالیسم" است، اقدام امپریالیسم در جهت سرنگونی آن را با توسل به هر چه دوست دارند ((از جمله جعل و جادهای به اصطلاح تئوریک معمول اپورتونیسما)) به نوعی برای خودشان توجیه کنند زیرا که آنان همیشه در مسائل حاد و مبرم ما خسته دست خودشان هستند.

ما زمان در مقاله "سیاست امپریالیسم آمریکا و حاکمیت سیاسی نوین در یکسال گذشته" در روزنامه کار مینویسد: "جورج بال، مشاور سیاسی وزارت خارجه آمریکا، در اوایل پائیز ۵۷ پس از قبول این که رشد جنبش توده ای ادا به حاکمیت سرمایه انحصاری وابسته را غیر ممکن ساختند، پنج آلترناتیو احتمالی حاکمیت سیاسی را مورد ارزیابی قرار میدهند و از میان این پنج حالت سه حالت مشخص را انتخاب میکنند و بر مبنای هر یک طرح مشخصی را بوزارت خارجه آمریکا توصیه میکنند. ما در فرهنگ مارکسیستی پنج شقی را که جرج بال به مثابه حالت احتمالی ممکن ارزیابی میکنند در قالب زیر خلاصه میکنیم: ۱- حالتی که حاکمیت در اختیار کل طبقه سرمایه دار

قرار گیرد. یعنی مازش بین سرمایه انحصاری که قدرت را بطور درست در اختیار دارد با بورژوازی لیبرال در حاکمیت سیاسی شریک شود. ۲- حالتی که حاکمیت در اختیار کل طبقه سرمایه دارد (بخش انحصار و بخش لیبرال) و سرمایه خریدار گیرد. دولتی تشکیل شود از نمایندگان سرمایه انحصاری، سرمایه لیبرال و سرمایه خرید. ۳- حالتی که سرمایه انحصاری از حاکمیت طرد شود و اقتدار سیاسی در اختیار نمایندگان سرمایه لیبرال و سرمایه خرید قرار گیرد. ۴- حالتی که طبقه سرمایه دار (انحصاری و لیبرال) از حاکمیت طرد شود و حاکمیت از نمایندگان سیاسی سرمایه خرید و طبقه کارگر تشکیل شود. قدرت برتر از آن سرمایه خرید باشد. ۵- حالتی که طبقه سرمایه دار بطور کامل از حاکمیت طرد شود و قدرت در دست نمایندگان طبقه کارگر و سرمایه خرید قرار گیرد. قدرت برتر از آن طبقه کارگر باشد. ((مقاله سیاست ... - کار شماره ۴۷))

برای اینکه مطلب کاملاً روشن شود از یک سری لغات استفاده میکنیم که شاید در لحظه اول نا مانوس باشد. بهرحال به زبان ساده تر، امپریالیسم تمام سعی خود را در جهت پیروزی "راه رشد سرمایه داری" در ایران بکار میبرد. امپریالیسم به خوبی میدانند که جز از طریق "هژمونی طبقه سرمایه دار" به هدف خود نخواهد رسید و از این جهت سعی دارد به اشکال گوناگون این هژمونی را تأمین کند. با فرار شاه و سرنگونی رژیم وی، امپریالیسم در مقابل یک واقعیت قرار میگیرد. خرده بورژوازی هژمونی را به دست میگیرد ولی لیبرالها نیز سهمی در حاکمیت سیاسی به دست می آورند. کوششهای امپریالیسم در جهت تأمین برتری بورژوازی لیبرال در حاکمیت سیاسی در چهار چوبه طرح سوم آغاز میگردد. اینجا است که امپریالیسم به ناچار باید جواب مشخصی به مسئله "گذار" بدهد. از آنجاکه سرمایه داری هیچگونه رسالت تاریخی در ایران ندارد، سخ از قیامهای توده ای به رهبری سرمایه داری مضحک است. نتیجه آنکه دو امکان "گذار سالمت آمیز" و "گذار غیر سالمت آمیز" در دوره "استحاله گام به گام طبقاتی حاکمیت" و "کودتا" خلاصه میشود. نمونه های تاریخی بيشمار برای این دوره موجود است. امپریالیسم همیشه کوشیده است برای گذار از قدرت برتر و بیاباننازع خرده بورژوازی به بورژوازی یکی از این دوره را برگزینند. بعنوان مثال میتوان از دو نمونه مصر و شیلی نام برد.

برای اجرای امکان اول، امپریالیسم باید حکومت را بر سمیت بشناسد. روابط سیاسی و اقتصادی خود را با حاکمیت نوین روز به روز گسترش دهد. حکومت را قدم به قدم از نیروها و کشورهای سوسیالیستی و دمکرات دگر داند. از جناحهای بورژوازی در حاکمیت پیگیرانه پشتیبانی کند. در چنین شرایطی، بورژوازی دوباره خود را متشکل میکند و به کمک امپریالیسم نقش بیشتری در عرصه اقتصاد کشور به دست می آورد و به دنبال آن، رول مهمتری در حکومت طلب میکند. این در نهایت به برتری سرمایه داری در حاکمیت منجر

می‌شود. خوده ها نیروی پیشرفت تاریخ و در نتیجه دشمن این روند می‌باشد. باید توده ها را آرام نمود، آگاهی طبقاتی را از آنان بازستاند و تشکل آنان را درهم شکست. در یک کلام باید توده ها را به دل‌سردی و پاسیفیسم کشاند. در چنین شرایطی میتوان دورا از نظر توده ها، جنگ قدرت را در چهار چوبه حکومت ادامه داد و با استفاده از ترکیب نا آگاهی توده ها و اعتماد آنان به حکومت، استحاله کامپه گام طبقاتی حاکمیت را به سرانجام رساند.

امپریالیسم برای اجرای طرح سوم خود این راه را برگزید لیکن ایران کشور مناسبی برای اجرای چنین " گذاری " نبود. در کشورهای کسسه خورده بورژوازی توسط کودتا به سرکار می‌آید " مصر - عراق... " توده ها نقش زیادی در سرنگونی حاکمیت پیشین و در نتیجه نفی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی آن ندارند. این برگزیده خورده بورژوازی به قدرت رسیده است که بتواند با فعالیت مستمر تبلیغاتی میان توده ها، این جای خالی را پر کند لیکن خورده بورژوازی بخاطر ماهیت خود قادر نیست پیشبرد کامل چنین امری نیست و در نتیجه در مقابل امپریالیسم ضربه پذیر می‌باشد. اکثر کشورهای که به راه رشد غیر سرمایه داری تحت رهبری خورده بورژوازی رفته اند و در نهایت با شکست مواجه شده اند چوب این ناتوانی خورده بورژوازی را خورده اند لیکن در گروه دیگری از کشورها که نهایتاً " طبقه کارگر و کمونیستها، رهبری جنبش را بدست آورده اند، با نفی تاریخی - طبقاتی سرمایه داری توانستند جنبش را به پیروزی رسانند. دشمن اصلی امپریالیسم در کشورهایی که زیر رهبری خورده بورژوازی بر می‌آیند، طبقه کارگر و کمونیستها هستند. و به همین دلیل، امپریالیسم برای تضمین پیروزی " راه رشد سرمایه داری خود باید به هر وسیله ممکن از جمله خنثی کردن مکرراتیک خورده بورژوازی به سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی این کشورها بپردازد و آنان را از کشورهای سوسیالیستی و نیروهای انقلابی جهان دور گرداند. خورده بورژوازی حاکم در ایران دارای خنثی کردن مکرراتیک است و امپریالیسم و عمال آن همیشه کوشش کرده اند از این خنثی کردن مکرراتیک استفاده را در جهت سرکوب جنبش توده ای و نهادهای کارگری ببرند لیکن خورده بورژوازی در ایران بدلیل اینکه خود از یک مبارزه انقلابی و فدا امپریالیستی بر علیه شاه و حامیانش سربر آورده، چنان شیخی بوده است که هرگاه بر علیه جنبش کمونیستی تیز شده، دست خود امپریالیسم را عمیق تر بریده است. هر بار که زمینه های ضد مکرراتیک در جامعه گسترش پیدا کرده، چنان اختناق و فشاری را برای بورژوازی لیبرال نیز به همراه آورده است که در نهایت امپریالیسم مجبور به حمله به خورده بورژوازی و تبلیغ شعارهای لیبرالی گردیده است. توده ها انقلاب را بر توده های خود به پیش برده اند و در این راه توطئه های ضد خلقی و ارتجاعی امپریالیسم را هر زمان با گوشت و پوست خود احساس کرده اند در نتیجه مردم ایران نسه آن مردمی بوده اند که یکروز را دورا با زکند و خبر سرنگونی فلان پادشاه با امیراتور را بشنوند بلکه خود خبر را سرنگونی شاه خائن و شکست مرحله ای امپریالیسم بوده اند. جنبش کمونیستی ایران نیز در

مقایسه با مصر و با عراق از قدرت بسیار بیشتری برخوردار است و هرگاه دیگر نیروهای انقلابی ضد امپریالیست و دمکرات را نیز به آن اضافه کنیم، چنان قدرت میلیونی تبلیغاتی و تشکیلاتی را به ما نشان میدهد که نشان پیروزی امپریالیسم راهیگانه به سادگی با ورتخواهیم کرد.

وظیفه کمونیستها در برابر چنین تاکتیکی، افشا و مبارزه بیامان با جناحهای سرمایه داری درون حاکمیت، تضعیف نقش بورژوازی در مقابل خورده بورژوازی، افشای ماهیت ارتش، بوروکراسی پیشین، فرهنگ امپریالیستی و مصرفی، گسترش زمینه های فدا امپریالیستی خورده بورژوازی و تشویق توده ها همچنین حاکمیت در جهت سرکوب همه نهادهای باقیمانده از رژیم پیشین، دفاع قاطعانه از همه مبارزات فدا امپریالیستی خورده بورژوازی، پر حاد اکثر کوشش در جهت جدایی خورده بورژوازی از امپریالیستها و همچنین تشویق آن به عدم انزوا سیاسی و اقتصادی و گسترش زمینه های همکاری حاکمیت با اردوگاه سوسیالیسم، متشکل کردن دهقانان در جهت اصلاحات ارضی واقعی و تشویق خورده بورژوازی به انجام آن (البته تا آخرین حد توان طبقاتی و تاریخی اش)، مبارزه ای آگاهانه و با هدف با گرایشات فدمکراتیک و سرکوبگرانه ای خورده بورژوازی و افشای آنها، بسیج و تشکل توده ها و طبقه کارگر حول محور پیگیری کمونیستها و افشای ناپیگیری خورده بورژوازی، ارائه برنامه های مشخص در مدیریت اقتصادی و سیاسی جامعه، با فشاری بر ملی کردن سرمایه های وابسته، تبلیغ لزوم گسترش صنایع سنگین و هر چه اجتماعی تر کردن تولید و توزیع، ارتقاء آگاهی فدا امپریالیستی و طبقاتی توده های خلق، تبلیغ سوسیالیسم و آرمانهای طبقه کارگر و پیروزیهای اردوگاه سوسیالیسم در میان توده ها، رهبری مبارزات حقیقیانه مردم بر علیه سرمایه داری امپریالیسم، کمک به تشکیل نهادهای قدرت توده ای چون شوراهای کارگران و دهقانان و...، گسترش حاکمیت توده ها و از جمله خود مختاری خلقها، گسترش و تحکیم زمینه های همکاری همه نیروهای ترقیخواه و فدا امپریالیست و در نهایت تا مین رهبری طبقه کارگر و اعمال هژمونی آن به جنبش خلق به منظور پیروزی قطعی جنبش فدا امپریالیستی - دمکراتیک خلق، از هر طریق اصولی که ممکن باشد.

راه دیگری که پیش پای امپریالیسم می‌باشد، کودتا است. زمینه های انجام آن تقریباً " هنگی نافی راه اول است. اگر در راه اول، چهار چوبه حکومت حفظ و حتی از جانب امپریالیسم تقویت می‌شود، در چنین شرایطی هدف امپریالیسم شکستن چهار چوبه حکومت و سرنگونی آن است. برای پیروزی چنین راهی باید به نارضایتی توده ها دامن زد، با محاصره اقتصادی، ایجاد بخرورده های فرسایشی و جنگهای توانفرسا، دامن زدن به بی ثباتی سیاسی، رشد تفرقه های درون حاکمیت، عدم امنیت و آسایش، رشد تضادها بین حکومت و نیروهای اپوزیسیون و نزدیک شدن به آنها، خرابکاری، کشیدن توده ها به خیابانها و گسترش اعتراض توده ای و در عین حال سرکوبی شدن آن دسته از اعتراضاتی که تحت کنترل نیروهای خلقی و انقلابی است با گسترش ضرور و گشتار، دامن زدن به شبه قیامهای محلی، از هم پاشیدگی اجتماعی، تقویت قبایل، خانها و قدرتمندان ارتجاعی محلی، ایجاد شبکه های مخفی در درون ارتش و تدارک کودتا، دل‌سردی توده ها از مقاومت

در مقابل کودتا و آرزوی لحظه‌ای آرامش و آسایش به هر قیمت، خرابکاری در تولید ملی و ایجاد قهطی و گرانسی سرسام آور، تحریک تولیدکنندگان به اعتصابات طولانی مدت، آتش زدن محمولات کشتا و روزی، خارج کردن کالاهای حیاتی از مدار بازار و احتکار آنها، ایجاد آلترناتیو حکومتی و تبلیغ سرسام آورو شبانه روزی بر روی آن، شایع کردن شعارهای عوام‌فریبانه، ایجاد ناسامانی در سیستم پولی کشور، تعطیل کارخانجات و واحدهای تولیدی، و پخش کردن پولهای کزاف در بین لمبن‌ها و تکیه به آنها و در نهایت فرود آمدن برق - آسای ضربه اصلی.

در چنین شرایطی بی‌برنامگی حاکمیت، رشد تفادهای درونی آن، سرخوردگی مردم و عدم شکل آنها، عدم توانایی حکومت در پاسخ گفتن به نیازهای توده‌ها و در پیش نگرفتن شیوه‌های قاطع و انقلابی، ناسامانی اقتصادی، فشار حاکمیت و اعمال خواسته‌های خود به توده‌ها در حالیکه توده‌ها مخالف چنین خواسته‌هایی می‌باشند، حرکت‌های نسنجیده و آنارشستی نیروهای سیاسی اپوزیسیون، جنگ‌های تجزیه طلبانه، شورش‌های قبیل‌های و حرکات آنارکوستدیکالیستی در جنبش کارگری، همگی آبه آ سیاب امیرالیم می‌ریزند. در برابر چنین تاکتیکی، کمونیست‌ها وظیفه دشواری را بردوش خواهند داشت. اگرچه وظائف کلی آنها هنوز در چاره‌جویی است. گفته شد قرار می‌گیرد لیکن برخی جزئیات آن تغییر می‌کند و چنانچه کمونیست‌ها به این تغییرات توجه لازم را نماندند، جنبش خلق را بدست خود به کور می‌بارند. وظائف مشخص کمونیست‌ها در چنین شرایطی، تخفیف تفادهای مابین خود و حکومت به هر طریق اصولی ممکن ((مذاکره، صلح و سازش به معنای لنینی آن))، افشای گسترده، قاطعانه و بی‌امان آلترناتیو حکومتی امیرالیم به هر وسیله‌ای که در اختیار دارند، افشای فرماندهان سرسپرده ارتش، پشتیبانی از تفادهای اعمال حاکمیت خورده بورژوازی در مقابل امیرالیم، پشتیبانی قاطعانه از تفادهای دمکراتیک و توده‌ای درون ارتش و تقویت آنها، همکاری قاطعانه با حکومت در سرکوب فدا انقلاب ((رجوع خود به تاکتیک لنین در همکاری با حکومت برای سرکوب باقیمانده‌های رژیم تزاری و رشد توده‌ای غول‌سائی که پلشکویکها پس از این تاکتیک خود کسب کردند))، کمک به کشف و افشای شبکه‌های ضد انقلاب، فشار توده‌ای بر حکومت به منظور گسترش نقش توده‌ها در اداره امور خود و گسترش قدرت مسلح توده‌ها و افشای ناپیگیری حکومت در این امر، تبلیغ بی‌امان اعتماد بینس و ایمان به قدرت و پیروزی خلق در میان توده‌ها، گسترش تشکیلات و تفادهای توده‌ای و تخفیف تفاد صوری این نهادها با حکومت و گسترش مبارزه طبقاتی به منظور هرچه عمیق‌تر کردن محتوای انقلابی مقاومت توده‌ای، تبلیغ خستگی ناپذیر در باره لزوم اتحاد عمل همه نیروهای فدا امیرالیم، فشار بر حکومت به منظور درهم کوبیدن همه بقایای رژیم پیشین، فعالیت بین‌المللی و جلب پشتیبانی بازم وسیعتر اردوگاه سوسیالیزم از انقلاب در مقابل توطئه‌های امیرالیم، فشار توده‌ای بر حکومت به منظور تخفیف درگیری‌های جهانی و منطقه‌ای مثل افغانستان، ارائه برنامه‌های مشخص در امر مدیریت اقتصادی و سیاسی به منظور بیرون بردن کشور از بحران، تشویق کارگران و دهقانان به گسترش و حفظ تفادهای توده‌ای چون شوراها

و پاسداری از مسائل تولید و کالا و بالابردن بازده تولید و صرفه‌جویی در تولید و همچنین فشار بر حاکمیت به منظور پاسخگویی به خواسته‌ها و مسائل رفاهی زحمتکشان و برسمیت شناختن حاکمیت سیاسی زحمتکشان تا آخرین حد توانائی تاریخی و طبقا شی خورده بورژوازی، افشای حرکت‌های فدمکراتیک حاکمیت در داد مرزدن به تفادهای درون خلق و سرکوب نیروهای انقلابی با ذکر لزوم وحدت فدا امیرالیمستی خلق و افشای شعارهای لیبرالها، افشای بی‌کیرانهی آنارشیم و آنارکوستدیکالیسم، کوشش در جهت تخفیف تفادهای و پایدادن به جنگها، افشا و سرکوب حرکت‌های شورش‌گرانهی خان‌ها، فئودالها، جریان‌های ارتجاعی محلی و شبکه‌های جنگ افروز وابسته به امیرالیم. اینها همه‌ای از وظائفی است که مطمئنا " به تبلیغ بی‌کیری کمونیست‌ها در دفاع از جنبش حلق‌طلبانه خلق قاطعانه یاری‌رسانده و بارها وسیله‌ای برای کسب همونی طبقه کارگر در جنبش بوده و خواهد بود.

همانگونه که اشاره شد، سرنگونی شاه‌خان حاصل جنبش انقلابی خلق بود و نتیجتا " پیوند میان توده‌های میلیونی و رهبری خورده بورژوازی جنبش بسیار محکمتر از آن بوده که امیرالیم از همان ابتدا به فکر کودتا بیفتد. سازمان در مقاله ذکر شده می‌نویسد " امیرالیم آمریکا کارروزی " طرح سوم " را آغاز میکند. طرحی که " گام به گام " باید انجام می‌پذیرفت. نخستین گام سازش بین بورژوازی لیبرال و خورده بورژوازی سنتی باید به گونه‌ای صورت می‌پذیرفت که احیای ارگان‌های اجرائی ((دستگاه بوروکراتیک و ارتش)) به تدریج هرچه بیشتر در اختیار بورژوازی لیبرال قرار گیرد. در گام دوم باید کوشش شود که زمینه برای اجرای طرح دوم فراهم آید یعنی نمایندگان سرمایه انحصاری در حاکمیت از نو شرکت داده شوند. از این نظر لازم بود در گام اول دقیقا " مواظب بود که سازمان سیاسی سرمایه انحصاری چنان متلاشی نشود که برداشتن گام دوم را با اشکالات اساسی مواجه گرداند. در گام سوم میبایست با حذف استحال ارگان‌های خورده بورژوازی، راه برای احیای " طرح اول " یعنی سازش بین بورژوازی لیبرال و سرمایه انحصاری فراهم گردد و در گام نهائی در ترکیب حاکمیت همونی بدست سرمایه انحصاری بیافتد که تنها سازمانگر واقعی این سیستم سرمایه‌داری وابسته است. ((مقاله سیاست ... روزنامه کار))

لیکن تفادهای بین بورژوازی لیبرال و خورده بورژوازی به مرحله انفجار رسید. خورده بورژوازی قوی‌تر و فدا امیرالیمست تر از آن بود که امیرالیم حساب می‌کرد. بورژوازی لیبرال ضعیف‌تر و از نظر توده‌ای منفرد تر که بتواند بعنوان یک آلترناتیو در مقابل خورده بورژوازی قد علم کند و همچنین جنبش توده‌ای و کمونیستی نیرومند و رشدیابنده، حرکت می‌کرد. سطح آگاهی توده‌ها بعدی بود که حتی تعلل‌های خورده بورژوازی در مقابل بورژوازی لیبرال می‌توانست در برخی موارد منجر به انفراد خود خورده بورژوازی گردد. بی‌برنامگی و تفادهای درون حاکمیت و همچنین نارفاشی توده‌ها، امیرالیم را به تجدیدنظر در سیاست خود مجبور کرد. سازمان ادامه می‌دهد " آمریکا نیز برای بهره‌گیری از این وضع خیز می‌دارد. شکست سیاست آمریکا

درجهت همراه کردن نمایندگان سیاسی خورده بورژوازی با بورژوازی، به راه آوردن آنان و تضعیف تنها تکیه گاه خورده بورژوازی یعنی حمایت خودهای، از عمده ترین عواملی است که در تغییر تاکتیک امپریالیسم آمریکا نسبت به حاکمیت در ایران موثر افتاد. تا حوالی مهرماه جریان پیشرفت کار اجرای " طرح سوم " به کندی صورت گرفته بود. ((مقاله‌ی سیاست ... روزنامه کار)) " امپریالیسم آمریکا در جهت متحده نمودن طبقه سرمایه دار و ندادارک انتقال قدرت از طریق سقوط خورده بورژوازی اقدام می‌ورزد. جنبش انقلابی نیز جدا از چند گروهک بریده از جامعه به این واقعیت پی میبرد. سازمان در اعلامیه خود به تاریخ ۲۲ آبان یعنی یک روز قبل از تسخیر سفارت آمریکا، به مسئله حرکت بورژوازی در جهت باز ستاندن قدرت از خورده بورژوازی مطلقا اشاره نموده و سپس میگوید: " امپریالیسم که سلطه خود را بر سیستم اقتصادی موجود حفظ نموده است از طرق مختلف میکوشد تا سیاست کاملاً وابسته و مناسب آن سال خود را در همین مایه‌ها نماید در این روند چشم او بیش از همه به حرکات بورژوازی و نقشه‌های آن دوخته شده است. امپریالیسم کوشش‌های خود را برای احیای کامل سلطه سیاسی پیشین بر اساس سلطه اقتصادی خود و با تکیه بر بورژوازی به ویژه بورژوازی بزرگ صورت میدهد. لیکن او همچنانکه تجربیات خلق ما به ویژه در ۲۹ مرداد نشان داد و همچنان که عمل کرد امپریالیسم در تمام کشورهای تحت سلطه نشان میدهد، برای دستیابی به هدف فوق همواره یک رشته نقشه‌های پنهانی و توطئه گرانه را جهت احیای کامل ارتش و قرار دادن مهره‌های وابسته به خود در پست‌های حساس آن به کار می‌بندد. و اینک در این امر موفق شده است. در آینده کودتا امری محتمل شمرده میشود... آن دسته از ارتشیان شاه دوست که اینک دریافتند در این شرایط شاه دوستی عین بی‌سیاستی است اکنون پشت سر بختیار جمع شده‌اند و حمایت از بختیار را در لایحه تقویت و دفاع از امثال مدنی‌ها پیش می‌برند... چنین است شمه‌ای از وضعیت پیچیده و موقعیت حساس و خطیر کنونی، در چنین موقعیتی هرگونه ساده نگری و غفلت چه بسا که فاجعه‌ای در پی داشته باشد... اگر هرچ و مرج بروند مبارزه چیره گردد و سازمان یافتگی جایگزین لجام گسیختگی نگردد، هر آینه ممکن است که مبارزه نتایجی عکس اهداف خود بسیار آورد. این حقیقتی است که عدم توجه به آن چیزی جز بی‌توجهی به منافع توده‌ها و بی‌توجهی به سرنوشت جنبش نخواهد بود... بر این اساس است که باید شعار پیش به سوی حرکت آزادگان و سنجیده راجانشین شعار پیش بسوی اعتراض هرچه وسیع‌تر بنام شایم. ((اعلامیه توطئه‌های... کار شماره ۲۵))

چندماه بعد سازمان از این دوران اینگونه یاد میکند " از سوی دیگر همه شواهد نشان میدهد که امپریالیسم آمریکا نیز از اوایل مهرماه بطور قطع به این نتیجه رسیده است که سیاست نزدیکی بیشتر با خمینی و تقویت حمایت از دولت بازرگان، دولتی که بی‌بوخوابیت تر از آن است که کاری از وی برآید، کاری از پیش نمی‌برد. خورده بورژوازی هنوز آمادگی زیادی برای قرار گرفتن در مسیر اجرای " طرح دوم " از خود نشان نمیدهد و همچنان ساجت میکند. سیاست کوشش در جهت جلب وی بی‌نتیجه می‌ماند. از این رو کوشش‌های

پنهان و آشکار دیگری آغاز میشود که مضمون آن در تمام موارد متحد کردن جنبه آسیب دیده جریان‌های وابسته به طبقه سرمایه دار بوده است... در این مسیر آمریکا میکوشد تا با یک رشته طرح‌های ضربتی تمام جناح‌های سیاسی بورژوازی را تحت یک پوشش لیبرالی بهم نزدیک و با هم متحد و همسو گرداند. ((مقاله سیاست ... روزنامه کار))

لیکن خورده بورژوازی نیز از این امر آگاه بود. خورده بورژوازی که از نزدیک شدن جناح‌های گوناگون سرمایه‌داری به یکدیگر و تماس آنها با امپریالیسم سخت به خشم آمده بود و هدف این حرکات را بخوبی تشخیص داده بود با تسخیر سفارت آمریکا و سپس نطق آیت‌الله خمینی در زمینه وحدت عمل نیروهای فدا امپریالیست ضربه محکمی بر شبکه توطئه امپریالیسم وارد آورد، بخشی از این شبکه‌ها و ارتباطاتشان از هم گسیخته شد و یا مجبور به بازسازی آن به شیوه‌های دیگر شدند. پشتیبانی توده‌ای خورده بورژوازی - وسیعاً گسترش یافت، نیروهای فدا امپریالیست به یکدیگر نزدیک شدند و جو فدمکراتیک تا حدودی فروکش کرد. سازمان در این باره می‌نویسد: " از اولین ماه پائیز امسال، امپریالیسم آمریکا کوشیده است تا با یک آلترناتیو قوی و سراسری لیبرالی قدرت را ندادارک ببیند و آن را جایگزین نفوذ غالب و اعتبار خورده بورژوازی در حاکمیت گرداند. اما گسترش تلاش‌های امپریالیسم آمریکا و متحدین داخلی اش برای سازماندهی یک آلترناتیو قوی قدرت از جانب خورده بورژوازی سنتی بی‌پاسخ نماند. مجموع فصول انقلابات یاد شده همراه با گسترش نگرانی سرمایه خرد از فعالیت‌های لیبرال‌ها و ارتباط آنان با سفارت یورش جدیدی را بر مواضع بورژوازی و امپریالیسم سازمان داد که تا خاص ترین نقطه آن تسخیر سفارت آمریکا بود... شواهد نشان میدهد که امپریالیسم آمریکا بخوبی میدانسته است که تغییر تاکتیک وی نسبت به حاکمیت و اکنش‌های منفی نیرومندی را نسبت به سیاست او در ایران ایجاد خواهد کرد تا حدی که طبعاً " آمریکا نمی‌باید انتظار بهبود روابط با جناح خمینی را برای کوتاه مدت داشته باشد... حرکت نویتی حول محور مبارزه فدا امپریالیستی شکل گرفت. اتوریته جناح پیرو " خط امام " به ویژه خود خمینی که در جنگ کردستان نسبتاً " از دست رفته بود از نون تقویت و با پیام ۲۲ آبان آیت‌الله خمینی قوت بیشتری یافت. خمینی گفت از همه می‌خواهد که همه قلمها و مسلحها را به سوی شیطان بزرگ یعنی آمریکا نشانه روند و در عمل نیز تا حدودی چنین شد. ((مقاله سیاست ... روزنامه کار))

امپریالیسم آ غایزه اجرای برنامه‌ی نوین خود و آزمایش آن در جامعه کرد. اولین آزمایشش شورش طرفداران شریعت‌مداری در تبریز و نوار میهای قم بود. این عمل وسیعاً " خشم هم زمان خورده بورژوازی و نیروهای انقلابی را برانگیخت و افشای بورژوازی لیبرال و فشار سیاسی، تبلیغاتی و نظامی بر او آغاز گشت. افشاگری‌های سازمان، ضربه‌ی مهلکی بر بورژوازی لیبرال وارد آورد. این حرکت امپریالیسم نه تنها سودی برای او نداشت بلکه وحدت عمل نیروهای فدا امپریالیست را با زهم گسترش داد. افشای

بورژوازی لیبرال شدت گرفت و نفرت توده‌ها از امپریالیسم و بورژوازی لیبرال دامنه عظیمی بخود گرفت. امپریالیسم تصمیم خود را تا حدودی گرفته بود. سازمان در این باره میگوید "بعد از اشغال سفارت فشار برای تضعیف موقعیت سرمایه خردوبه زیرکشیدن هرچه سریعتر آن در داخله نیز گسترش بیشتری یافت. از آذرماه آیت‌الله شریعتمداری علنا "ورسا" اعلان جنگ داد. جریان‌ات‌قم و تبریز و دیگر ریه‌های آشکار افغان و مسائل پشت پرده مشهد نمونه‌هایی است از بسیج و تعرضی که از جانب محافل سرمایه داری وابسته صورت میگرفت... امپریالیسم آمریکا... این با سیاستی درست عکس گذشته در پیش گرفت. حمایت نظامی به تهدید نظامی، همسوئی سیاسی به فشارهای سیاسی، کمک اقتصادی به تحریم اقتصادی و تمحیلات دیپلماتیک به تبلیغات منفی بدل شد. امپریالیسم آمریکا برای مقابله با جناح تسخیرکننده سفارت کوشید یک صف رآئی جهانی ایجاد کند و از تمام کشورهای هم پیمان خود خواست که ضوابط تحریم اقتصادی، تهدید یا قطع روابط دیپلماتیک و فشارهای سیاسی بین‌المللی را بپذیرند. ((مقاله سیاست... روزنامه کار...))

امپریالیسم که تا بحال با یک معادله قابل حل روبرو بود و دوره حل نیز برای آن داشت... (استحاله گام به گام طبقاتی و کودتا)) به یکباره در عرض چند هفته با شرایط نوین و بسیار پیچیده ای روبرو گشت. تسخیر سفارت آمریکا در ایران تا ثیرات قابل تأملی در دیگر کشورهای اسلامی چون عربستان، پاکستان، عراق، ترکیه، مصر... گذارد. مسئله به شورای امنیت و اجلاس عمومی سازمان ملل و دادگاه بین‌المللی لاهه کشیده شد. گروهان گیری اش خود را بر روی انتخابات در آمریکا کم ظاهر میکرد. نیروهای اتحاد شوروی به پشتیبانی از دولت مترقی افغانستان وارد این کشور شدند. کمک‌های آمریکا به فدا انقلاب در افغانستان ارقام نجومی پیدا کرد. روابط بین امپریالیسم آمریکا و اتحاد شوروی شدت تیره گشت و آمریکا مسئله فروش گندم و المپیک مسکو را علم کرد. موضع متزلزل و با فدا شوروی حاکمیت همه این مسائل را به مسئله ایران مربوط نمود و در عرض یک چشم به هم زدن، تاکتیکهای آمریکا در ایران ابعاد غول آسای جهانی و اهمیت فوق‌العاده ای استراتژیک یافت. معادله قدیمی امپریالیسم در قبال ایران به معادله عربی و طویل و لابنتلی بدل گشت. سازمان در این باره مینویسد "مجموعه این تحولات در کنار فرا رسیدن اعتلای انقلابی در ترکیه، گسترش جنگ در افغانستان، تشدید مبارزه طبقاتی در پاکستان و اوچکیری مقابله توده‌ای با رژیم بعث عراق و بالاخره فرا رسیدن سال انتخاب رئیس‌جمهوری آمریکا نسبت به حاکمیت سیاسی در ایران تا ثیرات مشخصی را از خود برجای خواهد نهاد که بررسی جز به جز آنها را به بعد موکول می‌کنیم. ((مقاله سیاست... روزنامه کار...))

با پیچیدگی فوق‌العاده‌ای که معادله امپریالیسم در قبال ایران کسب نمود، امپریالیسم برای مدتی قادر نبود جواب دقیقی به آن بدهد و سیاستهای امپریالیسم در قبال ایران وارد یک دوره ابهام و سردرگمی و تضاد گردید. امپریالیسم از یک سو به لحاظ سفارت از حاکمیت فرا میگرد و از سوی دیگر به

لحاظ افغانستان و المپیک مسکو به ایران نزدیک میشد. این سیاست مبهم، کار را به جایی کشانید که مطبوعات آمریکا شروع به خرده گیری از کارشرو مسخره کردن وی نمودند. نطقهای کارتر در این دوره شدیداً "متضاد و مبهم" است. قطع روابط دیپلماتیک با ایران اولین نشانه‌ی آغاز شکل‌گیری دوباره سیاست آمریکا بود. آیت‌الله خمینی از همه خواست که این مسئله را جشن بگیرند و به این شکل جواب خود را به آمریکا داد. این مسئله با استقبال همه نیروهای انقلابی مواجه گشت. سیاستهای امپریالیسم خطوط خود را باز یافت و برنامہ ریزی دقیق و همه‌جانبه‌ای آغاز گشت. سازمان که از قبل ارتباط حمله گسترده به دانشگاه‌ها را با منافع امپریالیسم آمریکا افشا نموده بود با حمله مفتضحانه امپریالیسم به ایران در پنجم اردیبهشت دست به انتشار اعلامیه‌ای تحت عنوان "عملیات شکست خورده آمریکا برای نجات گروهانها ما هیت آمریکائی نقشه اشغال دانشگاهها و کشتار دانشجویان را بر ملا کرد!" ((کارشماره ۵۶)) زد. در این اعلامیه گفته میشود: "اکنون آشکار شده که چرا و به چه منظور از یک هفته قبل در ساختمان پشت سفارت آمریکا طرح جامع حمله به دانشگاهها تدارک دیده شد، اکنون آشکار میشود که برنامه وسیع ارتش برای بمباران سنندج و کشتار در دانشانه مردم بی‌دفاع شهر به چه منظور بوده است. طرح شکست خورده تهاجم آمریکا برای نجات گروهانها ما هیت آمریکائی طرح اشغال دانشگاهها و کشتار دانشجویان و مردم سنندج را افشا میکند. شکست مفتضح شده کارتر برای نجات گروهانها ما هیت آمریکائی فرماندهان ارتش را بیش از پیش آشکار ساخت. طرح بر ملا شده آمریکا برای پیاده کردن نیرو در ایران حقانیت فدائیان خلق را که از همان ابتدا اعلام کردند یورش به دانشگاهها نقشه کسانی است که میخواهند سیر مبارزات ضد امپریالیستی را منحرف کنند و به امپریالیسم آمریکا یاری رسانند، به اثبات رسانید... میهن ما لحظات حساسی را میگذراند. امپریالیسم آمریکا، اروپا و ژاپن به همدستی هم و با تحمیل محاصره اقتصادی و تهدیدات نظامی که با همکاری دوستان و جاسوسان در ایران و در منطقه تلاش دارند تا جایی که بتوانند اراده و پایداری و اتحاد عمل مردم ما را بشکنند و ما را به تسلیم وادارند... ما از همه مردم آگاه و مبارز ایران دعوت میکنیم تا پیگیرانه برای افشای حقایق مربوط به توطئه عوامل سیا و ارتش آمریکا به مبارزه برخیزند، ما از همه مردم آگاه و مبارز ایران میخواهیم به حقایق کشتار دانشجویان و مردم سنندج و طرح آزادی گروهانها اندیشه کنند و ارتباط طراحان و عاملین این فجایع را با طراحان نقشه نجات گروهانها مشخص نمایند! هر گوشه‌ای از این حقایق که پنهان مانده است... فدائیان جاسوس آمریکا، یک پایگاه آمریکا در درون مرزهای میهن ما پنهان و ناشناخته مانده است... فدائیان خلق پیشاپیش و دوشادوش همه خلقهای ایران هر تجاوز امپریالیسم آمریکا را با شکستی مفتضحانه روبرو خواهند ساخت. خلق قهرمان ما مصمانه ایران را به گورستان امپریالیسم بدل خواهد کرد. ((اعلامیه عملیات... روزنامه کار...))

اکنون امپریالیسم آمریکا تصمیم خود را گرفته است. این وظیفه همه نیروهای آگاه است که

وظائف ویژه خود را در این شرایط بازشناسند و پیگیرانه بدان عمل کنند. استعفای سائروس ونس گام معتقد به سیاست صلح جویانه و استعالی گام به گام طبقاتی حاکمیت بود باید همه را هوشیار میکرد. آنانکه حتی پس از خبر استعفای سائروس ونس از مقام خود هنوز در خواب بسر میبرند حقیقتاً " درجهان دیگری سر میکنند. آنان در زندان ذهن خود اسیرند و ممانه کلید این زندان را در جیب خود گذاشته اند. کسانی که در نیمه شب عینک آفتابی به چشم میزنند باید از تفاوت شب و روز شروع کرد. بحث با این رفقا واقعا " بر سر اصول است. آنانکه چشم خود را باز کنند، حقایق را می بینند لیکن آنان که به حقیقت پشت میکنند آنچنان مسائل حادومیرم و لاینحلی برای خود و بدست خود میمانند که خود در آن میمانند. لیکن مسائل حادومیرم این رفقا ارتباطی به مسائل حادومیرم جنبش خلق ندارد. مشکل این رفقا ندیدن تفاوت شب و روز است، شب و روزی که اختلاف آنرا انقلابیون، حاکمیت سیاسی، امپریالیسم و توده ها همه می بینند. اشکال از چشم رفقا است. اشکال را باید در کنه نظرات رفقا جست و نه در دنیا واقعیات. سیاست امپریالیسم از حفظ چارچوب حکومت، فرونشاندن حرکات توده ها و استعالی گام به گام طبقاتی حکومت به سیاست درهم شکستن چارچوب حکومت، دامن زدن به ناراضی های توده ها و انتقال برق آسا و قهر آمیز حکومت بدل گشته است. امروز امپریالیسم آشکارا این سیاست را به عمل گذارده ولیکن رفقا معتقدند که پرچم مبارزه با راست روی سازمان را برافراشته اند و این را مسئله حادومیرم جنبش ما میدانند. رفقا، جنبش خلق دچار این مسائل حادومیرم نیست. مسائل حادومیرم در کنه نظرات اقلیت منشعب از سازمان نهفته است. بیایید تعارفها را کنار بگذاریم و بر سر اصول صحبت کنیم.



دگم های "اقلیت" بنفع پرولتاریا سائیده میشود!

اقلیت منشعب از یک طرف بدلیل اتکا به ذهنیات خود و از طرف دیگر به علت بی بها دادن به اصول مسلم مبارزه طبقاتی پرولتاریا دچار اغتشاش فکری و تشاقق گویی بود لیکن با انتشار نظریات اخیر خود در شماره های ۶۶ و ۶۷ ارگان خود دست به چنان چرخش سیاسی زده است که بررسی مختصر آن میتوانست جوانی از نارسایی های موجود در بطن نظرات منشعبین را نمودار سازد.

اقلیت منشعب سعی نموده است نظرات خود را مطلقاً در " نبرد خلق " خود توضیح دهد. از اینرو ما ابتدا نگاهی به مهمترین بخش آن یعنی " تفادهای درونی هیئت حاکمه " انداخته و اصول تحلیل منشعبین را بررسی میکنیم و سپس اصول و نتیجه گیریهای این بخش را با سرفصلهای شماره ۶۶ و ۶۷ ارگان منشعبین مقایسه کرده و جوانی از بهت و سردرگمی که در برخورد با واقعیات گریبان این رفقا را گرفته و خصوصاً با غلطگری در مقابل کودتای شکست خورده امپریالیسم به اوج خود میرسد را به قفا و ترفقا میگذاریم.

مقاله " تفادهای درونی هیئت حاکمه " هیچ چیزی جز یک نوشته ژورنالیستی و آنهم سرسراش منقوش نیست. میگوییم ژورنالیستی زیرا که این مقاله بیش از آنکه یک تحلیل دیالکتیکی از دینامیسم تفادهای هیئت حاکمه باشد، صرفاً " انباشته ای از جملات خبری است که با گنگی و گیجی سعی در تاریخ نگاری استاتیک و مقطعی تفادهای هیئت حاکمه دارد. آنجا که منشعبین خود را ملزم به ارائه تحلیل میکنند، از خود میپرسند: " نخست این مسئله را با بدروشن شما بیم که قدرت واقعی دولتی و عمده ترین مقادیر که دارای اهمیت اساسی هستند در دست چه کسانی است؟ نبرد خلق منشعبین، صفحه ۱۱۹- " و اسلوبی که در پاسخ گویی به این سؤال بکار برده میشود نمایانگر عدم بیاعتنا بودن و بیادبانه مفرط نویسندگان آن میباشد. آنانکه هنوز فرقی بین مقولات شکل و محتوا و ماهیت و نمود را نمیدانند برای رسیدن به چشمه "توت واقعی همه نوع اسلوب ژورنالیستی را بکار میگیرند بجز دشواری شناخت ما تریالیسم دیالکتیک! منشعبین بجای ارائه تحلیل از محتوا و ماهیت حاکمیت و در نتیجه روشن نمودن جهت اساسی حرکت آن و سپس روشن نمودن اینکالین جهت اساسی منطبق بر منافع کدام قشر و طبقه اجتماعی است، صرفاً " بدنبال لیست مسئولین امور رفته و ارگانهای حاکمیت را یک یک جدا از چارچوب کلی حاکمیت تحلیل کرده و سپس میخواهند حاصل این تحلیلها را جمع گیری کرده و از آن به ما هیئت حاکمیت برسند.

این رفقای " مارکسیست لنینیست " ارتش، سپاه پاسداران، شورای انقلاب قبلی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و چند جزء دیگر حکومتی را جدا از هم و جدا از قالب کلی حاکمیت بررسی میکنند و سپس حاصل آنرا چرتکه

می اندازند. در این مقاله گفته میشود "ابتداء از زمان نظامی دولت شروع کنیم، هم اکنون بنی صدر این نماینده هوشیار و آگاه بورژوازی، بتوسط خمینی و فرمان اخیراً و به فرماندهی کل قوای حکومت منتصب میگردد. بعد از او، چمران به عنوان وزیر دفاع در اس نیروهای نظامی قرار گرفته است. سپس شاه دهم رئیس ستاد ارتش فلاحی رئیس و فرمانده نیروی زمینی، با قری فرمانده نیروی هوایی و... قرار دارند. عناصه مذکور مهره های بورژوازی وابسته به امپریالیسم، در دستگانه نظامی دولت هستند. از این روشکل سازمانی و محتوای سیاست حاکم بر ارتش فلاحی مذکور، حفظ و دفاع از منافع بورژوازی وابسته و در نتیجه کشتار مردم و سرکوب جنبش دمکراتیک - ضد امپریالیستی خلقهای ایران است. - نبرد خلق منضمین صفحه ۱۱۹ - "به زبان دیگر روشکل و محتوای ارتش را از ماهیت چند رهبر ارتش نتیجه میگیرند. با ید بر سید فرض کنید اگر و با بطن دمکراتیک درون ارتش برقرار بود و قدرت در دست شورا های سربازان و درجه داران و افسران جزء قرار داشت با هم وجود چند نماینده امپریالیسم در اس ارتش نمایانگر محتوای ارتش بود؟ زمانی که معاون ویلی برانت، نخست وزیر آلمان امپریالیستی، جاسوس آلمان دمکراتیک بود آیا از آن میشد نتیجه گرفت که در حکومت وقت آلمان غربی جنبه های امپریالیسم مشاهده می شد! یا اینکه روابط ما هیتا "بورژوازی حاکم بر حکومت آلمان غربی تعیین کننده محتوای حکومت آن بود؟ ما به این دلیل میگوییم ارتش یک نهاد امپریالیستی است که روابط درونی حاکم بر آن چیزی جز روابط اطاعت کورکورانه امپریالیستی و فدا شده ای نیست. در برتر چنین روابطی است که سران ارتش میتواند ماهیت خود را به ظهور برسانند. سران ارتش یک جناح حکومتی نیستند که بتوا نند از آنجا که در بر مبنای سهم خود از قدرت حکومتی خط سیاسی امپریالیسم را پیدا کنند. آنان موظف به اطاعت از خورده بورژوازی سنتی هستند و هر زمان که به مقابل با آن برخیزند از سر کار خود برداشته میشوند. خط سیاسی آنان نه بدلیل جناح بودن آنان بلکه از آن ناشی میشود که تنها و تنها زمانیکه سیاست سرکوبگرانه ما هیتا "امپریالیستی آنان منطبق بر سیاست ثونستی و سرکوبگرانه ما هیتا "خورده بورژوازی خورده بورژوازی سنتی حاکم میگردد، روابط اطاعت کورکورانه درون ارتش ((یعنی محتوای امپریالیستی ارتش)) به آنان این اجازه را میدهد که به رغم خواست توده های ارتش، این خواست خود را پیش برند. آنان تنها زمانی میتوانند بر ما خود را در تضاد با خواست خورده بورژوازی سنتی به پیش برند. آنان در تضاد با خواست خورده بورژوازی سنتی به پیش برند که دور از چشم آن و بصورت مخفی و توسطه گرانه از روابط حاکم بر ارتش استفاده نموده و کودتا را توسطه چینند و در لحظه مقتضی دست به سرنگونی خود خورده بورژوازی سنتی حاکم زنند. یعنی آنجا که این سران ارتش بخوانند برخلاف خواست خورده بورژوازی سنتی اقدام ورزند، دیگر نه بعنوان فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی بلکه بعنوان شیکه جاسوسی مخفی امپریالیسم و دور از چشم خورده بورژوازی حاکم و با تکیه بر محتوای ارتش دست به اقدام بزنند. این همان مسئله اقدام زبیرون و اقدام ز درون حاکمیت است که در مقاله "کار ۵۹" مطرح شده و طرفداران نا آگاه منضمین از آن چنین برداشت میکنند که گویا با ید دور بین بدست به خارج مرزهای ایران نگاه کنیم! چنین انحراف بزرگی در دیدگاه منضمین بدلیل انحراف از اصول ثئوری شناخت ما تریالیسم دیا لکتیک است. فلسفه علمی مقله شکل و محتوا را بصورت زیر تعریف مینماید: "هر شیئی واقعی وحدت شکل و محتوا است

محتوا یعنی ترکیب همه عوامل یک شیئی، وحدت خصوصیات آن، بویض های درونی، ارتباطات، تضادها و گرایشهای رشد آن. شکل یعنی شیوه نمایش خارجی محتوا، قطعیت نسبتاً "پایدار پیوستگی عوامل محتوا و کنش و واکنشهای آنها و نوع ساختار محتوا ((م))".

حال با توجه به این تعریف به ما دگی میتوان قضاوت کرد که اسلوب شناخت سازمان از ارتش یک اسلوب مارکسیستی لنینیستی است و با اسلوب موع منضمین، اقلیت منضمین این اسلوب غیر علمی را عیناً "برای تحلیل از محتوای حاکمیت فعلی نیز یکا ر میبرد. اگر برای ارتش بجای توجه به روابط درونی آن، خصوصیات سران آن را با هم جمع میکند، برای حکومت نیز، ماهیت اجزای آن را با هم جمع میکنند و از این حقیقت غافل میمانند که برای دستیابی به محتوای حکومت فعلی با ید روابط این اجزا با یکدیگر یعنی قبول اتوریت خورده بورژوازی سنتی از طرف بقیه ارتش را به حساب آورد. از آنجا که منضمین از اصول سوسیالیسم علمی غافلند، از یک طرف خود به این واقعیت اعتراف میکنند "بکنجفادها و مسائل لاینحل درون حاکمیت تنها با اتوریت خمینی آنهم بطور موقت رفع میگردد... نبرد خلق منضمین صفحه ۱۲۲ - "لیکن از این حکم خودشان نتیجه و از گونه میگیرند و اعلام میدارند قدرت واقعی در دست سرمایه متوسط است!

اقلیت منضمین در جای دیگر میگوید "رقابت یکی از ویژگیهای جامعه سرمایه داری است، اما مذهب عتیوان امتیازی در دولت با آن در تقابل دائمی است. ظهور امپریالیسم به مثابه مرحله خاصی از سرمایه داری تغییرات را در پاره ای از خواص اساسی سرمایه داری ایجاد نمود... نبرد خلق منضمین صفحه ۱۲۳ - "اولاً بر مبنای ایشیسم، امپریالیسم مرحله خاصی از سرمایه داری نبوده بلکه بالاترین مرحله سرمایه داری است. مرحله خاص دانستن امپریالیسم یک درک گاتوتکیستی است. از این قضاوت ساده لوحانه منضمین که بگذریم خود میگویند مذهب در تقابل با سرمایه داری است و از طرف دیگر میگویند حزب جمهوری اسلامی نماینده سرمایه متوسط است! منضمین هنوز نمیدانند که این خرده بورژوازیست که برای فرار از قانون خود پیوودینا میک اشت سرمایه دست بسسه استفاده از هر چه ای سیاسی در خدمت مقابل با ورشکستگی محتوم خود در رقابت با سرمایه های قوی ترا خود میزند. سرمایه متوسط برای حفظ خود در مقابل سلطه سرمایه انحصاری مالی همیشه به قانون و مدنیت و تفکیک قوای سه گانه و حفظ دمکراسی درون طبقه متکی است. به همین علت است که بورژوازی لیبرال ایران نماینده سرمایه متوسط و بورژوازی انحصاری ایران نماینده سرمایه بزرگ است. ما رکیسیم با می آموزد که سیاست به معنی اقتصاد دشرده است. خورده بورژوازی برای حفظ امنیت اقتصادی خود به باورهای مذهبی توده ها توسل میجوید و این عامل را با سیاست پیوند داده و از آن بشکل یکا هرم نیرو مندیسی استفاده میکنند. این اهرم هیچ چیز جز فشرده آرمای نهایی اقتصاد خورده بورژوازی یعنی محدودیت سرمایه نیست. محدودیت سرمایه در تضاد با خود پیویی انباشت سرمایه و جدایی خورده بورژواها از وسایل تولید و تمرکز سرمایه است. این فقط معنی حرف خود را که میگویند مذهب در تقابل با سرمایه داریست نمی فهمند و از آن نتیجه میگیرند که حزب جمهوری اسلامی

نماینده سرمایه متوسط است. جالب است از رفا بپرسیم که چرا حزب جمهوری اسلامی را نماینده سرمایه
انحصاری نمیدانند زیرا این حکم شاید به ظاهر منطقی تر جلوه کند.

منشعبین تا بحال همیشه از دو جناح بورژوازی متوسط نام برده اند بدون اینکه از چارچوب ژورنالیستی
بحث خود خارج شوند و اعلام دارند که این دو جناح هرکدام نماینده کدام بخش از سرمایه متوسط اند. آنان دو جناح
را لیبرالها و حزب جمهوری اسلامی، توجه کنید حزب جمهوری اسلامی، میدانند: "عطف توجه به اساسی ترین آنها
که در تقاضای زیرین خلاصه میگردد برای ما مهمترین بوده است: تضاد ما بین دو فراقسیون بزرگ بورژوازی یعنی
"لیبرالها" و فراقسیون متعلق به حزب جمهوری اسلامی در حکومت و نقش خمینی در روند آن" و سپس در زیرنویس
تأکید میکنند "حزب جمهوری اسلامی علیرغم ترکیب نام همگون طبقاتی و گرایشات مختلفی که در سیاست از خود
بروز میدهد اساسا" به بورژوازی متوسط ایران شعلق دارد... نبرد خلق منشعبین صفحه ۱۲۵" - حال بیا بیاید این
حکم را با اعلام موضع صریح آنان در سرمقاله شماره ۱۶۶ رگان منشعبین مقایسه کنیم: "سیاست قلبهای املسی
هیئت حاکمه یعنی لیبرالها به رهبری بنی صدر و رودسته سران حزب جمهوری اسلامی، در این زمینه نیز از ماهیت
یکسانی برخوردار است" توجه کنید، بیکباره حزب جمهوری اسلامی فراموش شد و تنها سران حزب جمهوری اسلامی
به یک جناح از حاکمیت تبدیل میشوند. در سرمقاله های شماره ۱۶۷ و ۱۶۸ رگان منشعبین همیشه از سران حزب
یاد می شود و دیگر توضیحی راجع به ماهیت خود حزب جمهوری اسلامی داده نمیشود. آیا این چیزی جز تسلیم خجولانه
در مقابل واقعیت نیست؟

اقلیت منشعب با لآخره پس از نزدیک به دو ماه در سرمقاله شماره ۱۶۷ رگان خود اعلام میدارد که: "موقعیت
اجتماعی و اقتصادی سران حزب جمهوری اسلامی و نیز خاستگاه طبقاتی آنان که عمدتا" در میان سرمایه داران و تجار
با زار قرار دارد، انعکاس سیاسی خود را در اقدامات و سیاستهای ضد مکرراتیک و سرکوبگرانه این حزب باز میابد"
اولا" معلوم است که رفا فرق بین خاستگاه طبقاتی و بیا یگانه طبقاتی را نمیدانند ولی از اینهم که بگذریم، باید
بپرسیم که پس لیبرالها نماینده کدام بخش از سرمایه متوسط اند؟ بنظر میرسد که آنان نماینده سرمایه صنعتی
متوسط باشند زیرا از یک سو سرمایه صنعتی در مقابل سرمایه تجاری و ربانی بیاید از نماینده ای برخوردار باشد
و از طرف دیگر واقعیتها بما حکم میکنند که بپذیریم اینان نماینده سرمایه صنعتی هستند زیرا منشعبین دو جناح
سرمایه متوسط میبینند و سرمایه بزرگ هم که نماینده سرمایه مالی انحصاری است، اینجاست که به یک تضاد
بزرگ و لاینحل در نگرش این رفا میرسیم. اولاً هر ما رکیست لنینیستی موظف است اعلام دارد که در میان دشمنان
خود، سمت و آوردن ضربه اصلی و نونک تیزیگان مبارزه را بر روی کدام جناح از دشمن خود میگذارد. ثانیاً هر
تا زه ما رکیست شده ای این را میدانند که سرمایه های تجاری و ربانی همراست با ارتجاعتی ترا سرمایه صنعتی
هستند. سرمایه صنعتی با عث رشد کمی و کیفی پرولتاریا و اجتماعی شدن کار میشود در حالیکه سرمایه تجاری و ربانی
چنین خلطی را نداشته و تورم زاست و بهتر است تریبی که تحلیل کنیم همراست با ارتجاعتی ترا سرمایه صنعتی میباشد.
ثالثاً "پرولتاریا برای پیش برد مبارزه طبقاتی و تشکیل کارگران به مکرر اسای حتی به شیوه بورژوازی آن حجاج
دارد.

سران حزب جمهوری اسلامی همراست با دیکتاتور و سرکوبگر ترا لیبرالها هستند و آزادی نسبی پرولتاریا در زیر
حکومت جناح سران حزب جمهوری اسلامی محدودتر از حکومت لیبرالها است. دلیل اینکه ما زمان سمت فرود آوردن
ضربه اصلی را لیبرالها میدانند به این علت است که بورژوازی لیبرال را جزئی از طبقه سرمایه دار میدانند حال آنکه
حزب جمهوری اسلامی در کلیت خود یک جریان خرده بورژوازی است. ولی منشعبین که هر دو آنها را نماینده سرمایه
متوسط میدانند، باید ضرورتاً اعلام دارند که سمت اصلی مبارزه شان بر علیه سران حزب جمهوری اسلامی است حال
آنکه در سرمقاله شماره ۱۶۶ رگان خود میگویند "گسترش موج تهاجم علیه آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک
توده ها از یک سو گسترش اتحاد عمل همه نیروهای انقلابی و بویژه کمونیستها را ضروری میسازد ولی از سوی دیگر
ضعف و پراکندگی این نیروها خطر قدرت گیری نیروهای لیبرال و نیز باندهای مزدور را مبریا لیسمر را در بر دارد.
وظیفه تمامی نیروهای انقلابی است که با هوشیاری ضمن مبارزه و مقاومت علیه سیاستهای هیئت حاکمه، ماهیت
باندهای مزدوری نظیر با ندبختیاریا و بیسی را برملا کرده و حیل گیری لیبرالها و ماهیت بورژوازی و فدا انقلابی
و آزادی خواهی قلابی آنان را بطور قاطع و روشن افشا نمایند." در اینجا منشعبین از "خطر قدرت گیری شیوه های
لیبرال" صحبت می کنند. آیا جز این است که کم شدن قدرت سران حزب جمهوری اسلامی و قدرت گرفتن لیبرالها
بر اساس تحلیل منشعبین به معنای تضعیف جناح "ارتجاعتی" تر "حاکمیت است؟ پس چرا این امریک خطر محسوب
میشود؟ آیا واقعیت جز این است که اقلیت منشعب در میان تضاد بین ثنوری با فی های خود و واقعیت کج است
و این حکم را نه بر اساس تحلیلهای خود بلکه به شیوه ای پراگماتیستی و دنیا لهر وانه مطرح میکنند؟ آیا این حکم
نشان نمیدهد که منشعبین در بنظر نظرات خود در تقاضای لاینحل سرمایه هیئت حزب جمهوری اسلامی گرفتارند؟

در سرمقاله شماره ۱۶۷ رگان خود، منشعبین میگویند "کارکردهای فدا انقلابی و بورژوازی هیئت حاکمه
نمی تواند مبریا لیسمر را از تسلیم به شیوه های نظیر کودتای نظامی باز دارد." آیا این رفا فرق بین عبارت
"کارکردهای فدا انقلابی و بورژوازی هیئت حاکمه" با "ماهیت فدا انقلابی هیئت حاکمه" را نمیدانند و یا
زمانی که این مقاله را می نوشتند خواشان را جمع نکرده اند؟! مطمئناً "هیچ کدام! این رفا مدتها هیئت تحریریه
روزنامه کار را در اختیار داشته اند تا زده دست به قلم نبرده اند. دلیل اینکه از کلمه "کارکرد" استفاده می کنند
هیچ چیز جز باقی گذاشتن راه فراری برای آینده نیست زیرا که خود رفا هنوز مطمئن نیستند که با لآخره این حکومت
فدا انقلابی هست و یا خیر. ضربه کودتا تا زه رفا را بهوش آورده و به نظرات ذهنی خود شک کرده اند. حزب توده هم معتقد
است این حکومت برخی کارکردهای فدا انقلابی و بورژوازی دارد.
چند خط پایین تر، در این مقاله دلایل اقدام مبریا لیسمر را بر می شمارند و آن میان اعلام میکنند "تضعیف
همچنانچه نقش سیاسی بورژوازی بزرگ در حکومت "باید پدید آید" این همان هژمونی خرده بورژوازی شیوه که
نقش سیاسی بورژوازی بزرگ را در حکومت از میان برده است؟ چند خط پایین تر خود رفا این حکم درست را میدهند
که نمایندگان بورژوازی متوسط خواهان سازش با بورژوازی بزرگ اند. پس کدام روح سرگردانی در حکومت است
که به چشم رفا نمی آید لیکن بورژوازی بزرگ را از حکومت بیرون میکند؟

منشعبین در ادامه می‌نویسند "مضمون سیاست بلند مدت لیبرال‌ها که همواره دفاع از منافع و موقعیت اجتماعی سرمایه‌داران و زمینداران متوسط درمنازل با بورژوازی بزرگ ایران بوده است، و نیز عملکرد ضد انقلابی و ضد مردمی سران حزب جمهوری اسلامی که اساساً چیزی جز خدمت به منافع استثماری و استثمارگرانه همان سرمایه‌داران وابسته بر توده‌ها نبوده است تاکنون امپریالیسم را میدواری می‌نمود که با حکومت کنونی به سازش سیاسی دست یابد" سه نکته در این قسمت جالب است. اولاً به "مضمون" سیاست لیبرال‌ها اشاره شده، ثانیاً "عملکرد" سران حزب جمهوری اسلامی توضیح داده شده و ثالثاً اعلام می‌شود که امپریالیسم تا بحال "امید" داشته است که با حکومت فعلی به سازش برسد لیکن این امید را هم زده است داده است که دست به کودتا می‌زند. به معنی دیگر، امپریالیسم با حکومت فعلی هنوز به سازش نرسیده است آنهم حکومتی که سرمایه متوسط وابسته در آن دست بالا دارد!! اولاً آنجا که از لیبرال‌ها صحبت میشود، چون همه نیروها به لیبرال‌ها حمله میکنند، رفقا با کمال شجاعت و اعتماد به نفس سیاسی از "مضمون" سیاست آنان که تماماً نگرما هیئت‌ان است صحبت میکنند ولی زمانیکه از حزب جمهوری اسلامی صحبت به میان می‌آید، اولاً خود حزب در برده‌ای از ابهام فرو میرود و فقط چند نفر سران آن مطرح اند. ثانیاً اینجا دیگر از آن شجاعت و اعتماد به نفس سیاسی رفقا خبری نیست و تنها به بررسی شعارگونه "عملکرد" این "سران" می‌پردازند منشعبین حمله خود را با این مفهوم به پایان می‌برند که گویا چون این جناح‌های سازشکار در حکومت اند، امپریالیسم "امیدوار" بوده است که با حکومت به سازش سیاسی دست یابد که البته به اعتراف خود رفقا چون در رسیدن به خواسته‌های داخلی و بین‌المللی خود کامیاب نبوده است، دست به کودتا می‌زند. ما امپریالیسم این کدام عمل حکومتی است که به آن، چنان‌که ما هیئت می‌بجشد که امپریالیسم نتواند آن به سازش برسد!! (اگر رسیده بود که دیگر امیدواری معنی ندارد!!) لابد همان ارواح واجنه سرگردانی که به چشم رفقا نمی‌آید!

منشعبین سپس ادامه می‌دهند "ما امروز موقعیت داخلی و بین‌المللی امپریالیسم و همچنین بحران عمیق حاکم بر ایران، امپریالیسم آمریکا را به تاکتیک‌های متفاوتی می‌کشد و در این رابطه به تاکتیک‌های ماجراجویانه‌ای نظیر جریان طبعی و طرح کودتای اخیر نتول می‌جوید" اولاً با دیدن رسیدن "موقعیت داخلی امپریالیسم" دچار چه تحولی شده است؟ آیا جواب آن چیزی جز تضعیف موقعیت داخلی امپریالیسم نیست؟ آیا این به معنای کنسار رفتن بخش قابل توجهی از لیبرال‌ها از حکومت و رشد مبارزات ضد امپریالیستی همان توده‌های عظیمی که زیر رهبری آیت‌الله خمینی اند نیست؟ پس چرا به اعلام این واقعیت که آیت‌الله خمینی رهبری مبارزه ضد امپریالیستی توده‌ها را هنوز بدست دارد اعتراض می‌کنید؟ ثانیاً "موقعیت بین‌المللی امپریالیسم دچار چه تغییری شده است؟ آیا خود نیز به همان واقعیاتی که در بخش دوم این نوشته تحت عنوان "سفر حاد دوم بر جنبش ما؟! آمده است، خجولانه اعتراف نمی‌کنید؟ ثالثاً، آیا جز این است که امپریالیسم آمریکا خود را قبل برنا می‌کودتا را داشت و خودش بوسیله تحریم اقتصادی عامل گسترش "بحران عمیق حاکم بر ایران" بوده است لیکن رفقا آن را نمی‌دیدند و سازمان با مطرح کردن شعار بسیج مسلح توده‌ها خود را از آنها قبل آماده مقابله با آن میکرد؟ آیا این دگم‌های

ثانیاً نیست که در برخورد با واقعیت‌های زمینی به نفع نظرات رهبری انقلابی سازمان ساکن شده‌اند؟ پس این همه تا سازمان و چون حال بر سر "اکثریت کمیته مرکزی اپورتونیست" چیست؟

اقلیت منشعب تحت عنوان علاج واقع پس از وقوع آن و در واقع با اختلاف هشت ماه و همزمان با آیت‌الله خمینی تازه به حقیقت پی می‌برد و خجولانه در لابلای نوشته خود اعلام میکند "وظیفه نیروها و سازمان‌های انقلابی و مترقی بویژه کمونیست‌هاست که توده‌ها را نسبت به آن آگاه و متشکل نموده و اما دگی لازم را جهت بسیج مسلحانه توده‌ها در شرایط تحقق کودتا فراهم نمایند". مگر انقلابیون کمونیستی که در رهبری سازمان قرار دارند و به همراه بیش از ۹۰٪ کارها و اعضای سازمان از ماه‌ها قبل به همین وظیفه خود آگاه نبوده‌اند؟ و آیا این منشعبین نبودند که ما هم‌اکنون دلیل اتهام زده‌اند؟ آیا جای شعار "بسیج مسلح توده‌ها را من پیروزی خلق‌های ماست" زیر صفحه روزنامه "کسار"، ارکان سراسری سازمان" خالی بوده است و یا زیر صفحه ارکان منشعبین؟!

اقلیت منشعب پس از شوک وارده از طرف کودتا، تازه همان عبارات مندرج در اعلامیه را در بی‌بختی سازمان بنام "طرح عملیات شکست خورده..." را، آنهم به صورتی ناقص و گنگ و به فاصله تقریباً سه ماه تکواری می‌کند "رهبران شورای نظامی کودتا، تیمسار محقق و تیمسار مهدیون را چه کسانی از زندان آزاد کرده بودند؟ هلیکوپترهای آمریکایی را در طبس به دستور چه کسانی بمباران کردند؟ آیا اینان همان کسانی نیستند که سابقاً دستور بمباران شهرها و روستاها را صادر کرده‌اند" برای لطف مطلب بد نیست به نقل قولی از "شهر خلق منشعبین" توجه کنیم و ببینیم که این رفقا چگونه با تکیه بر ذهنیات خوبش برای سازمان خط و نشان میکشند و بعدوا قیامات ایشان را به صورت مضحکی "آچمز" میکند! اما به قول مارکس، مسائل لاینحل شوریک تنها با پیشرفت مبارزه طبقاتی قابل حل اند. اینک پیشرفت مبارزه طبقاتی در ایران بطلان نظرات مسلط بر سازمان را با قدرت غیر قابل‌تحمیلی، اثبات میکند. ما امیدواریم که همه رفقای صدیق سازمانی، به سرعت سیاست کنونی حاکم بر سازمان را طرد نمایند. زیرا در غیر این صورت نسل‌های انقلابی آینده، در بهترین حالت آنرا خیانت ناآگاهانه به طبقه کارگر و خلق‌های ایران محسوب خواهند داشت "طنز بزرگ و اقیانوس چقدر بگام چپ روها تلخ است! در این‌گونه رفقا بیکران سستی دروازه‌گونه جلوه دادن حقایق نمودند هیچ شکی نیست ولی در عین حال در این هم‌نیا بدشکلی بدل راه داده که واقعیت در فرصت مقتضی چنان قاطعانه زور و زورق ذهن‌گرایی را واژگون مینماید که حتی تخته‌پاره‌ای نیز برای نجات آن باقی نماند. اوج آشفتگی فکری رفقا در مقاله "رابطه جنبش طبقه کارگر و جنبش خلقها" مندرج در شماره ۶۷ ارگان منشعبین که به زعم خودشان چارچوب فکری رفقا را نشان میدهد به ظهور میرسد. "خواست (دموکراسی توده‌ای برای ایران و حق تعیین سرنوشت برای خلق کرد) بمثل به یک شعار ترویجی باید و سیمادربین خلق کرد و سراسر ایران ترویج شود، و همراه آن برای برقراری صلح یکسری خواسته‌های مشخص که میتواند دستاوردهای قیام باشد ((از قبیل تضمین آزادیهای دمکراتیک، آزادی فعالیت سازمان‌های سیاسی، قانونی کردن شوراها و حق خودمختاری برای کردستان، زمین برای دهقانان و...)) این چنین صلحی که ما آنرا صلح دمکراتیک مینامیم (یعنی صلح با تضمین حقوق دمکراتیک)) بویژه در مناطقی غیر از کردستان بسر

نهایی بسیاری دارد این بدان معنی است که جنبش خلق کرده در شرایط کنونی تنها میتواند برخی پیروزیهای سیاسی ((یعنی صلح دمکراتیک)) را بدست آورد" آیا میتوان با ورکردن پیش چپروانه این رفقا حاصلی چنین راست روانه بیاورد؟ حتی حزب توده نیز چنین تحلیل مادی و لحاظه و خوش باورانه ای از حاکمیت ندارد! اگر همه تجویزهایی که رفقا تحت عنوان "صلح دمکراتیک" در شرایط فعلی ممکن الوصول میدانند، حقیقتاً قابل وصول باشد، حاکمیت فعلی تنها دارای ماهیتی بورژوازی (به گفته رفقا) نبوده بلکه خورده بورژوازی سنتی حاکم نیز نمیتواند بسیار نگرما هیت چنین حاکمیتی باشد. درحالیکه منشیین معتقد به ماهیت بورژوازی برای حاکمیت فعلی هستند، در چند سطر بعد نیز از خواستهای مذکور به این شکل یاد میکنند "محمّل است که حاکمیت تن به عقب نشینی دهد و صلح دمکراتیک را بپذیرد." سپس با ورکردن تراژان، منظور ما می دهد "ثقل دیگر آنست که رژیم تن به عقب نشینی ندهد و همچنان به سرکوب ادا مدهد که در صورت و در صورت تیکه خلق کرد کاملاً سرکوب نشود مبارزه مسلحانه گردستان تا ایجا دامنه انقلابی و زمینه گسترش مبارزه مسلحانه در سرتاسر ایران ادا می یابد!!" آیا این همان دیدگاه اشرف دهقانی نیست؟ آیا میتوان با ورکردن موضع منشیین حامل وحدت دیدگاه اشرف دهقانی با دیدگاهی بعراضت راست تراز حزب توده است؟ به هر حال این یک واقعیت است و باید آنرا با ورکردن این واقعیت به نشان میدهد که منشیین به هیچ اصولی پایبند نیستند. اینجا است که عمیقاً به حقایق این گفته سازمان واقف میشویم که "بحث ما با این رفقا بر اصول است". اپورتونیسیم یعنی عدم پایبندی به اصول و این یعنی آنکارترین شکل اپورتونیسیم.



منظور از اصول و کاربرد آن چیست؟

کمونیستهای "چپ" از ما بلشویکها خیلی زیاده تعریف میکنند. گاه میخواهم بگویم: چه بهتر بود که ما را کمتر دوستوند و بیشتر در تکتیک بلشویکها تعمق میکردند و بیشتر با آن آشنا میشدند! - لنین -

لنین همیشه از "بین پرستی سطحی راست" و "بین پرستی سطحی چپ" یاد کرده و آنرا سخت نکوهیده است. تکامل ده ساله سازمان، سنگریه سنگریه این بیماری نبرد کرده است و یک بیک بر مواضع سنتی آن در درون سازمان و در سطح جنبش کمونیستی چپ رفته است. اگرچه این یک نبرد همیشه ضروری جنبش کمونیستی است، لیکن با نبرد های معمولی طبقاتی تفاوتی اساسی دارد. مبارزه طبقاتی در کلیت خود، هر دو وجه ذکر شده را دارا است. مبارزه طبقاتی در یک وجه خود، مبارزه با چنان خصم طبقاتی است که در سنگری مجزا از سنگر خودی و در روبروی ما موضع گرفته و به چشم دیده میشود، اما وجه دوم مبارزه طبقاتی که مبارزه در درون سنگر خودی و بر علیه خصم است از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. وجه اول، در برگیرنده مبارزه سیاسی و اقتصادی و وجه دوم، در برگیرنده مبارزه ایدئولوژیک است. وجه دوم در راستای نبرد با خود برای رهبویی به آئینده و همچنین نبرد با گذشته خود برای تثبیت دستاوردهای امروز جریان می یابد. در این وجه از مبارزه است که از یکسو جنبش کمونیستی قادر است همه زمینه های حضور خصم را از صغیر خود طرد کرده و از طرف دیگر در این مبارزه، جنبش با ایدئوسوی خود تلیک کند. همه پیچیدگی این وجه در این حقیقت نهفته است یعنی در مبارزه با خود.

جریانی که در سازمان به شکل اقلیت شکل گرفت و سپس از آن جدا شد، در یک کلام، نماینده مقاومت در قبال وجه دوم مبارزه در این مرحله از زندگی سازمان بود. خصوصیت عام همه جریاناتی که در مقابل نو مقاومت میکنند و خود را به کهنه می چسبانند ضرورتاً "فرار از واقعیت و خصلت تکامل یا بنده و نفی کننده آن است. انعکاس این قانونمندی در عرصه مبارزه ایدئولوژیک به صورت مبارزه اضمادی است که یکی خواهان تحول با تکیه بر اصول یعنی قانونمندی های عام تکامل مبارزه طبقاتی و دیگری در مسدود فرار از آن است. از این جهت است که تضاد مابین اکثریت بالنده سازمان با اقلیت مقاوم آن خود را به صورت تاکید قطب بالنده بر لزوم حرکت از اصول و پایبندی به اصول نشان میدهد و اقلیت با بی اهمیت و ناسوی نمایان آن تضاد را در اختلاف نظرهای مرحله ای و مقطعی خود را با قطب بالنده سازمان بزرگ تراز واقعیت جلوه داده و همه چیز را به "مسائل حاد و میرم جنبش ما" ختم کند. خلاصه آنکه اقلیت سعی دارد تضاد را در سطح

که دارد حال آنکه اکثریت میکوشد تا رابعق ببرد. این تضاد با حرکت انحلال طلبانه اقلیت که منجر به انشعاب در سازمان شد وارد مرحله نویسی گشت.

دوبخش گذشته عموماً " به روشن شدن این مطلب اختصاص داده شد. با منتشر شدن شماره های ۶۷ و ۶۶ رگان منشعبین، به صحت گفتار سازمان بازم بیشتر پی می بریم که اعلام داشت، اختلاف ما با اقلیت بر اصول و حاصل نفی پیش گذشته از جانب اکثریت و دفاع اقلیت از پیش گذشته بوده است. محور تشکلی رفقا دفاع از پیش گذشته بوده و سپس نظرات خود را در قبال " مسائل حاو می بریم جنبش ما " تدوین نموده اند. دیدیم که آنچه اقلیت منشعب از آن غولی ساخته بود و به کمک آن، رهبری انقلابی سازمان را پورتونیست راست قلمداد کرد با چه سرعتی در زیر حرارت واقعبیت ذوب شد و با غافلگیری شدن در مقابل کودتا یکی از هم پاشید. آنچه که هنوز اقلیت را به دور هم جمع میکند و آنرا از سازمان جدا می سازد همان پیش گذشته و مقاومت در مقابل نو است. اکنون که منشعبین شماره ۶۸ ارگان خود را نیز منتشر نموده اند، ما با شعاع " ملح عادلانه در کردستان " مواجه می شویم یعنی مسئله ای که اقلیت بزرگترین جناح را بر سر آن برای انداخت. پرسیدنی است که اگر بر مبنای ادعای درست خود منشعبین در قبال از کودتا " جنگ ادامه سیاست است " پس امروز " ملح ادامه سیاست " شده است و یا خود سیاست در بر خورد با واقعبیت درهم شکست و واژگونی شد؟ اینجاست که پی می بریم درک این رفقا از نقل قولهای لنین تا چه اندازه سطحی و کودگانه است. رفقا به گونه ای سطحی این نقل قولها را در کنار هم می چینند و از آن یک مقاله می سازند و سپس در عرض چند هفته خود با آن در تضاد قرار می گیرند.

اساساً " دوشیوه بر خورد با آثار کلاسیک متداول است. نوع اول یا نوع اپورتونیستی آن یعنی استفاده ذهنیات و آمال و آرزوی خود و اتخاذ تصمیم بر پایه پراگماتیسم و عدم اصولیت و سپس ورق زدن آثار کلاسیک و بدنبال یک نقل قول شبیه تصمیمات از پیش اتخاذ شده گشتن و استفاده از آن. این گروه بجای آموختن از آثار کلاسیک، تنها مقالات خود را با کنار هم چیدن نقل قولهایی از آثار کلاسیک " فرس" میکنند. مقالاتی که به این شیوه متکی هستند به راحتی خود را افشا میکنند. بیش از نصف این مقالات صرفاً " نقل قولهای نامفهوم و کلیج زانها را مارکس و انگلس و لنین است که به صورت سطحی آمیزی به هم دوخته شده اند. براحتمی میتوان تشخیص داد که ضعف نویسنده در درک اصولی از سوسیالیسم علمی و عدم توانایی وی از ارائه یک قالب اصولی و متدولوژیک از مسئله و راه حل آن در پی کیلومترها نقل قول منگوش از بنیان گزاران سوسیالیسم علمی مخفی شده است. این شیوه به صورت بارزی در نوشته های مندرج در ارگان منشعبین به چشم می خورد. اگر بخواهیم به چنین شیوه ای که مورد استفاده اقلیت است در مقابل خود اقلیت توسل جوئیم میتوانیم به نقل قول زیبائی از لنین استناد کنیم که درباره جناح چپ های فرانکفورت که بر علیه کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان طغیان نموده و انشعاب کردند گفت " چپ ها "ی آلمانی از دست " رهبران " بد حزب خود شاک می کنند و در این رهگذر چنان دچار یاس میشوند که کار را به " نفی " خنده آور " رهبران " میکشاند "

و با چند نقل قول دیگر از این قبیل اساساً " پرونده اقلیت منشعب را برای همیشه ببندیم! لیکن بیاینکار هیچ مشکلی را حل نکرده ایم.

شیوه دیگر بر خورد به کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم و تجربیات انقلابیای پیروزمند جهان، شیوه اصولی و صحیح استفاده از آنهاست. در این شیوه باید اسلوب خاصی را در بر خورد به آثار کلاسیک و تجربیات پیروزمند انقلابات بکار برد. این همان شیوه ای است که خود مارکس و انگلس و لنین در بررسی تجربیات تاریخ بشری بکار بردند و حاصل آن بیان عام ترین اصول تاریخ تکامل جوامع بشری یعنی ماتریالیسم تاریخی بود. این اصول چیزی جز تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک نیست. همیشه باید این حقیقت را مدنظر داشت که ماتریالیسم دیالکتیک و تئوری شناخت آن برای تزیین قفسه های کتاب و یا برای فراگیری مجرد آن تدوین نگشته بلکه کاربرد آن در هر قدم یک ضرورت است. ماتریالیسم دیالکتیک نه تنها صلاح برنده ای در مباحثات ایدئولوژیک و مکتبی بلکه همچنین تنها چراغ راهنمای هر پراتیک جزئی و مشخص است. هر گاه برداشت ما از کلاسیکها بر پایه تئوری شناخت علمی استوار نباشد، ضرورتاً " به رویزیونیسم و یادگماتیسیم در می غلطیم و صرفاً " به تکرار بی محتوای نقل قولها محدود می شویم. این همان بیماری است که لنین از آن به عنوان " آئین پرستی سطحی " یاد میکند. تنها شیوه درست درک گنجینه عظیم سوسیالیسم علمی، درک آن در قالب مقولات فلسفه علمی و سپس بیان رابطه دیالکتیکی این مقولات در عام ترین شکل خود و با تکیه بر قوانین دیالکتیک میباشد. در غیر این صورت، برای همیشه از یک درک متدولوژیک از مفاهیم اصول مبارزه طبقاتی عاجز میمانیم و همان شیوه ای را در بر خورد به کلاسیکهای مارکسیسم لنینیسم اتخاذ می کنیم که طلاب مدارس علمیه در بر خورد به احادیث ائمه اطهار بکار می برند! مهم این نیست که لنین چه تصمیمی اتخاذ کرد بلکه اهمیت مسئله در این است که لنین چگونه این تصمیم را اتخاذ کرد. در درجه اول باید بتوانیم اسلوب بکار رفته در بر خورد با مسائل خاص یک انقلاب را جمع بندی کنیم. تا زمانی که نتوانیم به این مهم دست یابیم، سالها بر سر این که بالاخره بگفته لنین " خرده بورژوازی ارتجاعی است " و یا بازم بگفته لنین " خرده بورژوازی انقلابی است " با هم مجادله خواهیم کرد. البته این کاملاً " ضرورت دارد که در شرایط مشابه قادر باشیم از استنتاجات عام آثار کلاسیک نیز به عنوان اصول بهره جوئیم. نتیجه آنکه اصول را تنها میتوان با تکیه بر تئوری شناخت و بیان عام و متدولوژیک مسائل سیاسی با شناخت و سپس به عنوان قانونمندی های عام بکار گرفت. این کاملاً " درست است که هر رفیقی که به مارکسیسم - لنینیسم معتقد باشد و مطالعه محدودی هم در رابطه با فلسفه علمی داشته باشد، تئوری شناخت را به صورت حسی و غریزی بکار می برد ولی مسئله اصلی بر سر گذار از کاربرد حسی و غریزی تئوری شناخت به کاربرد آگاهانه آنست. بیان مقولات سیاسی در قالب مقولات فلسفی و روشن نمودن روابط دیالکتیکی مابین آنها، هر گاه به صورت یک ضرورت بکار برده شود، همان کاربرد آگاهانه فلسفه علمی است. کاربرد حسی و غریزی هیچگاه نمیتواند جای کاربرد آگاهانه معیارهای دیالکتیکی و ماتریالیستی

و ماتریالیستی تئوری شناخت را بگیرد و ما را از در غلطیدن به انحرافات بینشی مومن دارد.

حال اگر آنچه را که تا بحال در مورد شیوه و اسلوب سیاستی اصول گفته شد بپذیریم به گره گاه اصلی می‌رسیم و آن مسئله کاربرد این اصول است زیرا که هدف از شناخت، عمل است. لنین می‌گوید: " آنها ضرورت تاکتیک توأم با نرمش را کاملاً" درک میکردند، دیالکتیک مارکس را آموخته بودند و بیهوده دیگران هم می‌آموختند (و بسیاری از آنچه که در این زمینه انجام داده اند برای همیشه بصورت دستاورد ارزنده ای در نگارش های سوسیالیستی برجای خواهند ماند) ^{ولی} در کار ریست این دیالکتیک چنان اشتباهی مرتکب شدند و یاد بر صمه عمل خود را چنان از دیالکتیک بی بهره نشان دادند و در زمینه ارزیابی چگونگی دیگر گونیه های سریع اشکال و درک تراکم سریع محتوی تازه در اشکال کهنه چنان ناتوان از کار در آمدند که سرنوشتی چندان رشکناکتر از سرنوشت های پندمان و گدو پلخا نغ پیدا نکردند تا کیده ها از خود لنین است. " آنچه لنین در این جملات بیان میکند بسیار عمیق و حساس است. مارکس میگوید " تا بحال فلاسفه سعی در توجیه جهان داشتند حال آنکه مسئله بر سر تفهیر آنست " به عبارت دیگر، معیار وفاداری به مارکسیسم نه در کاربرد آن بعنوان اسلوبی در جهت ارائه تحلیل از واقعیات بلکه در کاربرد آن در جهت ارائه برنامه مشخص به منظور تغییر واقعیات نهفته است.

سراسر نوشته جات اقلیت منشعب پرازناتشاید و تاکید لنین و مارکس است. رفقا نیز کمتر از دیگران این آثار را نخواهند نده منتها مسئله بر سر انعکاس آن در ارائه برنامه این رفقا است. وقتی که سازمان بینش گذشته را بعنوان بینش چریکی ارزیابی میکنند و آنرا در مقابل بینش کمونیستی قرار میدهند، در صورتیکه به این نکته مهم توجه نداشته باشیم، ظاهراً " باید به این نتیجه برسیم که مثلاً " کتاب " دولت نادر شاه افشار " رفیق مومنی هم باید دور از تحلیل مارکسیستی و سرنا را از بینش چریکی باشد! و یا مثلاً " در کتابهای تاریخ سهاله و یا چند مقاله رفیق بیژن جزئی نیز اسلوبی کاملاً " غیر مارکسیستی و متافیزیکی بکار رفته است و تحلیل رفیق بویان از جلال آل احمد نیز دارای هیچ ارزش علمی نیست. یک چنین درک ساده انگارانه ای ما را به تضادی لاینحل میکشد و آن اینکه چرا از یک طرف رفیق بیژن جزئی در مقالات تحلیلی و تاریخی و یا مقالات کوتاه خود اینهمه بر نقش طبقه کارگر و رهبری آن تاکید می‌ورزد و از طرف دیگر آن زمان که به کتابهای " چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود " و " نبرد با دیکتاتور شاه " می‌رسد درک رفیق از انقلاب ایران یک درک بوبولستی در چهار چوب جنبش رهایی بخش ملی است. البته باید توجه داشت که این گفته ها به این معنی نیست که هر تحلیل مجرد اقتصادی - اجتماعی این رفقا ضرورتاً " خالی از اشتباه است مثلاً " درک رفیق مسعود احمدزاده از سرمایه داری وابسته ایران بسیار ساده بینانه و متافیزیکی است و نمایانگر انعکاس بینش او در تحلیل وی است. آنچه منظور این نوشته است این است که بینش اشتباه ضرورتاً " خود را در بیان قوانین عام و ارائه تحلیل از واقعیات منعکس نمی‌کند. مثلاً " اگر

رفقای منشعب از سازمان تحلیلی از انقلاب مشروطیت ایران و بیابا وضعیت رژیم در سالهای دهه ۴۰ ارائه دهند، این تحلیل ضرورتاً " غلط نخواهد بود. آنجا که تحلیل مستقیماً " در خدمت ارائه برنامه قرار گیرد، تحلیل ضرورتاً " بینش غلط را در خود منعکس میکند. مثلاً " بینش غلط منشعبین با بد ضرورتاً " خود را در تحلیل از حزب جمهوری اسلامی و حاکمیت موجود نشان دهد زیرا برنامه غلط آنها متکی به این تحلیل است و چنین نیز میشود. در بخش های آینده سعی خواهد شد تا اساسی لنین با شیوه ای که در این بخش شرح داده شد مورد بررسی قرار گیرد و حاصل این بررسی بعنوان جزئی از رهنمودهای لنین کبیر، محک سنجش بینش گذشته سازمان و نظرات اقلیت منشعب باشد.

نظری بر

“حرفهای کهنه شده منشویکی”



منشعبین در شماره ۲۴ ارگان خود مقاله مفصلی تحت عنوان “حرفهای کهنه شده منشویکی” در ۸ صفحه منتشر کرده اند. بررسی این مقاله زوایای جدیدی از ناتوانی رفقا را در درک اصولی ترین و اساسی ترین مفاهیم جنبش دمکراتیک یعنی تعیین نیروهای انقلاب و روابط ما بین این نیروهای اجتماعی بنمایش می گذارد. طبیعی است نیرویی که قاعدتاً در راه تحلیل روشنی از - جنبش دمکراتیک و نقش تاریخی آن در عصر ما - نیروهای اجتماعی جنبش دمکراتیک و روابط ما بین آنها ۳ - را بطه هر یک از این نیروهای اجتماعی با نهاد رهبری کننده آن، ندانسته باشد هیچگاه نخواهد توانست استراتژی و تاکتیک صحیحی درقبال وظایف خود در انقلاب تنظیم نماید و جبراً “به کجراه چپ و یا راست منحرف خواهد گشت. این همان مشکل ریشه ای است که اقلیت از همان ابتدا با آن دست بگریبان بوده است. قضاوت ذهنی نسبت به مقولات ذکر شده ناشی از اراده گرایشی موجود در گنجه بینش اقلیت است. همان اراده گرایست که در جای دیگر خود را بصورت ناتوانی این رفقا در تمهید حساب اصولی با ماجراجویی انقلابی حاکم بر بینش گذشته سازمان متبلور می سازد. این همان تنگ نظری خورده بورژوازی است که اقلیت را از اتخاذ موضع روشن انترناسیونالیستی بازمیدارد و در جا رجوع ناشیونال کمونیسم سرمایه سازد. نظرفقا پیرامون ماهیت جنبش در این مرحله را بررسی میکنیم.

رفقا از یکسو معتقدند مرحله انقلاب ایران انقلاب دمکراتیک بوده ای است و از طرف دیگر مینویسند “اما کمیته مرکزی به مسئله مذکور که در حقیقت مسأله اساسی هر انقلاب بورژوا - دمکراتیکی است چگونه پاسخ میدهد؟ تکرار می کنیم: کمیته مرکزی خصلت بورژوا دمکراتیک و نهاد میریالیستی انقلاب ایران را چگونه توضیح میدهد؟ بعبارت دیگری با عدم معلوم کنیم که از نظر کمیته مرکزی آزادی خواهی و مخالفت با امپریالیسم، از جانب کدام طبقات (غیر از پرولتاریا) دارای ماهیت انقلابی است و در این مرحله اتحاد پرولتاریا با آن طبقات خصوصیت بورژوا - دمکراتیک و نهاد میریالیستی انقلاب را تعیین میکند؟ حقیقتاً “حیرت آور است!! در هفتمین ده قرن بیستم وزمانی که نیمی از دنیا را سوسیالیسم فرا گرفته است دیگر خصلت و خصوصیت بورژوا دمکراتیک چه صیغه ای است؟ یا رفقای ما از نظر فکری در دوران ماقبل هوا پیمایسم بر مبرند و یا باید بتلخی باور کنیم که رفقا هنوز به مصوبات انترناسیونال سوم نینمناگی هم نیا نداخته مدعی رهبری پرولتاریا هستند. بگذارید مسئله را کمی برای رفقا روشن کنیم.

لنین در سال ۱۹۰۵ در کتاب دو تاکتیک مینویسد: “سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شش شرط

ایزکتیف) سطح فعلی آگاهی و تشکل بوده. های وسیع پرولتاریا (شرط سوزکتیف که ارتباط لاینفکی با شرط ایزکتیف دارد) آزادی تام و فوری طبقه کارگر را غیر ممکن میسازد. فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دمکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند. فصل دوم “منظور لنین این است که چون روسیه از یک طبقه کارگر که هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی قاعدتاً درجه برتری جمهوری سوسیالیستی باشد برخوردار نیست و سطح اجتماعی شدن تولید از جهه گذار به سوسیالیسم را نمیدهد در نتیجه از انقلاب سوسیالیستی سخی در میان نیست. ولی لنین خود را موظف میدید به این سوال پاسخ روشنی دهده که چگونه باید شرایط موجود در سال ۱۹۰۵ را بی نظیر سید که این امر ممکن باشد؟ لنین به وضوح ما پاسخ میدهد: “ولی ما را کمیستها باید بداند نیم که برای نیل به آزادی واقعی پرولتاریا و دهقانان هیچراهی جز راه آزادی به شیوه بورژوازی و ترقی به شیوه بورژوازی موجود نبوده و نمیتوانند باشد - فصل ۱۲” ولی به هیچروا زاینجا چنین بر نمی آید که انقلاب دمکراتیک (که از لحاظ مضمون اجتماعی اقتصاد خود بورژوازیست) مورد علاقه عظیم پرولتاریا نیست به هیچروا زاینجا چنین بر نمی آید که انقلاب دمکراتیک نمیتواند بشکلی بوقوع بپیوندد که بیشتر سودمندی آن متوجه سرمایه داران بزرگ و سلطان سرمایه مالی و مالک منور الفکر باشد و هم بشکلی که برای دهقانان و کارگر سودمند باشد. فصل ۶ “چون در رژیم سرمایه دار سیادت بورژوازی بر طبقه کارگر امریست ناگزیر، لذا با حقا نیت کامل نمیتوان گفت که انقلاب بورژوازی آنقدر که بنفع بورژوازیست بنفع پرولتاریا نیست ولی این فکر که انقلاب بورژوازی ابداً “منافع پرولتاریا را منعکس نمی نماید کاملاً بی اساس است - فصل ۶” ما رکتسیم بما می آموزد که جا معاً یک بنیاد نبر تولید کالائی گذاشته و در حال مبادله با ملل متقدمه سرمایه دار است در مرحله معینی زنگاه خود را کزیر خود نیز برآورد سرمایه دار می افتد. ما رکتسیم بطلان هذیان نگوشیهای نارودنیکها و آثارشیتها را که تصور میگردند مثلاً “روسیه میتواند در تکامل سرمایه دار و نهیماید و از ادیگری سوا میبازرزه طبقه ای که بر زمین و در چپا ردیوار همین سرمایه داران انجام می یابد، از سرمایه داران ریبرون بچهد و یا اینکه از روی آنچهش نماید، بطور تکذیبنا پذیریه ثبوت رسائید فصل ۶”

چرا لنین برخلاف منشکوبها معتقد است در انقلابی که در آن بیشترین منافع عاید بورژوازیونه پرولتاریا و دهقانان میشود باید فعالانه شرکت جست؟ زیرا که به روشنی اعلام میدارد در شرایط روسیه سال ۱۹۰۵ که سرمایه بر سر اسرجهان حکومت میکرد، راه دیگری جز راه تکامل سرمایه داری برای رسانیدن روسیه عقب مانده به آستانه انقلاب سوسیالیستی فراهم نبود. زیرا که در آن شرایط صحبت از طی نکردن مرحله تکامل سرمایه دار نام دیگری جز هذیان گویی آثارشیتی نداشته زیرا که “ما رکتسیم به پرولتاریا نمی آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکنند رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کنند، بلکه بعکس می آموزد که با انرژی هر چه بیشتری

در آن شرکت ورز دو برای رسیدن به یک دموکراسی پهلوتاریایی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهائی آن بقطعی ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمیتوانیم از چهار دیوار بورژوا دمکراتیک انقلاب روس یکباره بخارج آن جستن نماشیم ولی ما میتوانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم ، ما میتوانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پهلوتاریا و نیاز مندیهای مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آینده آماده میسازد مبارزه کنیم . - فصل ۶ " پس بنایه گفته نشین در شرایط روسیه ۱۹۰۵ بهیچوجه ممکن نبود از چهار دیوار بورژوا دمکراتیک انقلاب روس به بیرون جستن نمود. حال ببینیم پانزده سال بعد یعنی در سال ۱۹۲۰ نشین چه گفت ؟

نشین در " گزارش کمیسیون مسئله ملی و مستعمراتی به کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی جلد ۳۱ مجموعه آثار " میگوید :

" ... اولاً ، نظر اصلی که متضمن تزه های ماست چیست ؟ آن نمایم ما بین ملل تحت ستیم و ستیم است . علیرغم انترناسیونال دوم و بورژوا دمکراسی ، ما بر این تمایز پافشاری میکنیم . در این دوران امپریالیسم ، برای پهلوتاریا و انترناسیونال کمونیستی خصوصاً مهم است که فاکتهای مشخص اقتصادی تنظیم نموده و در تمام مسائل ملی و مستعمراتی بر اساس واقعیات مشخص و نه فرضیات مجردا اقدام نماید ... دومین نظراسی در تزه های ما اینست که پس از جنگ امپریالیستی و در شرایط جهانی فعلی ، رابطه متقابل میان خلقها و نظام سیاسی جهان به عنوان یک کل ، بوسیله ستیز گروه معدودی ملل امپریالیست بر علیه جنبش شوروی و دولتهای شوروی تحت رهبری روسیه شوروی تعیین میشود . تا این امر را در نظر نگیریم ، قادر نخواهیم بود حتی یک مسئله ملی و مستعمراتی را حتی اگر مربوط به دور افتاده ترین نقطه عالم باشد بدرستی طرح نماشیم . احزاب کمونیست چه در مالک متعدده و چه در مالک عقب افتاده تنها اگر این فرضیه را نقطه آغازین حرکت خود قرار دهند قادر خواهند بود مسائل سیاسی را بدرستی طرح و حل نمایند . ثالثاً ، " قصد دارم خصوصاً بر روی مسئله جنبش بورژوا دمکراتیک در کشورهای عقب مانده تاکید ورزم . این مسئله ای است که باعث پدید آمدن اختلافات خاصی شده است . ما پیرامون این که از نظر اصولی و تئوریک آیا درست است اعلام نماشیم انترناسیونال کمونیستی و احزاب کمونیست باید از جنبش بورژوا - دمکراتیک در کشورهای عقب مانده دفاع نمایند تا دل نظر کردیم . در پی بنیاد نظرمان به اتفاق آرا مضمون جنبش انقلابی - ملی را بجای جنبش بورژوا - دمکراتیک بکار بریم ... تمایزی که بدان اشاره کردم در همه تزه ها منظور شده است . نتیجتاً ، فکر میکنم که ، اکنون دیدگاه ما خیلی دقیق تر تدوین شده است . بعلاوه قصد دارم پیرامون

موضوع شورا های دهقانی اشاره بکنم . فعالیتهای عملی کمونیستهای روسی در مستعمرات پیشین تزاری چون کشورهای عقب مانده ای از قبیل ترکستان و غیره ما را با این سؤال مواجه کرده است که چگونه تاکتیک و برنامه کمونیستی را در شرایط ماقبل سرمایه داری به کار بریم . غالب بود ن روابط ماقبل سرمایه داری هنوز خصوصیت اصلی تعیین کننده در این ممالک است : در نتیجه مسئله یک جنبش فقط پرولتری در آنها اصلاً مطرح نیست . عملاً پرولتاریای صنعتی در این ممالک موجود نیست . با این وجود نقش رهبری را در آنجا نیز بیچنگ آورده و باید بیاوریم . تجربه به ما نشان داده است که در این ممالک بر مشکلات عظیمی باید پیروز گشت . هر چند نتایج عملی فعالیت ما نیز نشان داده است که علیرغم این مشکلات در شرایطی هستیم که انگیزه تفکر مستقل سیاسی و عمل مستقل سیاسی را در شرایطی که حتی یک پرولتر وجود ندارد به توده ها القا کنیم ... تزه های انترناسیونال کمونیستی باید اعلام دارد که شورای دهقانان ، شورای استشاری درندگان اسلحه ای است که نه تنها در مالک سرمایه دار ماقبل سرمایه داری نیز میتواند بکار برده شود و اینکه در همه جا این وظیفه بی چون و چواری احزاب کمونیست و عناصری که قصد تشکیل حزب کمونیست دادند میباشد که در خدمت شورا های دهقانی و شورا های کارکنان دست به ترویج بزنند . کشورهای عقب مانده و مستعمرات نیز شامل آن میشوند . هر جا که شرایط اجازه دهد آنان بلافاصله باید کوشش کنند شورا های کارکنان را برقرار سازند ... در کمیسیون نه تنها در رابطه با مضامین بلکه حتی پیش از آن در رابطه با تزه های رفیق روی " M. N. ROY " که در اینجا از آن دفاع خواهد کرد و برخی اصلاحات به اتفاق آرا در آن بعمل آمده است مناظره پرشوری حول این سوال در گرفت . سوال بدین صورت مطرح شد : آیا میتوانیم این تاکید را درست بدانیم که برای رهایی ملل عقب مانده و در میان آن دسته از آنان که پس از جنگ پیشرفتهایی در جهت ترقی مشاهده میشود مرحله سرمایه داری زده اقتصادی اجتناب ناپذیر است ؟ پاسخ ما منفی بود . اگر پهلوتاریا پیروز مند انقلابی در میان آنان به ترویج مداوم اقدام نماید و حکومتی شوروی با هر آنچه در دست دارند به کمک آنان بشتابد ، در این صورت اشتباه است اگر بپنداریم که خلقهای عقب مانده باید بصورت اجتناب ناپذیری مرحله سرمایه داری رشد را طی کنند . نه تنها باید تدهای همیار رزمندگان و سازمانهای حزبی مستقل را در مستعمرات و کشورهای عقب مانده بوجود آوریم ، نه تنها باید فوراً اقدام به ترویج برای تشکیل شورا های دهقانی کرده و کوشش کنیم این شوراها را بر شرایط ماقبل سرمایه داری منطبق نماشیم بلکه انترناسیونال کمونیستی باید این موضوع را که با کمک پهلوتاریای کشورهای پیشرفته ، کشورهای عقب مانده میتوانند

نظام ثورائی وارد شده و از طریق مراحل خاصی از رشد بدون اجبار به گذشتن از مرحله سرمایه‌داری به کمونیسم برسند. با زمینه سازی ثوریک مناسب تکامل دهد. " اصولی که لنین بر میسرود بطور خلاصه به این شرح است: ۱- بخش اعظم جهان را خلقهای تحت‌ستم تشکیل می‌دهند. واضح است که از سال ۱۹۲۰ تا بحال قسمت بزرگی از خلقهای تحت‌ستم قدم به دوران سوسیالیسم گذارده و از نگاه سوسیالیستی را گسترش داده اند. وجود دولتهای شوروی شکل نوینی به طرح مسائل سیاسی در سطح جهان و خصوصا " مبارزه رهایی بخش خلقهای تحت‌ستم می‌دهند. طبیعی است که امروز پس از ۶۰ سال به جای دولتهای شوروی باید مجموعه همه کشورهای سوسیالیستی را به عنوان اردوگاه سوسیالیسم در نظر گرفت. ۲- پس از انقلاب اکثر دوران انقلابات بورژوا - دمکراتیک به پایان رسیده است. ۳- وظیفه همه کمونیستها ترویج ایده ثوراهای انقلابی زحمتکشان است و کمک به تشکیل آنها ۴- همه کمونیستها موظف به اتخاذ سیاست مستقل و تبلیغ و ترویج آندرمیا نوده‌ها و اقدام به اخذ رهبری جنبش توده‌ای هستند. ۵- با موجودیت دولتهای شوروی ملل تحت‌ستم قادرند بدون طی مرحله سرمایه‌داری به کمونیسم برسند. امروز کشورهای متعددی همچون کشورهای اروپای شرقی، کوبا و کشورهای آسیای موفقی شده اند. دنیا شکستند و بورژوا دمکراتیک انقلاب تحت رهبری پرولتاریا قدم به مرحله ساختن سوسیالیسم گزارند.

به عبارت دیگر اکثر ما هم انقلاب ۱۹۰۵ روسیه پس از انقلاب اکثری بورژوا بود. چرا؟

لنین در سال ۱۹۲۲ در سخنرانی خود به مناسبت دهمین سالگرد تاسیس برادار - صفحات ۵۲-۳۴۹ جلد ۲۲ مجموعه آثار - جواب این سؤال را چنین می‌دهد. لنین در مورد جنبش انقلابی در چین و هند می‌گوید: " آنها تسلیم نشدنی و با شتابی بی‌سابقه به سال ۱۹۰۵ خود نزدیک میشوند با این تفاوت مهم و اساسی که در ۱۹۰۵، انقلاب در روسیه هنوز نمیتوانست در آنفرایه پیش‌رود (با هر شتابی در ابتدا) یعنی بدون اینکه کشورهای دیگری بلافاصله قدم به این راه بگذارند. لیکن انقلابی که در چین و هند در حاله شمر رسیدن است، به مبارزه انقلابی، جنبش انقلابی، انقلاب جهانی فرا می‌رویند - روئیده اند - " کمی روی حرفهای لنین پیرامون این تفاوت مهم و اساسی تا مل کنیم .

مسئله‌ای که لنین را در سال ۱۹۰۵ به خود مشغول می‌داشت این بود که چگونه میتوان جامعه را به حدی از رشد اقتصادی رساند که در آستانه گذار به سوسیالیسم قرار گیرد. آنچه لازمه این مرحله تکاملی بود در دو نکته خلاصه میشود. اولاً پایه‌های صنایع سنگین و تولید اجتماعی باید محکم میشد. ثانياً " چنان شرایطی فراهم میگشت که پرولتاریا بتواند در حد اکثر آزادی و استقلال ممکن متشکل و متحد شده و به آگاهی طبقاتی دست یابد. از نظر لنین نیروی اصلی که بر سر راه این رشد و این مرحله ضروری تکامل اجتماعی قرار داشت اتحاد ارتجایی بقایای سراز و روابط کهن با بورژوازی بزرگ بود. از نظر سیاسی، این اتحاد ارتجایی خود را در رژیم تزار متیلور میساخت که با حفظ زمینه‌های استبداد

فرون و طبقاتی مانع تحولات دمکراتیک به شیوه پارلمانی اروپایی بود. لنین از بیماری جامعه روسیه تحت عنوان عقب ماندگی آ سیاسی یاد میکرد. لنین در جهت رفع دو نکته یاد شده بر نامه بلشویکیها را تحت عنوان " تاکتیک ما " در قبال انقلاب روس در کتاب " دوتاکتیک سوسیال دمکراسی " با تاکتیک منشویکیها مقایسه میکند. لنین بخوبی آگاه بود که برای چیره شدن بر مشکل اول، یعنی گسترش پایه های صنایع سنگین و تولید اجتماعی یعنی فراهم آوردن شوط عینی گذار به سوسیالیسم هیچراهی جز دودن بقایای سراز از اقتصاد روستایی روسی و دنبال کردن رشد سرمایه داری فراهم نبود. او تاکید میکرد که شعارهای دهقانان در بهترین حالت خود هیچگاه از چهار رچوبه بورژوازی خارج نمیشد و از طرف دیگر، تنها نیروی که در آن دوران در جهان وجود داشت و قادر بود در صنعتی روسیه را موجب گردد بورژوازی بود. عبارت دیگر، تنها انباشت و رشد سرمایه صنعتی بود که میتواند این وظیفه را انجام دهد. لیکن وی همیشه اعلام میداشت که دخالت پرولتاریا و دهقانان در این دوره میتواند باعث پیشرفت عمیقتر و سریعتر آن شده و سدراه ناپیگیری بورژوازی گردد. برای پاسخگویی به نکته دوم یعنی فراهم آوردن چنان شرایطی که پرولتاریا بتواند در حد اکثر آزادی و استقلال ممکن متشکل و متحد شده و به آگاهی طبقاتی دست یابد و به زبان دیگر برای فراهم آوردن شرایط ذهنی، لنین میگفت، این شرکت فعالانه پرولتاریا و دهقانان در انقلاب و شرکت در حکومت انقلابی موقت، به معنای گرفتن نقش فعال در زندگی سیاسی جامعه پس از سرنگونی تزار و اقدام از بالا در کنار اقدام از پایین است که میتواند متضمن پاسخگویی کامل به نکته دوم باشد. ولی منشویکیها در جواب چه میگفتند؟

منشویکیها برخلاف لنین که در آغاز قرن بیستم رسالت انقلابی برای بورژوازی قائل نبود هنوز در افکار عهده‌شعوب انقلابات قرن نوزدهم بزمیر برده‌ند. آنها لنین را محکوم میکردند که با آلوده کردن خود به بورژوازی و شرکت در دولت بورژوازی، به صف مستقل پرولتاریا آسیب میرساند. آنها می‌گفتند که باید خود را پاک و منزله نگه داشت و مواظب بود دستمان به بورژوازی نخورد و برای این کار نسخه اپوزیسیون افراطی را می‌پیچیدند. آنها میگفتند باید پس از سرنگونی تزار به حزب اپوزیسیون افراطی پرولتاریا تبدیل شده و خود را از زندگی سیاسی جامعه و اقدام از بالا بر حذر داریم. حال پس از ۷۵ سال رقابتی اقلیتی ماکه ترجمه‌اش به زبان روسی همان منشویک میشود، دوباره به سیاق منشویکیهای روس که انقلاب بورژوا دمکراتیک روسیه را در چارچوب انقلابات بورژوازی قرن نوزدهم اروپا میدیدند انقلاب دمکراتیک ایران در دهه نهم قرن بیستم را در چارچوب بورژوا دمکراتیک ^{روسیه} بررسی میکنند. منشویکیهای ماهم بلشویکیهای ایران را (ترجمه فارسی بلشویک اکثریت است) متهم به سازش با بورژوازی و اقدام از بالا میکنند و فریاد می‌زنند که " کمیته مرکزی صف مستقل را به فراموشی سپرده است. منشویکیهای ماهم پس از سرنگونی شاه تبدیل به گروه اپوزیسیون افراطی شده اند و اعلام میکنند، حاکمیت بورژوازی است، حزب جمهوری اسلامی بورژوازی

است، آیت‌الله خمینی در خدمت بورژوازی درآمده است و " کمیته مرکزی" بورژوازی را تحت نام خرده بورژوازی تظاهر می‌کند. آیا این غلط می‌باشد؟ حرف‌ها همان عملگرده حرف‌های منشویکی نیست؟ آیا خنده دار نیست که خود منشی‌ترین بهترین شیورا برای مقاله شان انتخاب کرده اند؟! آیا مارکس حق نداشت وقتی می‌گفت که تاریخ دوبار تکرار می‌شود، بار اول به صورت تراژدی و بار دوم بصورت کمدی؟! اگر منشویک‌های روس در آستانه کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات مل خود را جدا کردند و بالاخره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به تراژدی ارتجاع استولپینی انجامید، آیا اینبار در ۱۹۷۵ سال بعد تاریخ در ایران تکرار نمی‌شود و منشویک‌های ایرانی پس از پلنوم سال زمان مل خود را جدا نکردند و به صورت مضحکی نام مناسب حرف‌های کهنه شده منشویکی را بر مقاله خود که حقیقتاً " مستحق همین نام است نهادند؟! "

ممکن است خواننده تیزهوش بپرسد چرا شما از یک طرف اقلیت را به اعتقاد بورژوا - دمکراتیک محکوم می‌کنید و از طرف دیگر اکثریت را در روزنامه کار، ارگان سراسری خود، اقلیت را متهم به اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی می‌کنند؟ ما از این سوال بشتد استقبال می‌کنیم زیرا پاسخ ما به آن نمایانگر وجه مشترک دیگری مابین اقلیت و منشویک‌هاست. همانطور که ذکر شد، لنین معتقد بود منشویک‌ها در کنه نظرات خود درکی عقب افتاده از انقلاب بورژوا دمکراتیک روس داشته و آنرا ^{به انقلاب} بورژوا - دمکراسی نوع قدیم قرن نوزدهم اروپا مقایسه می‌کنند لیکن در پی گفتار کتاب دونا کتیک سوسیال دمکراسی، لنین می‌گوید " ولی ایسکرا کافی السابق دچار آشفته فکری است زیرا دیکتا توری دمکراتیک را با دیکتا توری سوسیالیستی مخلوط مینماید. چرا لنین مجبور به "تناقض گوئی" می‌شود؟ زیرا به دنبال حمله ایدئولوژیکی که به منشویک‌ها شده بود، مارتنیف در روزنامه ایسکرا در مقام جوابگوئی برمی آید بدو در مقاله خود در شماره ۱۰۳ ایسکرا برای پاسخگوئی به لنین به این آشفته فکری دچار می‌آید! "تناقض گوئی" لنین بدلیل آشفته فکری و تناقض گوئی منشویک‌هاست. منشویک‌های وطنی ما نیز در مقام پاسخگوئی به " اکثریت" و در دفاع از خود پیرامون مرحله انقلاب و اینکه به انقلاب سوسیالیستی معتقد نیستند به یکباره صحبت از خصوصیات بورژوا دمکراتیک جنبش کرده‌اند. بگذارید اینبار نقل قول لنین را کا ملترتیریا وریم " ولی ایسکرا کافی السابق دچار آشفته فکری است زیرا دیکتا توری دمکراتیک را با دیکتا توری سوسیالیستی مخلوط مینماید. این یک آشفته فکری ناگزیر است که برای پوشش هنگام عقب نشینی بکار می‌رود.!! " آیا هنوز معتقد نیستید که رفقای اقلیت ما بهترین شیورا برای نوشته خود انتخاب کرده‌اند؟! این مسئله در جای دیگر به شیوه مضحک تری تکرار می‌شود. اقلیت در مقام دفاع از نظر خود پیرامون این که هر مبارزه فدا میریالیستی مترقی نیست همانطور که هر مبارزه برای دمکراسی در ایران مترقی نیست (در جای خود مفصلاً) راجع به این درک التقاطی و پهلورالیستی اقلیت که رابطه حرف‌هایش را با تفاداملی جامعه درک نمی‌کند

اشاره خواهد شد) می‌نویسد " تفاد حزب جمهوری اسلامی با امیرالیسم در بهترین حالت، تفاد میان بورژوازی متوسط از یک سو و بورژوازی بزرگ وابسته و انحارات امیرالیستی از سوی دیگرست " جالب است که از هر مارکسیست مبتدی بپرسید آن چه نوع بورژوازی است که از یک طرف با انحارات امیرالیستی تفاد دارد و از طرف دیگر با بورژوازی بزرگ که پایگاه مستقیم امیرالیسم و تفاد فرق سروا بسته به آن است، حتماً به شما جواب خواهد داد دیکتاتور بورژوازی ملی است!! حال آنکه در همین مقاله چندستون به استدلال در جهت اثبات اینکه بورژوازی ملی در ایران وجود ندارد اختصاص داده شده است.

حال به تفادتهای انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلاب ایران اشاره کنیم. اولاً عاملی که سد راه تکامل اجتماعی جامعه ایران برای رسیدن به آستانه گذار به سوسیالیزم است اتحاد ارتجاعی بورژوازی بزرگ با بقایای سرواژ نبوده بلکه اتحاد ارتجاعی بورژوازی وابسته ایران با امیرالیسم جهانی به سرکردگی امیرالیسم امریکاست. ثانیاً " انقلاب ما در عصری متفاوت با عصر انقلاب ۱۹۰۵ روس یعنی در عصرنا بودی سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیزم که عصری نوین است اتفاق می‌افتد و به همین دلیل به هیچوجه نمیتوان بدون توجه و جدا از تفاد بندی جهانی اردوگاه امیرالیسم و اردوگاه سوسیالیزم تکامل یافت. ثالثاً " انقلاب ما یک انقلاب بورژوا دمکراتیک نبوده و انقلابی دمکراتیک است که با سمت گیری سوسیالیستی و نه بورژواشی قاطعانه چار دیواری بورژوازی خود را می‌کنند و تحت نام انقلاب دمکراتیک توده‌ای وزیر رهبری طبقه کارگر، جامعه را در آستانه گذار به سوسیالیزم قرار می‌دهد. رابعاً " در ایران نیازی به انباشت و گسترش سرمایه صنعتی و اتخاذ رشد سرمایه‌داری برای تکامل شرایط عینی و تحکیم پایه‌های صنایع سنگین و تحقق تولید اجتماعی نبوده و اتخاذ چنین موضعی بی‌شک ارتجاعی است. خامساً " دولتی که ایران را به آستانه انقلاب سوسیالیستی میرساند دولت دمکراسی انقلابی بورژواشی که متکی به مجلس موسسان و پارلمان بورژواشی و تفکیک قوای مقننه و مجریه و قضائیه باشد نبوده بلکه دولت و قدرت سیاسی از درون شوراها و انقلابی زحمتکشان بیرون آمده و به نام دمکراسی توده‌ای و متکی به شورای عالی خلقهای ایران خواهد بود. اینها همه (هر پنج نکته) در چارچوب مصوبات انترناسیونال کمونیستی میباشند.

لنین در گزارش خود به کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در پند اول گفت " اولاً، نظر اصلی که متضمن تزه‌ای ماست چیست؟ آن تمایز مابین ملل تحت ستم و ستمگراست. علیرغم انترناسیونال دوم و بورژوا دمکراسی، ما بر این تمایز با فشار می‌کنیم. در این دوران امیرالیسم برای پرولتاریا و انترناسیونال کمونیستی خصوصاً " مهم است که فاکتهای مشخص اقتصادی تنظیم نموده و در تمام مسائل ملی و مستعمراتی بر اساس واقعیات مشخص و نه فرضیات مجرد اقدام نماید" این روش نمود

ما را در جنبش ایران به دو نکته اساسی میرساند که هدف جنبش ما قطع نفوذ امپریالیسم است و نه ریشه کن کردن بقایای سوراژ و عقب ماندگی آسیایی - عفا داملی جامعه ما تا حد خلق با امپریالیسم است و بر طبق رهنمود لنین و انترناسیونال، فاکت‌های مشخص اقتصادی نشان میدهد که ما در شرایطی بسر میبریم که سرمایه‌داری وابسته بعنوان یک طبقه، پایگاه اجتماعی امپریالیسم را تشکیل میدهد. اقلیت میتزید " در شرایط کنونی بهمان گونه که هر مبارزه‌ای برای آزادی و دموکراسی یک مبارزه انقلابی نیست هرگونه ضدیت با امپریالیسم نیز نمیتواند یک مبارزه انقلابی محسوب گردد" اقلیت مبارزه‌فدا امپریالیستی و مبارزه برای دموکراسی را به موازات یکدیگر میبیند. اقلیت توجه نمیکند که مبارزه فدا امپریالیستی بر متن فساد ملی جامعه حرکت میکند. لنین تاکید میکند که "نظراتی که متضمن تزیهای ماست چیست؟ آن تما یز ما بین ملل تحت ستم و ستمگراست. - علی‌رغم انترناسیونال کمونیستی - بورژوا دموکراسی. ما برای تمایز با فشاری میکنیم" و اقلیت درست برخلاف این مصوبه انترناتیونال دونوع تمایز قائل میشود یکی تمایز ما بین آنان که مبارزه فدا امپریالیستی میکنند و آنان که نمیکند دیگر تمایز ما بین آنان که آزادی خواهند و آنان که سرکوبگر هستند! رفقای اقلیت هنوز متوجه نشده اند و یا اصلاً نمیدانند که تنها معیار تعیین خلق و فدا خلق مبارزه فدا امپریالیستی هرنیروی اجتماعی است. اقلیت نمیدانند که بر مبنای تزیهای لنین و مصوبات انترناسیونال، خرده - بورژوازی سنتی ایران (به زبان اقلیت، بورژوازی) که مبارزه فدا امپریالیستی میکنند یک نیروی خلقی است هرچند که دکمهای سنتی حاکم بر ذهنیت آن متجربه اتخاذ موضعی سرکوبگرانه و فدا‌آزادی‌های دمکراتیک در جامعه باشد. به عبارت دیگر، این تنها مبارزه فدا امپریالیستی است که تعیین کننده است. موضع اقلیت التقاط بین اصل و فرع است و یک چنین التقاط فکری ریشه در پلورالیسم و نه ماتریالیسم دیالکتیک دارد.

در دومین بند گزارش، لنین میگوید: "دومین نظر اساسی در تزیهای ما اینست که پس از جنگ امپریالیستی و در شرایط جهانی فعلی، رابطه متقابل میان خلقها و نظام سیاسی جهان به عنوان یک کل، بوسیله ستیز گروه معدودی ملل امپریالیست بر علیه جنبش شوروی و دولتهای شوروی تحت رهبری روسیه شوروی تعیین میشود. تا این امر را در نظر بگیریم، قادر نخواهیم بود حتی یک مسئله ملی و مستعمراتی را حتی اگر مربوط به دور افتاده ترین نقطه عالم باشد بدرستی طرح نماییم. احزاب کمونیست چه در ممالک متقدمه و چه در ممالک عقب افتاده تنها اگر این فرضیه را در نقطه آغازین حرکت خود قرار دهند قادر خواهند بود مسائل سیاسی را بدرستی طرح و حل نمایند." - عمر ما عصری است که جهان به دوار دوگانه سوسیالیسم و امپریالیسم تقسیم شده است. محتوای این عصر، نابودی سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم است. نتیجه آنکه هر مبارزه فدا امپریالیستی، هر چند نا پیگیر، هر چند منقوش و هر اندازه سطحی، در رابطه با این تضادهای، قطب امپریالیسم را تضعیف کرده و در

نتیجه به سود گزار به سوسیالیسم است. اقلیت میگوید "هر نیروی که با امپریالیسم تضادهایی داشته باشد انقلابی میخوانند و ما این ترتیب مرز میان اپوزیسیون فدا انقلابی و اپوزیسیون انقلابی را بالکل محو میکنیم" - عبارت دیگر، از نظر منشویک‌های ما، در ایران اپوزیسیون فدا انقلابی وجود دارد که با امپریالیسم تضاد دارد! اولاً جالب است بپرسیم درک شما از لغت اپوزیسیون چیست؟ یعنی اینها که فدا انقلابی نبود در همان حال با امپریالیسم تضاد دارند در مقابل چه چیزی اپوزیسیون هستند؟! مگر شما خودتان در سه سطر پایینتر، اینها را به عنوان "حکومت جمهوری اسلامی" معرفی نمیکنید و مگر اپوزیسیون معنی مخالف قدرت حاکمه را نمیدهد؟ ثانیاً از هر انسانی منطقی بپرسید آیا ممکن است انقلاب ما انقلاب فدا امپریالیستی باشد و تضاد ملی جامعه ما خلق و امپریالیسم باشد لیکن نیروهای نیز باشند که با امپریالیسم تضاد داشته و با آن "درگیری" داشته باشند ولی در عین حال فدا انقلابی هم باشند تنها در جواب شما بپوزخندخواهد زد. اقلیت از اردوگاه سوسیالیسم صحبت میکنند ولی اشکال کار اینجاست که چنین واقعیتی را در تحلیلهای خود در نظر نمیگیرند. هرگاه به، محتوای صرفی توجه کنیم درمی‌یابیم که رشد بورژوازی در انقلاب دمکراتیک با محتوای عصر ما در تضاد است. جنبشهای دمکراتیک باید بتوانند زمینه نابودی سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم قرار گیرند. ضرورت سنگین سوسیالیستی از این جانشی میشود. سرنوشت کشورهای چون مصر، عراق و سومالی که در آنها سرمایه‌داری رشد کرده هیچ چیز جز دوستی با امپریالیسم و ضدیت با سوسیالیسم نبود. وجود اردوگاه سوسیالیسم و همکاری اقتصاد دیممل در حال رشد با آن باعث میشود که بدون ضرورت رشد بورژوازی پایه های تولید اجتماعی، صنایع سنگین و رشد کمی و کیفی طبقه کارگر فراهم آید. لیکن رفقا چون وجود اردوگاه سوسیالیسم را در تحلیلهای خود وارد نمیکنند طبیعی است که معتقد به انقلاب بورژوا دمکراتیک باشند و حتی زمانی که از انقلاب دمکراتیک توده‌ای سخن می‌رانند، یک چنین درک ناسیونالیستی و عقب افتاده‌ای از آن داشته باشند.

منشویک‌های ما که از التقاط ما بین تفکر خرده بورژوازی و کمونیستی رنج می‌برند اگر زمانی این التقاط، آنان را به درک ناسیونالیستی و محدود در مرزهای ایران میکشاند و قادر به تا شیر نیروهای جهانی و محتوای عصر ما بر روند انقلاب ایران نیستند، در جای دیگر بر اساس همین التقاط دچار ماجراجویی و اراده‌گرایی شده و در مقابل درک راست روانه خود از انقلاب، برنامه عملی چپ روانه‌ای را تنظیم میکنند. آنان نیز مثل خرده بورژواهای دیگر، آرمان سوسیالیسم تخیلی خود را در ناسیونال کمونیسم ساخته و پرداخته دست خودشان (ونه مصوبات انترناسیونال) متبلور می‌بینند و چنان در رسیدن به ایده‌آل خود عجله دارند که عملاً اقداماتی در چارچوب انقلاب سوسیالیستی میکنند. آنان که بالاخره برخی افراد هیئت حاکمه همچون رضا اصفهانی را خوشبختانه هنوز نماینده خرده بورژوازی میدانند، مینویسند "نطق‌ها و سخنرانی‌های آنها، علیه زمینداران و سرمایه‌داران تنها به توهم

توده‌ها خواهد افزود! یعنی اگر اقلیت توان آنرا داشت که جلونطقها و سخنرانی‌های نمایندگان خرده‌بورژوازی غلبه زمینداران و سرمایه‌داران را بگیرد، برای جلوگیری از توهّم توده‌ها " اینکار را میکرد! یعنی نمایندگان خرده بورژوازی در انقلاب دمکراتیک حق ندارند با درک طبقاتی خود و به شیوه خود بر علیه زمینداران و سرمایه داران نطق کنند. یعنی اینکه تبلیغ سیاسی فقط در انحصار کمونیستهاست. آیا یک چنین احکام بی‌پایه‌ای با مفهوم انقلاب دمکراتیک که خرده‌بورژوازی یکی از نیروهای عمده آن است منطبق میباشد؟ آیا نمیتوان با اطمینان گفت که این احکام تنها از زبان کسانی صادر میشود که چپ روی خرده‌بورژوازی حاکم بر ذهنشان آنان را به نوعی توهّم سوسیالیستی نسبت به انقلاب میکشند؟ آیا جز در مرحله سوسیالیستی انقلاب میتوان انتظار یک چنین احکامی را داشت؟ آیا منشیکهای ما در مقابل نمایندگان خرده‌بورژوازی نیز نطقی اپوزیسیون افراطی را بازی نمیکنند؟ آیا منتسبین میتوانند با یک چنین تفکر چپ روانه‌ای از امکان پیروزی انقلاب به صورت جدی صحبت کنند؟ آیا با این تفکر خود را در مقابل اکثریت جامعه قرار نمیدهند؟ اقلیت باید روشن سازد که آیا حاضر است با رفا صفه‌ای درجه‌بندی خلق همکاری کند؟ حال ببینیم این درک کودکانه و انحصار طلبانه اقلیت نسبت به خرده‌بورژوازی زکجا سرچشمه میگردد.

مشکل اقلیت در همان جایی نهفته است که قبلاً بدان اشاره شد. اقلیت مابین مبارزه برای دمکراسی و مبارزه فدا میریالیستی به التقاط دچار است و اصلی‌بودن مبارزه فدا میریالیستی را درک نمیکند. نتیجه آنکه نمیتوانند رابطه منطقی مابین چهار عامل مبارزه فدا میریالیستی، مبارزه برای آزادی‌های دمکراتیک، تقاداملی جامعه ما و دکمهای سنتی خرده بورژوازی در ذهن خود برقرار کنند. اقلیت خود را با انحصار طلبی خرده‌بورژوازی سنتی روبرو میبیند لیکن بجای ارائه تحلیل درستی از آن، در مقابل آن به موضع عکس‌العملی می‌افتد. خلاصه آنکه اقلیت هنوز خرده‌بورژوازی سنتی ایران را نشناخته است و برای توجیه چپ رویهای خود دست به دامن نقل قولهای لنین پیرامون خرده‌بورژوازی در دوران انقلاب سوسیالیستی میشود. اقلیت در پاسخ به این اتهام میگوید " ذکر نقل قولهای مذکور از جانب ما، تنها اعتقاد ما به ارزشهای تیئوریک، گفتارهای لنین در بیان چگونگی سازش نمایندگان خرده‌بورژوازی با بورژوازی و جدایی آنان از پایگاه طبقاتی‌شان را نشان میدهد " اقلیت حاضر نیست بپذیرد که رفتار خرده‌بورژوازی در دوران انقلاب سوسیالیستی با رفتارشان در انقلاب دمکراتیک تفاوت‌های بزرگی دارد. حتماً " اقلیت در پاسخ میگوید منظور ما رهبری خرده بورژوازی است و نه خود توده‌های خرده‌بورژوازی. بسیار خوب، با هم به بررسی درک اقلیت از خرده‌بورژوازی و رابطه آن با رهبرانش بپردازیم.

منتسبین ابتدا بحثشان را با یک ناسازی غلیظ شروع میکنند " اپورتونیم عمیقی که در بینش

کمیته مرکزی ریشه دواخته است با آنها اجازه نمیدهد که بدون وارونه جلوه دادن واقعیات زندگی سیاسی و بدون دروغ پردازی و تحریف نظرات اقلیت به مبارزه ایدئولوژیک بپردازد. - غروب طبیعتاً " کنجکاو و متحرک میشود که نظرات اقلیت در کجا تحریف شده است. منتسبین در کمال بی‌افروختگی و ناسزاگوییان جواب میدهند " آنها بدون اجلاس کوچکترین مسئولیتی در نقل نظرگاههای ما، اظهار میدارند که به نظرات اقلیت آیت‌الله خمینی نماینده تاریخی طبقاتی خرده بورژوازی در حاکمیت کنونی است. هدف آنان از این دروغ پردازی آنست که بعداً " این فریضه اما مورد دلخواه خود را در اذهان نیروهای پیشرو جایگزین کنند که از نظرات اقلیت خرده‌بورژوازی (ونه رهبران) با بورژوازی به سازش رسیده و مرحله انقلاب سوسیالیستی تلقی میکنند " بعداً " جواب اقلیت را خواهیم داد زیرا خود اقلیت به روشنی اعتراف میکند که سازش رهبری خرده‌بورژوازی بنا به ماهیت پایه طبقاتی آن در در ارتباط با خرده‌بورژوازی سنتی و خصوصیات آن است لیکن بیایید فعلاً این گناه کبیره را بپذیریم و اقلیت را بیش از این عصیان نکنیم تا بلکه از درک درختان رفا پیرامون مسئله مورد بحث تا حدودی سردر آوریم.

در اینجا با صبر و متانت از رفا می‌پرسیم: رفقای عزیز لطفاً " برای جلوگیری از تکرار چنین سو تفاهاتی که منجر به فلیان احساسات شده به روشنی توضیح دهید که رهبری خرده‌بورژوازی با چه طبقه‌ای به سازش رسیده و هم اکنون در جهت منافع کدام طبقه کام بر میدارد. رفا که کمی اعضایشان تسکین یافته است با تشریح می‌گویند " در اینجا، برخلاف تحریفات و جمله‌پردازیهای " کمیته مرکزی " واقعیت‌زنده نشان میدهد که رهبری خرده‌بورژوازی با لیبرالها و سران حزب جمهوری اسلامی سازش کرده و قدرت دولتی را در کلیه زمینه‌ها و امور مهم: اجرائی، قانونگذاری و قضائی بدست آنان سپرده است " مادرعین اینکه در ذهن خود بینه سبک و تسکین کردن این حرفها مشغولیم و بیاد می‌آوریم که اقلیت قبلاً" گفته است لیبرالها و سران جمهوری اسلامی هر دو بورژوازی هستند، می‌پرسیم پس این همه توده که بدنبال آیت‌الله خمینی روانند حول چه محوری پیوند خود را با وی حفظ میکنند؟ و رفا که عصیانیشان بکلی فرونشسته پاسخ میدهند " حمایت بخشهای مختلف خرده‌بورژوازی از حاکمیت کنونی نه به علت منافع طبقاتی بلکه دقیقاً " بععلت توهمات ناشی از خرافات میباشد " و با این جواب میتوانیم حس کنیم که سرشار از خوشحالی فکر میکنند با لاف چنان جواب دندان شکن و منجمی نماد داده‌اند که دیگر مزاحیشان نخواهیم شد. لیکن ما که هنوز نتوانستیم رابطه درستی بین این حرف رفا، حرفهای قبلی و اصول مارکسیسم - لنینیسم برقرار کنیم بدون توجه به اینکه سوالمان ممکن است ختم طوفانی رفا را برانگیزد می‌پرسیم: اگر هنوز اکثریت مردم بدنبال آیت‌الله خمینی بسیج شده‌اند و وی با بورژوازی به سازش رسیده و در خدمت آن درآمده است آیا این توهمات توده‌ها شما را به یاد توهمات توده‌ها پیرامون برتری نژاد ژرمن نمی‌اندازد؟! رفا

که به خوبی فهمیده‌اند. تجلیل آنها بر اساس اصول مارکسیسم - لنینیسم تنها به یک حکم ختم
میشود و آن اینست که هرگاه در جامعه‌ای بورژوازی توده‌های عظیم میلیونی را در جهت منافس
بورژوازی و حول محور توهمات توده‌ها بسیج کند و به سلب آزادی‌های دموکراتیک و سرکوب اقدام ورزند
جز فاشیسم ندارد، در عین اینکه دست و پایی خود را کم کرده‌اند و حالا "انتظار رنداشتند تحلیل‌ها نشان
حاکمی از فاشیسم در ایران باشد ثنوری جدیدی مطرح میکنند.

اقلیت میگوید "هرکس که تا اندازه‌ای با مواضع ما آشنا شده باشد بپراختی متوجه این نکته
در تحلیل‌های ما نسبت به حاکمیت بوده است که از نظر ما مسیر عینی مبارزه طبقاتی تا سرنگونی رژیم
شاه بگونه‌ای پیشرفت نمود که هم بدلیل عدم شکل، آگاهی سیاسی و تشکیلاتی و هم به دلیل
ویژگی‌های سیاسی - ایدئولوژیک رهبری و تمایل اولیه بورژوازی که خود ناشی از موقعیت دوگانه
خرده بورژوازی سنتی در سازمان تولید اجتماعی است، این رهبری به سازش با بورژوازی متوسط کشیده
میشود ما توده‌ها و از جمله خرده بورژوازی بدلیل آنکه پس از استقرار جمهوری اسلامی تقریباً "بسه
هیچیک از اساسی ترین خواسته‌های اقتصادی و سیاسی خود دست نیافته است، بتدریج و با رتد آگاهی‌های
سیاسی و طبقاتی، از رهبری جدا شده و جبراً اجتماعی و تاریخی اورا بسوی متحدش یعنی پرولتاریا
میکشاند" اینبار در حالی که سعی میکنیم جدی باشیم از رفقا میپریم: رفقا! شما از یک
طرف میگوئید خرده بورژوازی بتدریج از رهبری جدا شده و بسوی متحدش یعنی پرولتاریا کشانده میشود
ولی از طرف دیگر رهبری به دلیل ویژگی‌های سیاسی - ایدئولوژیکش به بورژوازی تمایل پیدا میکنند
اما خودتان معتقدید که این تمایل به بورژوازی رهبری که به دلیل ویژگی‌های سیاسی - ایدئولوژیکش
است ناشی از موقعیت دوگانه خرده بورژوازی سنتی در سازمان تولید اجتماعی است، یعنی بسه
زبان ساده‌تر، شما میگوئید رهبری به طرف بورژوازی میرود، توده به طرف پرولتاریا میرود ولی
دلیل رفتن رهبری به سمت بورژوازی همان موقعیت زیربنایی فشرده بورژوازی سنتی است! آیا
نکرت میکشید در حرفتان تناقض بزرگی وجود دارد؟ و اقلیت جواب میدهد "هرکس که تا اندازه‌ای با
مواضع ما آشنا شده باشد بپراختی متوجه این نکته در تحلیل‌های ما نسبت به حاکمیت بوده است!"
اما در عین ناباوری می‌پریم: خوب اگر معتقدید گرایش به بورژوازی رهبری خرده بورژوازی ناشی
از موقعیت دوگانه خود فشرده بورژوازی سنتی در سازمان تولید اجتماعی است پس چرا به اکثریت
پرخاش میکنند و میگوئید اینها حرف ما را تحریف میکنند و میگویند "از نظر اقلیت خرده بورژوازی (و نه
رهبران آن) با بورژوازی به سازش رسیده و مرحله انقلاب را سوسیالیستی تلقی میکند" مگر شما خودتان
با این حرف متکرر نظر قبلیتان مبنی بر خیانت رهبری به توده‌ها نشده‌اید؟ رفقا که اینبار قافیه را جدا
تنگ می‌بینند از هو شو و کاکوت و حاضر جوابی خود استفاده کرده و ثنوری سومی را پیش میکنند!

رفقا میگویند "آیت الله خمینی اگر تا پیش از سقوط رژیم سلطنت علیرغم گرایشهای سازشکارانه

(نزدیکی به محافل بورژوازی روحانیت و جریانه‌های مربوط به بورژوازی لیبرال و طرح شعارها بیسی
نظیر ارتش برادرماست!) در نقش رهبر جنبش ظاهر شده بود اما پس از آن و بطور عینی با سپردن قدرت به
دست بورژوازی در حکومت جمهوری اسلامی نقش یک مصلح اجتماعی را بر عهده گرفته است. "کم کم بر ما
ثابت میشود که رفقا حقیقتاً "درک روشنی از آیت الله خمینی ندارند. از رفقا می‌پریم: رفقا! شما
تا بحال می‌گفتید آیت الله خمینی در خدمت بورژوازی عمل میکند، ولی حالا میگوئید نقش او مثل
یک مصلح اجتماعی است. آیا شما از او مصلح اجتماعی یک نقش مافوق طبقاتی درک نمیکنید؟
آیا منظور شما همان ثنوری و رشکست کاست روحانیت نیست؟ رفقا خود نیز کم با ما هم عقیده میشوند که
در عرض چند دقیقه ثنوری ارگان سازش بورژوازی و خرده بورژوازی بیکار و کابوس فاشیسم راه کارگر
و ثنوری و رشکست کاست روحانیت گروه راه فدائیان را برای ما دوره کرده‌اند. از رفقا می‌پریم با لاف
نظر خودتان راجع به آیت الله خمینی چیست؟

رفقا جواب میدهند: "او برخاسته از مجموع روابط اجتماعی - اقتصادی خرده بورژوازی سنتی
ایران بود" در حالی که حرف رفقا را قطع میکنیم و می‌پریم: پس چرا به اکثریت ایراد میگیرید که
"آنها بدون احساس کوچکترین مسئولیتی در نقل نظرگاه‌های ما اظهار میدارند که به نظر اقلیت
آیت الله خمینی نماینده تاریخی طبقاتی خرده بورژوازی در حاکمیت کنونی است؟" رفقا میگویند
"اما در شرایطی از مبارزه طبقاتی سرباز می‌برند که سازش با بورژوازی برای او اجتناب ناپذیر بود
و نماینده خرده بورژوازی سنتی ایران بود" اینبار دیگر احتیاجی به سوال کردن از جانب ما نیست
زیرا خود رفقا هم فهمیده‌اند که حرف‌هایشان متناقض است. آنها خودشان هم میفهمند که اگر آیت الله
خمینی نماینده خرده بورژوازی سنتی ایران بوده است و از طرفی سازش وی با بورژوازی اجتناب ناپذیر
بود و دلیل آنهم شرایط مبارزه طبقاتی است، پس آیت الله خمینی به خرده بورژوازی خیانت نکرده
بلکه شرایط مبارزه طبقاتی این امر را ضروری میکرده است و تنها شرایط مبارزه طبقاتی که این امر
را ضروری کند همانا دوران ساختن سوسیالیسم است!!! رفقا که حقیقتاً "به سرگیجه مبتلا
شده و عرق پیشانی‌شان را پاک میکنند آخرین سعی خود را در پیچیدن ثنوری ممکن بکار میبرند.

رفقا میگویند "او بعضاً" از ادامه وضع موجود و تسریع نارفاشی در میان توده‌ها خشمگین میشود
و حتی وزارتخانه‌های کنونی و بالاترین مقامات دولتی را طاقوتی میخواند و میگوید اینها بیرونندگم
شوند و یا اگر اصلاح نشوند به ملت میگویم با شما همان کنند که با طاقوت کردند اما در عین حال هرگونه
جنبش اعتراضی را تکفیر کرده و توده‌ها را به حمایت از دولت و نمایندگان بورژوازی فرا میخواند، همینکه
قهر و غضب خرده بورژوازی فروکش میکنند نمایندگان سرمایه داران و دولت بعنوان بهترین نمایندگان
اسلام و ملت مورد ستایش قرار میگیرند" ما با ناباوری پیش خود فکر میکنیم نکنند رفقا اخیراً "کتاب
مارکس بنام هیجدهم پروم لوتی بنا پارت را خوانده‌اند و معتقدند آیت الله خمینی با زیگزاکیا بی‌کس

ما بین طبقات اجتماعی میزند تیلور بنا بر تئیسیم در ایران است! ولی در همین حال بخود می‌آئیم زیرا
منشعبین بر سر ما فریاد میکنند " این بود خلاصه شده نظرها در مورد نقش آیت‌الله خمینی در ارگان
سازش یا قدرت دولتی کنونی با اینهمه کمیته مرکزی عمدا " خود را به نفهمی زده و اینطور وانمود
میکنند که اقلیت نظیر ما زمان رزمندگان طبقه کارگر در فکر تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی است
زیر آیت‌الله خمینی را نماینده تاریخی طبقه غریبه بورژوازی میدانند! " ما دوان دوان بدنیا
رفقا سؤال میکنیم : ولی رفقا هنوز یک سوال دیگر مانده است. لطفا " توضیح دهید اگر چه
جمهوری اسلامی لیبی را هاد و فراه را کسب نموده سرمایه‌داری متوسط وابسته ایران را نهدریک از آن دو
کدام بخش از آن را نمایندگی میکنند و به کدام جناح امپریالیسم وابسته اند؟ رفقا در حالی
که بر سرعت خود می‌افزایند میگویند " اینکه جناح حزب جمهوری اسلامی مدافع منافع طبقه است که
از بورژوازی متوسط ایران است (بورژوازی تجاری یا بورژوازی ملاکین و یا بخشهای دیگر از بورژوازی
متوسط) هرگز در ماهیت اختلاف سیاستهای ما و شما تغییری حاصل نمیکند. بی شک توضیح کاملتر این
مسئله وظیفه ماست. اما اینکار به تفتیق (توضیح بیشتر) سیاستها و دیدگاههای ما کمک میکند و نه
تغییر آن، " و بدین ترتیب ما را مات و مبهوت و بی‌جواب باقی میگذارند در حالیکه فکر میکنیم این
رفقا با این سرعت به کدام سوی تحولات انقلابی تاریخ ساز جنبش فدا میریالیستی-دمکراتیک خلقهای
ایران خیز برداشته اند؟! "

بهر حال آنچه از زبان اقلیت به نقل از مقاله " حرفهای کهنه شده منشویکی " نقل شد برای بسیاری
تا زگی ندارد. تناقض کوشی و گنجسری اقلیت در برخورد به واقعیات اجتماعی برای بسیاری شناخته
شده است. آنچه مهم است توضیح واقعیات اجتماعی به شیوه علمی و بر پایه اصول مارکسیسم لنینیسم
است. این وظیفه ماست که بتوانیم تحلیل روشنی از خرده بورژوازی سنتی ایران ارائه دهیم. برای
این کار از رابطه مقولات عینیت و ذهنیت در مبارزه سیاسی اقشار و طبقات اجتماعی آغاز میکنیم. اولین
مثال را از نوشته‌های لنین پیرامون جنبش فدا میریالیستی ایرلند در سال ۱۹۱۶ می‌آوریم. میدانیم که
مردم ایرلند دارای تمصبات قوی مذهبی کا تولید هستند. کا تولیدیم و بسیج توده‌ها حول مخالفت با
پروتستانتسم انگلستان یکی از ارجمای مبارزه توده‌های برعلیه امپریالیسم بریتانیا بوده است
از طرف دیگر، روشن است که دکمهای مذهبی کا تولیدیم ریشه در فئودالیزم دارد حال آنکه پروتستانتسم
یک فرم بورژوازی در مسیحیت میباشد. نتیجه آنکه مبارزه توده‌ها برعلیه امپریالیسم بریتانیا
و حول محور تمصبات مذهبی کا تولید دو بعد خواهد یافت. اگرچه دکمهای ذهنی و آرمانهای کا تولیدیم
بی‌چون و چرا ارتجاعی و عقب افتاده ترا روابط سرمایه‌داریست لیکن مبارزه عینی توده‌های بسیج شده
برعلیه امپریالیسم تجا و زگر بریتانیا بود.

لنین درباره کسانی که به این جنبش کم بها داده و آنرا "پوچ" میخوانند، میگفت (شورش

" هر آنکس که چنین شورش را "پوچ" بخواند، یا یک ارتجاعی تمام عیار است و یا خشک مغزیست
که مذبحخانه قدر نیست یا یک انقلاب اجتماعی همچون یک پدیده زنده و بیرو شود. این انکار
انقلاب اجتماعی است اگر تصور کنیم که انقلاب اجتماعی بدون شورش ملل کوچک در اروپا
و مستعمرات، بدون فوران انقلابی بخشی از خرده بورژوازی به همراه همه تمصباتش بدون
جنبش بره‌تاریای محروم از آگاهی سیاسی و توده‌های نیمه پرولتاریا علیه ستم زمینداران،
کلیسا، سلطنت و ستم ملی و غیره قابل حصول است. که یک سیاه‌دربیک طرف به مف با یستد و بگوید " ما
خواهان سوسیالیسم هستیم" و سیاه دیگر در طرف دیگر بخت شود و بگوید " ما هم بیروا میریالیسم
هستیم" و انقلاب اجتماعی بدینگونه خواهد بود! تنها آنانکه یک چنین دیدگاه فئودالستانه
مضحکی دارند می‌توانند به شورش ایرلند بهتان "پوچ" بزنند. هر آنکس که انتظار یک انقلاب
اجتماعی "خالص و تمیز" داشته باشد هرگز آنقدر نخواهد زیست که آنرا ببیند. چنین شخصی بدون
آنکه بفهمد انقلاب یعنی چه، فک و زبانش را در اختیار انقلاب گذاشته است. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه
یک انقلاب بورژوازمکراتیک بود. این انقلاب یک سلسله تدریجی شامل میشد که همه طبقات
گروهها و عناصر را فرا می‌گرفتند. در میان آنان توده‌هایی سرشار از تمصبات و مبهم‌بین
و خارق‌العاده‌ترین اهداف مبارزاتی گروههای کوچکی که از ژاپنی‌ها پول میگرفتند، سفته‌بازان
و عیاران وجود داشتند. ولی انظر عینی (تا کید زلنین است) جنبش توده‌ای پشت تزاریم
راخم میگردد و راه را برای دمکراسی هموار مینماید، از اینرو کارگران صاحب آگاهی طبقاتی
آنرا رهبری کردند. انقلاب سوسیالیستی در اروپا هیچ چیز جز فوران مبارزات توده‌ای در میان
همه و هر فرقه از عناصر و راضی نخواهد بود. بناچار بخشهای خرده بورژوازی و کارگران عقب مانده
در آن شرکت خواهند جست. بدون شرکت آنان، مبارزه توده‌ای ناممکن است، بدون آنان
هیچ انقلابی ممکن نیست. و در عین حال بناچار، تمصبات، آرمانهای ارتجاعی، فئودال و
اشتباهاتشان را نیز به درون جنبش خواهند آورد. ولی انظر عینی (تا کید زلنین است) به
سرمایه یورش خواهند برد و پیشتر صاحب آگاهی طبقاتی انقلاب کارگران پیشرو، با بیان
این حقیقت عینی گوناگونی، ناما زگاری، رنگارنگی و انقسام مبارزه توده‌ای، قادر به متحد
کردن و راهنمایی آن، اخذ قدرت، تسخیر بانکها، تملک تراستها که مورد نظرت همه استند
(اگرچه به دلایل گوناگون!) و با طرح دیگر معیارهای دیکتاتوری که در کلیت خود منجر به
سرنگونی بورژوازی و پیروزی سوسیالیسم میشود خواهند بود که به هر حال بهیچوجه بلافاصله
نمی‌توانند خود را از " رنگار " خرده بورژوازی تصفیه کنند "

اینست دیدگاه مارکسیستی-لنینیستی نسبت به نیروهایی که از نظر عینی در جهت منافع انقلاب
و بر سر ترفا داخلی حرکت میکنند لیکن حامل آرمانها و دکمهای ارتجاعی، مبهم و خارق‌العاده خاص

خود هستند و تعابیری خاص خود از دلیل دست زدن به این مبارزه عینی دارند. لیکن اقلیت میگوید "اما کمیته مرکزی به همان شیوه منشیوکی که در مورد مساله دمکراسی اشاره کردیم، چارچوب مارکسیسم را در زمینه بررسی مسئله مبارزه فدا میریالیستی را می کند و هر نیرویی که با میریالیسم تفاهد داشته باشد را انقلابی میخوانند و با این ترتیب مرز میان اپوزیسیون فدا انقلابی و اپوزیسیون انقلابی را بالکل محو میکنند" برسیدنی است که نظریه پردازان اقلیت، مارکسیسم - لنینیسم را در کدام مکتب خانه ای یاد گرفته اند؟! ما به همان جواب لنین بسته میکنیم که گفت "هر آنکس که چنین شورشی را بوج بخواند، یا یک ارتجاعی تمام عبارات و یا ختکه مغزیت که مذبحا نه قادر نیست با یک انقلاب اجتماعی همچون یک پدیده زنده روبرو شود"

اگرچه مثال بالابه حد کفایت روشن و گویاست لیکن برای طرح مشروحتر و دقیقتر مسئله مثال دیگری ذکر میکنیم. همه با مبارزات فدا میریالیستی گاندی در هند آشنا هستند. گاندی را دقیقتر بشناسیم. مارتین شین در کتاب کمیترین و شرق (انتشارات پروکرس، صفحات ۴۲۲-۴۳۱، سال ۱۹۷۹) مینویسد: "گاندیس از ژرفای زندگی ملی هند، از اعماق تمدنی ابتدایی و دیرینه که نیروی حیاتی خود را علی رغم قرنهای استعمار استعماری حفظ کرده بود شکل گرفت. بسیاری از تعالیم گاندی در تفاهد با ایده آل های کمونیسم علمی قرار داشت و با عام ترین مفاهیم شرقی در قرن بیستم تفاوت داشت. در عمرا انقلاب تکنولوژیک و گسترش صنعت، گاندی کاربرد ماشین را محکوم نمود، به تشبیت آنچه که وی آنرا تمدن شیطانی اروپائی مینامید در سرزمین هند اعتراض کرده و همه را به بازگشت از دوران سیاه شهرهای بزرگ، آزمندی و تکنولوژی نوین به زندگی تزکیه آمیز جمعی روستایی، به اقتصا د بسته و خودکفای جمعی متکی بر دوک نخ ریزی و ترکیب زراعت و صنعت خانگی خواند. در عمر گسترش دیدگاه ما تریالیسم علمی در جنبش اجتماعی ملی، گاندی اصول مذهب را به عنوان نالوده هر مبارزه اجتماعی و ملی اعلام نمود. او همه عناصر برهنا که اجتماعی و سیاسی خود را با دگمهای مذهبی باستانی اشباع کرد. در فاصله زمانی مبارزات انقلابی توده ای، که پس از جنگ اول جهانی و انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه، سراسر جهان از جمله هندوستان را فرا گرفت، او شعار خود سازی معنوی فردی را به پیش کشید و آنرا سرچشمه نیرویی که قادر بود مسائل اجتماعی هند را حل کند در نظر می گرفت. در زمان گسترش و رشدی سابقه مبارزه طبقاتی، گاندی ایده صلح طبقاتی و برچیدن نابرابری اجتماعی از طریق برقراری رابطه اطمینان متقابل ما بین طبقات تحت دستم و مرفه را به پیش نهاد. در زمان رادیکالیزاسیون سریع زندگی سیاسی بر اساس کاربرد اشکال قاطع مبارزه طبقاتی و رها بخش ملی، گاندی آرمانهای غیر قهرآمیز، عشق به دشمن و احتیاج به تعلیم معنوی دشمن از طریق از خود گذشتگی فوق العاده از طرف توده های در بند را اعلام نمود. ارزیابی نقش گاندیس کار بسیار مشکلی بود

زیرا که گاندی از یک طرف یک متفکر آرمانخواه بود که سنتهای پدرش ای دهقان را جذب نموده بود و از طرف دیگر یک سیاستمدار تیزهوش و حواس بود که فعالیت خود را در رابطه با تنگاتنگ با رهبری بورژوازی کنگره ملی هند قرار داده و در واقع در اس این حزب سیاسی بورژوازی قرار داشت. این دو وجه فعالیت گاندی، این دو چهره گاندیس، نه تنها بینهایت متضاد بود بلکه در عین حال بصورت تنگاتنگی به هم مربوط بود. این دلیلی بود که گاندی توانست یک چنین نقش والائی را در جنبش رها بخش هند با زی کند. ترکیب فلسفه قرون وسطائی و باستانی گاندی و شیوه های ناسیونال رفرمیست رهبری کنگره ملی هند، کار رهبران سیاسی صاحب تفکر انقلابی که نسبت به جنبش کمونیستی گرایش داشتند را در جهت درک اهمیت واقعی گاندیس در جنبش رها بخش ملی کشور مشکل می ساخت."

لنین در گزارش کمیسیون مسئله ملی و مستعمراتی به کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی گفت "در کمیسیون نه تنها در رابطه با تزه ای به امضای من بلکه حتی پیش از آن در رابطه با تزه ای رفیق روی که در اینجا از آن دفاع خواهد کرد و برخی ملاحظات به اتفاق آرا در آن بعمل آمده است منظره پرثوری حول این سؤال در گرفت. "تزه ای رفیق روی را بررسی کنیم. ما نا بنظرانات روی برجسته ترین مارکسیست هندی در دوران کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی بود. بررسی تزه ای روی از این جهت اهمیت دارد که ویدرتلیل از گاندی به گرداب چپ روی افتاد و بالاخره مجبور به کناره گیری از حزب کمونیست هندوستان شد به همین دلیل اختلاف نظر شدیدی ما بین لنین و روبرت تحلیل از گاندی بروز کرد. نقل جملاتی از نوشته های روی به شناخت بیشتر نظرات چپ روانه وی کمک میکنند."

روی در کتاب خود موسوم به هندوستان در تحول - چاپ ژنو، سال ۱۹۲۲ صفحه ۲۵۵ از گاندیسیم تحت عنوان "حادثه روسیه آخرین بروز نیروهای ارتجاع" یاد میکند و میگوید صفحه ۲۲۶ "از هر چه بگذریم علی رغم فریادهای پارسانا متشانه وی بر علیه دونه ایکی مادیت تمدن نوین، غریزه نیرو مند محافظ مالکیت خصوصی او، وابستگی طبقاتی اش را فاش می سازد. عداوت او با جامعه سرمایه داری، به وضوح انقلابی نبوده بلکه ارتجاعیست و حرمت مالکیت خصوصی را با وردها رد لیکن کوشش میکند تا از رشد ناگزیر سرمایه داری بازدارد." در کتاب خاطراتش - چاپ بمبئی، سال ۱۹۶۴، صفحه ۳۷۹ مینویسد "نقش گاندی مرکز ثقل اختلاف ما را تشکیل میداد. لنین معتقد بود که بعنوان الهام بخش و رهبر یک جنبش توده ای، او یک انقلابی بود. من مدعی بودم که بعنوان یک احیا کننده مذهبی و فرهنگی، او ناچار بود که از نظر اجتماعیک ارتجاعی باشد اگرچه ممکن بود از نظر سیاسی یک انقلابی به نظر برسد." لنین گاندی را به دلیل اینکه "الهام بخش و رهبر یک جنبش توده ای" فدا میریالیستی بود انقلابی میدانم و من متشعبین مینویسم" اما کمیته مرکزی به همان شیوه منشیوکی که در مورد

مساله دمکراسی اشاره کردیم ، چارچوب مارکسیسم را در زمینه بررسی مسئله مبارزه فدا مپریالیستی رها میکنند و هر تیرویی که با امپریالیسم تفادها بی داشته باشد را انقلابی میخوانند و با این ترتیب مرز میان اپوزیسیون فدا انقلابی و اپوزیسیون انقلابی را با لکل محو میکنند. " بنا به عقیده اقلیت لنین نیز " به همان شیوه منشویکی " ! " چهارچوب مارکسیسم را در زمینه بررسی مسئله مبارزه فدا مپریالیستی رها میکند " !! و " مرز میان اپوزیسیون فدا انقلابی و اپوزیسیون انقلابی را با لکل محو میکند " !!! آیا حق داریم بگوئیم که پرچم منشعبین، علم یورش به لنینیسم و تخطئه کمینترن است ؟ و یا اگر چنین نیست ، پس لا اقل سطح سواد سیاسی اقلیت رقت با راست ؟

خرده بورژوازی سنتی، تداوم تاریخی اقشار متوسط چون صنعتگران دستی و تولیدکنندگان خرده دوران طلایه سرمایه داریست . وجه مشخصه خرده بورژوازی سنتی، بوسیله مقوله کارمخض تعیین میگردد . بعبارت دیگر ، از نظر طبقه بندی صنفی، خرده بورژوازی سنتی در تولید و توزیع کالاها و خدمات سنتی و به شیوه سنتی درگیر است . این نیروی اجتماعی، بنا کزیر معیارها ، سنتها و ارزشهای فرهنگی محیط اجتماعی را که از آن ریشه گرفته است تا حدود امکان در خود حفظ میکند . این معیارها ، سنتها و ارزشهای فرهنگی، نمیتوانند با معیارها ، سنتها و ارزشهای فرهنگی نشودالی و طلایه سرمایه داری بیگانه بوده و در واقع مولودیک چنین محیط اجتماعی هستند . با پیشرفت زمان ، خرده بورژوازی سنتی که به زندگی خود ادامه میدهد ، گمابیش تحت تاثیر تحولات اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی محیط خود قرار میگیرد لیکن سرعت تحولات اجتماعی که در جوامع تحت سلطه تحت تاثیر پیشویش های تکاملی درونی این جوامع و تحت تاثیر قطب بندی تاریخی جهانی سوسیالیسم و امپریالیسم و حرکت سرمایه انحصاری در سطح جهان انجام میپذیرد ، از سیرت شیر پذیری خرده بورژوازی سنتی پیشی میگیرد و در نتیجه آرمانها و معیارهای ذهنی این نیروی اجتماعی با محیط خود بیگانه میشود . ویژگیهای ذهنی خرده بورژوازی سنتی که در رابطه با کارمخض آن تکوین یافته است او را بسوی واپس نگری و پذیرش آرمانهای عقب افتاده میکشاند . حال آنکه موقعیت عینی آن در تطیف بندی طبقاتی جامعه که ارتباط با نقش وی در تولید داشته و در چارچوب سهم کارمجرد آن در مقابل سرمایه تعیین میگردد آنرا مجبور به تعیین موضع و جهت گیری بر اساس تفادخلق و امپریالیسم در جامعه خود در کار در قطب بندی جهانی مینماید . اینجاست که این دو در تفادبا هم قرار میگیرند . موقعیت عینی خرده بورژوازی سنتی، آنرا مجبور به اتخاذ موضع در مقابل امپریالیسم ، مجبور به پذیرش همکاری در سطوح مختلف با اردوگاه سوسیالیستی و مجبور به اتخاذ موضعی دمکراتیک نسبت به پرولتاریا و جبهه واحد خلق میکند . از طرف دیگر ، آرمان های عقب افتاده و ذهنی خرده بورژوازی سنتی، آنرا به گرداب ضد کمونیسم ، شعارنه شرقی نه غربی ، ستایش از ولایت فقیه و به رسمیت نشناختن حق توده ها در شعبین سرنوشت خود ، اتخاذ شیوه های سرکوبگرانه و انحصار طلبانه سیاسی و تلاش مذبحخانه در جهت فراهم آوردن زمینه های استیلای ارزشهای فرهنگی

عقب مانده خود بر سر اسراجامه درمی غلطاند . این همان تفادبین عینیت و ذهنیت این نیروی اجتماعی است . این انعکاس تفادو وحدت زوج مقولات اقتصاد کارمخض و کارمجرد است . این تفاد بین جدایی صنفی و جدایی طبقاتی است . ولی نیک میدانیم که در تفاد میان کارمخض و کارمجرد ، در تفاد میان ذهنیت و عینیت و در تفاد میان تقسیم بندی صنفی و طبقاتی ، از نظر کلی و در درازمدت همیشه کارمجرد نسبت به کارمخض ، تقسیم بندی طبقاتی نسبت به تقسیم بندی صنفی و عینیت نسبت به ذهنیت تعیین کننده است . وجه مشترک منشعبین ، بیکار ، راه کارگرواه فدایی در عدم درک این نکته بسیار مهم میباشد . راه فدایی ، انحصار طلبی خرده بورژوازی سنتی را تعیین کننده میداند . راه کارگرتئوری کاست خود را بر منافع صنفی روحانیت بنا میکنند و بیکار در مقابل آرمانهای ذهنی عقب مانده آن فریاد " مرتجعین " سر میدهد و در این میان منشعبین از التقاط همه اینها یک نمایشنا مه کمدی ترتیب میدهند و فکر میکنند هر چه بلیط آنرا با جوهر نرختری چاپ کنند ، توده های میلیونی مردم آنرا بهتر میخرند ! علت روی بر تافتن همه این گروههای رنگارنگ دکماتیست از واقعیات و پناه بردن به ذهنیات مغشوش خود (طرفداران اشرف اصلا " مارکسیسم را بلد نیستند که به حساب آیند) اینست که از توده ها بیگانه اند و به زبان سیاره خود سخن میگویند . تفاد آنان با واقعیت همان تفاد خرده بورژواهای روشنفکر با منافع توده ها است . منافع توده ها با تداوم و تعمیق مبارزات عینی خرده بورژوازی سنتی همجهت است لیکن دکمهای ذهنی خرده بورژوازی سنتی به گام روشنفکران " متمدن و مارکسیسم خوانده " ای که میخواهند پس از سرنگونی شاه حاشن به توده ها نشان دهند " چه چیزهای خوبی بلدند " ، به تلخی زهر لاهل است و آنانرا به جنون میکشاند . ما این را میپذیریم که تفاد عمده این روشنفکران میتواند با دکمهای ذهنی عقب افتاده خرده بورژوازی سنتی باشد لیکن میگوئیم این چیزها به منافع توده های میلیونی ستمکشی که امپریالیسم را سد راه رسیدن به زندگی شرافتمندانه و متعالی فردایشان میدانند چه ربطی دارد ؟

سازمان (به زعم اقلیت ، " کمیته مرکزی اپورتونیست " !) مینویسد " مبارزه طبقاتی او را باور کنید " . سازمان معتقد است که تفاد ذهنی عقب افتاده خرده بورژوازی سنتی با منافع عینی و موقعیت عینی آن تفاد ما بین دکمهای ذهنی خرده بورژوازی با واقع عینی آنست و این دکمها میتواند با یاد بسود منافع عینی آن ساشیده شود . اینن دکمها ، خرده بورژوازی را علی رغم منافعش از نزدیکی پرولتاریا ، اتخاذ موضعی دمکراتیک و گمترش روابط با اردوگاه سوسیالیزم باز میدارد و آنرا کند میکند لیکن عینیت قدم به قدم بر این دکمهای ذهنی پیرو می شود و با یاد بشود . این دکمهای ذهنی ، خرده بورژوازی سنتی را به تفاد با منافع مشخص خود میکشاند لیکن نمیتواند سدی همیشگی در مقابل آن بسازد . خرده بورژوازی از سران ارتش تمجید میکند ، چندی بعد آنان را دستگیر میکند ، سپس حکم آزادی آنان را صادر میکند ولی دوباره به خود انتقاد میکند و آنان را به دادگاه میکشد و محاکمه و تیرباران

میکنند با هم دوباره از آنان تمجید میکنند. خرده بورژوازی کمیته ها و سپاه پاسداران را تقویت میکنند، مصمم می شود که آنها را در ارتش و شهر باقی نگذارد. دستوراً کید میدهد که این نهادها با استقلال خود را حفظ کرده و تقویت شوند... خرده بورژوازی دستوراً حجاب میدهد، فوراً "آترا پس" میگیرد و لباس را آزاد میکند، دوباره دستوراً حجاب میدهد و با لایحه مسئله را برای مدتی به کناری میگذارد. خرده بورژوازی فدائیان را زیر آتش تهمت و جنگ تبلیغاتی میبرد، پس از تسکیر ساربانان نظام میبرد و بدنبال پشتیبانی آنان میگردد، دوباره تهمت و افترا را آغاز میکند و با هم در آستانه جنگ با عراق بدنبال آنان میگردد. خرده بورژوازی اعلام میکند فدائیان خرمنها را آتش میزنند و پلی بعداً "در آمار منتشره" اعتراف میکند که بیش از یک سوم گندم خریداری شده، در ترکمن صحرا و کرگان تولید شده است. خرده بورژوازی دستوراً انقلاب به شوری را صادر میکند و در نتیجه تسخیر سفارت آمریکا و اعلام نقض آن تحت عنوان درست "لانه جاسوسی"، با سفیر شوروی ملاقات میکند و دستوراً حفظ سفارت شوروی در مقابل حمله اوپاش ساواکی و سه جهانی را صادر میکند. خرده بورژوازی در روزنامه های خود به شوری سخت ترین حمله را ترتیب میدهد لیکن از کره شمالی ملحه میخورد و روابط خود را با الجزایر، لیبی، سوریه و سازمان آزادیبخش فلسطین که نزدیکترین نیروهای عربی به شوروی هستند گسترش داده و خط هوایی نظرو انتقال نظامی و دارویی با این کشورها را از زوری خاک شوروی میگذرانند. خرده بورژوازی از جریانات ارتجاعی و وابسته به آمریکا در افغانستان حمایت میکند لیکن چندی بعد آنها را نوکران آمریکا و سادات میخواند. خرده بورژوازی از اسلام در مقابل "امپریالیسم شرق" دفاع میکند و در همان زمان، جریانات هوادار آیت الله خمینی در پاکستان اعلام وجود میکنند و خواستار سرنگونی رژیم وابسته به آمریکا از قیام الحق میشوند. اینست کج سری و نوسان خرده بورژوازی لیکن از نظر عینی، در طول یکسال گذشته، عملاً خرده بورژوازی نقش خود را در حکومت به صورت همه جانبه گسترش داده است و لیبیرالها را به انزوا و حرجه بیشتر کشانیده است. عملاً روابط خود را از سطح رسمی به برخورد مشخص نظامی و جنگ تبلیغاتی همه جانبه با امپریالیسم آمریکا ارتقا داده است. عملاً کمک به ضد انقلاب در افغانستان را به دست فراموشی سپرده است، روابط تیره خود با لیبی را به سطح عالی ارتقا داده است، به جنگ همه جانبه با عراق دست زده است، روابط خود را با پاکستان تنزل داده است. عملاً توده ها را بر علیه امپریالیسم بسیج کرده است، کمیته ها و سپاه پاسداران را تقویت کرده است، بیش از هزار ساواکی و ارتشی فدائیان را اعدام کرده است، لیست اسامی بخشی از ساواکی ها را منتشر نموده است. عملاً روابط اقتصاد خود با امپریالیستها را کاهش داده و عملاً "روابط اقتصادی خود با کشورهای سوسیالیستی را گسترش داده است. خرده بورژوازی در کنار اعدام و سرکوب انقلابیون، بستن دانشگاهها و ادامه جنگ در کردستان و تبلیغات زهر آگین علیه نیروهای چپ و دمکرات، به همه مواردی که در بالا اشاره کردیم و بسیاری دیگر به صورت عینی عمل کرده است و کار را بجای رسانیده که امپریالیسم با تمام امکانات خود و وابستگانش کمربند

نایب بود فی حاکمیت خرده بورژوازی بسته است. اینها همه واقعیات عینی هستند. اینها همان مبارزه عینی خرده بورژوازی متعصبی است که لنین از آن یاد میکند.

مارکسیسم لنینیسم به ما می آموزد که دکمهای ذهنی خرده بورژوازی در تقابل با مبارزه عینی اوست. بما می آموزد که هرگاه این دکمهای ذهنی در تقابل با مبارزه عینی جریانات اجتماعی قرار گیرد، نقش اساسی و تعیین کننده را منافع عینی این اقشار و طبقات بازی میکند. مارکسیسم لنینیسم به ما می آموزد که خرده بورژوازی در انقلاب دمکراتیک متحد پرولتاریاست، که این وظیفه پرولتاریای آگاه است که این اقشار و طبقات را به منافع عینی خود آگاه سازد. به ما می آموزد که ذهنیات و آرمانهای عقب افتاده نیروهای اجتماعی را نباید چنان بزرگ کرد که ستراهی بر سر اتحاد عمل نیروهای ضد امپریالیست گردد و در ادامه خود به موضع گیری های "مرتجعانه" و در بهترین حالت خود به موضع گیری های توأم با "خشک مغزی" و عدم مسئولیت در قبال سرنوشت انقلاب منجر شود.

راه مقابله با تشقت در صفوف خلق و راه تقویت و پیشبرد انقلاب، تقویت و تشویق مبارزات عینی خرده بورژوازی در جهت انقلاب و مبارزه قاطع با همه انعکاسات دکمهای عقب افتاده و خضائل بازدارنده خرده بورژوازی است. لیکن باید خاطر داشت که خرده بورژوازی سنتی یک نیروی خلقی است و عدم برخورد آن به پرولتاریا در این چارچوب نباید موجب افتادگی موضعی عکس العملی و غیر علمی و مانع برخوردی صحیح و اصولی بدان گردد. فدائیان با افشای دکمهای واپس نگرا نه خرده بورژوازی سنتی، دفاع روشن و صریح از همه مبارزات و حرکات عینا "مترقی آنوکوشن در جهت گسترش هماهنگی در مبارزه ضد امپریالیستی ما بین جنبش کمونیستی و خرده بورژوازی سنتی، ارائه خواستهایی که در توافق با منافع عینی آن قرار گیرد. هر چند این خواستها با دکمهای ذهنی خرده بورژوازی ایران در تقابل باشد و درخواست از هواداران در جهت ترویج و تبلیغ آنها در میان توده های مردم، سعی در فراهم آوردن زمینه های فشار توده های بی وضعهای ناشی از دکمهای ذهنی آن دارند. فدائیان بدنبال کردن سیاستی اصولی سعی در ارتقاء خرده بورژوازی (که یک نیروی انقلاب دمکراتیک و متحد پرولتاریاست) به سطح ظرفیت انقلابی بالقوه آن و گسترش زمینه وحدت ضد امپریالیستی خلق، بدنبال کردن سیاستی مستقل و ترویج آن در میان توده ها و در راستای پرولتاریا داشته و کوشش دارند در مدت جنبش توده ای در کنار توده ها زمینه اعمال هژمونی طبقه کارگر بر جنبش را فراهم آورند و انقلاب دمکراتیک توده ای را به سرانجام رسانند لیکن از یک طرف حزب توده با تنزل جنبش کارگری سیاست خود به سطح خرده بورژوازی و آنهم نه ظرفیت انقلابی بالقوه آن بلکه ظرفیت محدود بالفعل آن، از راه ریختن و پیردهوشی عیوب آن، از راه تظاهر و انحلال سیاست مستقل پرولتری، از راه شعبده بازی سیاسی، سعی دارد حاکمیت راضیانه اردوگاه سوسیالیسم نزدیک کند و خود چشم بسته به دنبال آن افتاده و جنبش را در خواب غفلت به "هژمونی غیر مستقیم پرولتری" دلخوش کرده و ناگاه پس از چند سال فریاد دیرآورد که همه چیز از دست رفت و آن شکده نباید بشود (ایران نیز مثل عراق شد!) - و از طرف دیگر نیروهای چپ اندیش غافل

از واقعیات، بیسی خبر از ما رکبیم لنینیم، سمت از خرا میدان در کاخهای رویایی و غیر واقعی خود، سرگرم شوری بافی و سیاه ^{کرون} کاغذ هستند. آنان همیشه بجای توده میاندیشند، برای خود می نویسند و هر زمان که جای توده ها را در گروه کورده نیا نشان خالی یافتند با چند شعار تند و تیز در زیر صفحات روزنامه باطن در قالب این شعارها با آنها جر میزنند، به آنها نگاه میکنند و از آنها الهام میگیرند. آنها هواداران فعال خود را با توده های میلیونی آتشبام میگیرند و عدم موفقیت خود را به حساب "اپورتونیست" و "سازگار" بودن دیگران میگذارند.

اقلیت همیشه به تکرار مکررات چند نکته میپردازد. اقلیت همیشه از دفاع از منافع خلقها، دفاع از منافع طبقه کارگر و ضرورت مف مستقل و سیاست مستقل پرولتاریا صحبت میکند. اقلیت هیچگاه تبلور مشخص این مقولات را در موقعیتها و زمانها مشخص روشن نمی سازد و آنگاه نیز که سعی در این کار میکند به تناقض گویی، التقاط و یا شتوریهای مجیر العقول درمی غلطد. منتعین با تکرار مکرر این عام گوییها تنها یک هدف را میتوان ندند نبال کنند و آن در تقابل مجازی قراردادن احکام عام خود با برنا مه ها و تاکتیکهای مشخص اکثریت است. حرف اقلیت در قبال و بعد از تسخیر سفارت امریکا، در قبال و بعد از تصمیم امپریالیسم به کودتا و در قبال و بعد از تصمیم امپریالیسم به جنگ در منطقه یکی بود و خواهد بود. آن زمان هم که موضعی درست میگیرد، تنها زمانی است که پس از مدتها سرو صدای دشنام به اکثریت، عقبنشینی میکند، تسلیم میشود و همان برنا مه های اکثریت را تکرار میکند ولی همیشه اقلیت در اعلام مواضع درست از همه غافل و عقب است. پس از ماها دشنام و داد و فریاد، خطر کودتا را نیز قبول کرد لیکن آنقدر دیر بود که عمل انجام یافته بود و سرکوب شده بود و در همان روزها اکثریت صحبت از خطر عراق و جنگ در خلیج فارس میکرد. از آخرین بیترتفاهای از غافل و عقب مانده منتعین و پس از ماها ناسزایه سازمان پیرامون سازش با بورژوازی، پذیرش لزوم با لبردن تولید در مقاله کذاب است. آنها میگویند "در شرایط کنونی، هر جا که شورا های واقعی تان امور نظارت کنترل و هدایت تولید و فروش را در دست دارند، با تمام قوا کوشش کنید سطح تولید را بالا ببرید و با محاصره اقتصادی امپریالیسم مبارزه کنید" بهر حال باید به رفا تبریک گفت.

لنین در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه میگفت باید در شرایط جدید بر نامه مشخص و منطبق با نیازهای روز داشت. او از منشویکها که کما فی السابق به عام گویی و تکرار مکررات مشغول بودند تحت نام دیباچه نویسان یاد میکرد. لنین در فصل ۳ کتاب دوتا کتیک مینویسد "از مدتها و مدتها سازمان، گروه و محفلی که به انجام امور حزبی مشغولند حتی یکرا هم نمی بید که از آغاز پیدایش خود کار روزانه اش همان فعالیتی نباشد که فزائی ایسکرای نو با قیافه کسانی که حقایق جدیدی کشف کرده اند از آن دم میزنند. ولی برعکس شما چند در مدنا چیزی از گروه ها و محفله را می بید که از وظایف قیام مسلحانه آگاه و دست بکار اجرای آن شده و باین موضوع پی برده باشند که باید تمام انقلاب توده ای را علیه

تزاریم رهبری نمود و برای حصول پایتعمود با ید بویژه فلان شعار پیش آهنگ بخصوصی را اعلام نمود نه شعار پیش آهنگ دیگری را... مادر عین حال که گذشته را تا شید میکنیم (بویژه بعلمت اینک که گذشته است و بوسیله مطبوعات و قطعنا مه ها و تجربه حل و فصل شده و مجمل گردیده است، روی تکرار مکرر آن مکت نمیکنیم) وظیفه جدیدی اعلامینمائیم و توجه عموم را به آن معطوف سیداریم. شعار جدیدی میدهم و از سوسال دمکراتهای واقعا "انقلابی می خواهیم که بی درنگ برای اجرا آن دست بکار شوند"

انکار که این تنها مشکل منشویکهای روس نبوده بلکه درد همه منشویکهای عالم است. گویا نوک حمله را روی لیبرالها گذاشتن و تا شید خیزش فدا امپریالیستی نوینی که با تسخیر لانه جاسوسی امپریالیسم امریکا در خیدن آغاز کرد به معنی فراموش کردن منافع پرولتاریا، بی توجه بودن به امر دفاع از حقوق خلقها و ختم سیاست مستقل پرولتری است که اینچنین فریاد منشویکهای وطنی را بر آورده است. گویا خطر فدا انقلاب را دیدن و همجهت نمودن همه شیروها و توان انقلابی سازمان در خدمت مقابله با دسیسه های کودتا گرانه نوکران امپریالیسم و تحریم اقتصادی آریا باطن، به معنی فراموش کردن منافع پرولتاریا، بی توجه بودن به امر دفاع از حقوق خلقها و ختم سیاست مستقل پرولتری است که اینچنین فریاد منشویکهای وطنی را بر آورده است. گویا خطر حمله نظامی بعضی های فاشیست و امکان جداسازی بخشهایی از میهن را دیدن و تبلیغ ضرورت بسیج همه توان انقلاب توده ای علیه امپریالیسم و توطئه های آن در خلیج فارس به معنی فراموش کردن منافع پرولتاریا، بی توجه بودن به امر دفاع از حقوق خلقها و ختم سیاست مستقل پرولتری است که اینچنین فریاد منشویکهای وطنی را بر آورده است. اقلیت نمیتواند درک کند که نه تنها درک وظایف مرحله ای جنبش شخصی خطرناکترین دشمن مطلق انقلاب و طرح شعارهای مناسب با شرایط مشخص، به فراموشی سپردن معیارهای عام انقلاب نیست، بلکه این عین پاسگوشی مشخص به آن و تنها راه ممکن برای در نظر گرفتن پیگیرانه و علمی آن است. اقلیت از درک رابطه دیالکتیکی عام و خاصها جزا ست ایمن همان دردهم منشویکهای عالم است. دکما تیسم یعنی همین!

آنچه مسلم است، منتعین قدم در راه جدیدی نهاده اند. در این جاده بی سالیست، تنها مقام شامخی که تسبب منتعین میگردد همان مقام همیشگی ته قافله بودن است. با سرنگونی رژیم ترور و خفقان شاه خائن، زندگی سیاسی جامعه ما از بستر آرام خود وارد دریای طوفانهای خروشان گردید. چیرگی برامواجی که یکی پس از دیگری برای بلعیدن دستاوردهای جنبش انقلابی خلقهای قهرمانمان کمین میگیرند و خیز بر میدارند، هوشیاری، انحطاط و فراسستی صد چندا را طلب میکند. انقلاب در غلبان و جوشش است و این همه، پاسخی مشخص و روشن در هر لحظه را از جانب پیش آهنگ ضروری میسازد. تحولات تاریخی با چنان سرعتی در میهن شکل میگیرند که فاصله قرنها را در ماها پشت سر میگذارند. در این میان هستند گروهی که هر چند یکبار با شعار کهنه شده مبارزه ایدئولوژیک با

" اپورتونیسیم " سازمان مدتی سروصدایه پا میکنند، گزوه اشرف این نغمه را ساز کرد. اشرف کسبه با سرنگونی رژیم به دنبال چیزی میکشت تا با آن به مبارزه مسلحانه بپردازد، انتظار روزنامه و تشکیل ستاد را مغایر با انقلابی بودن دانست و " ستاد نشینان " را به با دانتقاد گرفت (اقلیت هم جزو " ستاد نشینان " و " اپورتونیستهایی که سلاح را بر زمین گذاشته اند " بود) چندی بعد راه کارگرد چارکا بوس فاشیسم شد زیرا که ارکانهای سرکوب خرده بورژوازی بکار افتاده بود (اقلیت هم جزو آن انقلابیونی بودند که در بی مباراتی و راحتی خیال، از کابوس فاشیسم از خواب نمیبیدند) هنوز راه کارگزار تب و نوبه کابوس فاشیسم نفا نیافته ، راه فدایی " نبرد با انحصار طلبی " را آغاز کرد (اقلیت هم جزو آن فرا موثک را نی بودند که انحصار طلبی را تفاد عمده نمیدانست) و بالاخره با قبضه شدن قدرت در دست خرده بورژوازی ، اقلیت که تا اینجا از صیروطم غیر قابل تموری برخوردار بود از جاجست و " نبرد با کلریکالیسم " را در جنبش انقلابی ایران بنیان نهاد (کلریکالیسم در فارسی همان مذهب گرایی میشود) . امروز که به نظاره یکمال ونیم سپری شده می نشینیم ، در میان سیل خروشان توده های میلیونی ، درهمه و هیاهوی خستگی ناپذیر و دم افزون توده ها ، این چهار " سیل " را می بینیم . چهار پهلوان بنده ای که هر کدام در نبرد با یک دیو خیالی افماندها " معیاری " پیشه کردند لیکن از بدروزگار امروز چون گروه نوازندگان نابینا دنبال هم هر یک برقهای نفرج و را گرفته و بیگانه با جوش و غروش رهروان ، محروم از دیدن برق چشمان و چهره های مصمم زحمتکشان بیخاسته که پنجه در پنجه امیرالیم جهانی انداخته اند و جدا ز سیل خروشان توده ها از کنتار پیاده رو خود را به سوی انتهای مه آلود و دود گرفته میکشند. انتهایی که در آن ناتوان از دیدن میلیونها مردم واقعی هیچ چیز جدیدی در انتظارشان نخواهد بود .